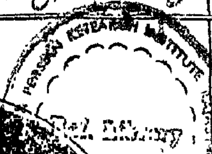
الحمد لله علی احسانه که این کتاب مسمی به نفحات تصنیف حضرت قدوة العارفین ابا المسلمین
فتاح همواره در فروع و اصول کشاف دقایق معقول و منقول مولانا و اولینا و مرشدنا و ابانا





فی سبیل الله مولوی فضل رسول شاه صاحب دام برکاتهم علی المسترشدین بمقابله و تصحیح نور الدین احمد
السیکی لکهنوی باهتمام مطبع دار السلام دهلی بسعی عنایت حسین در شهر ذی الحجه سنه ۱۲۶۶ هجری مطابق ماه اکتوبر سنه ۱۸۵۰ع مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحابه
اجمعین الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی شفیع المذنبین بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد
این رساله ایست در شرح حال نجدیه وبیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه ودو
باب مقدمه در کیفیت حدوث وشیوع مذهب نجدیه **باب اول** در عقاید
نجدیه **باب دوم** در مکاید نجدیه **مقدمه** در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل وفي
الفتن وبها يطلع قرن الشيطان یعنی در نجد زلزلها وفتنه باشد یا

و در نجد خواهد بر آمد امت شیطان ظهور این انجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد
سیزدهم بوفات سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثالث
بر سلطنت و برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در تمشیت امور
ریاست و خلش و آویزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات اجبات
با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست
سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان تزلزل بیکران و
تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند و ملوک و ایمه توابع
سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دایرهٔ اطاعت و انقیاد بیرون گذا
هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده از بندبست بلاد و در دست همه غافل
و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود بهمه عاطل در هر ناحیه فتنه عجب و شورشی غریب برپا گردید
ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما الله من کل شین و شین که حاصلش از دیر بار به رفاه اهل حجاز
متعلق بود چندان حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با
نقود بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام محله و خدمه عتبات
عالیات که تخمینا عدد شان به دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتد به علی حسب المراتب

میرسانید و برای نامه سکنه حرمین شریفین و اعراب باشندگان آن مرز و بوم آنچه مقرر بود میرسید
و بدان آباد میماند و غیر ضمیمه خاص از آن سلطان و دیگر اعیان علاوه بران لشکر سلطان درین دیار
تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی و حاجتی حکمی در باره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه
امضا نماید لشکر را سر بخط آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت
حجاز فراهم و رعایا و برایا اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اختلال رو نمود
در همه این وجوه اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم
شوکت و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواه آن جا در وقت را غنیمت خواه
یافته از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیم و حوادث بی حد و مر بروز آمد
بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که مملکت درمیان حجاز و عراق واقع و شیطان
رجیم در دار الندوه به شکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون مشرکین به عداوه و قتل
حضرت ختم المرسلین گشته بود از آن رو شیطان را شیخ نجدی می گویند قبایح این سانحه و فضایح
این حادثه شرح دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدتین طیبتین مظالم یزید و حجاج پلید علیهما
اللعنه والعذاب الشدید آنچه بگوش شنیده بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند
این اجمال آنکه محمد بن عبد الوهاب نام یکی از اعیان آن دار البلا که در قبایل نجد ممتاز بود بجودت فکر
قوت بیان بی انباز آبا و اجداد او هم در علم ظاهر و باطن خیلی با نام و مقتدای خاص و عام

سلسله

سلسله طریقت نشان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود در انحوی شیخ عبد الوهاب
بود دیده انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چونکه
این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که در
در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص اخوان کنگاش نموده رای خیانت انتمای ایشان
بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای غیر و ارباب فکری غیر از تدویر و حیله
دینداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین را که پر است از خزاین
بی شمار و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار بتصرف باید آورد و من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار همه برهم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شر برین خوانده شیخ
عبد الوهاب مع اولاد و احفادش همه گرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن که آبائی بود گردیده
عامه خلایق آن ملک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۱۸ هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان
و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد نمود که در شرع از پادشاه چاره نیست اقامت جمعه
و جماعات و اعیاد و صالحات و نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام
شریعه و احکام شعائر دینیه همه موقوف بر پادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای نام است هیچگونه
قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه با وصف سلطنت دروغ محض بلکه حرام است مطلقا چه
جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود بسازند و اطاعت

میرزا مرخود را واجب دانند مگر مرا معذور دارند که رغبتی بدین بنا ندارم اولا خواص او که درین کید بهم آسا
بودند و آخر الامر باو گفتند که بجز ذات شریف دیگری لائق این کار نیست گفت که عالم بجوریست تنها
بجماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال همه مطیع من باشید و از آنچه امر کنم باز نگر
الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته بهانروز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل کر
و بجمعه دیگر در تمام امصار آن ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آنروز وطن خود را که درخیمه
نام داشت مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده بهانروز اولاد و اقا
خود را در بلاد تعیین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان و عاملان بجاها
مناسبه تعیین نموده باشاعه عدل و احیاء دین پرداخته چون این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت
او آنکفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب و خراج حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که
از ابتدای روز اجلاس امامت که انتظام ملکی را تفویض به زبان خود ساخته در کمین فرصت باختر
مذهبی که از مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق کفر
و اسلام بیان باشد پرداخته بعضی مسائل متفرقه متشتته از مذهب معتزله و خوارج و ملاحده
ظاهریه و دیگر اهل اهوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبث طویت خود ایجاد ساخته مسائل
ملتقط را مدلل بدلائل و احادیث سند آورده بدین بنای پیش مرو دعاوی مخترعه را با دلة رشته
فکر عمین مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال خود سیاه ساخته تحفه نام برش بضم مقدمه و بسط

وتفصیل

و تفصیلی آن رساله مختصره را نظمی دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد
باب اول در رد شرک باب دوم در رد بدعت تلخیص تکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تدلیس اینکه
بعض افعال محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمائش داده با افعال مختلف فیها که مورد
کراهت تحریمی یا تنزیهی مستحبه و مسنونه مخلوط ساخته و آیات و احادیث که از دعاوی او اصلا
مناسبتی نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان آن همه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها هستند داده
تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر بجهاد کرد و چند نسخ آن کتاب بخلفا و راشدین خویش که
مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار فرار نمود مارقین مذکورین بحرب لسانها
باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه ناکسان بهوای نفس
و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن نهادند نهب خیر البلاد و ثواب
جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نا مسعود اخبث ذریه آن تا عاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱
او اخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله
نمود اکثر اهل حرمین که بادراک حال او لکن از اتباع سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیاء
دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم و مشتاق ملاقات با هم مگر کسیکه در قرب زمان اخراج
دین جدید در آن بلاد رسید و از چشم و گوش آن همه ما جرا دید و شنید در مکه معظمه افتاد حال

شام

آن گروه بدمآل نموده مهیمان حرم شریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکری از
و مصر طلب سازد و با جمیع قبایل عرب بپردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در حدود
مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف در همان مغالطه
اولین گفت بس که معاذ الله من از این خانه خدا را مانع آیم و بر گویندگان زجر فرمود که اینگونه کلمات
مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد در این اثنا مسعود با انبوه نامعدود روانه این سو شد و باز
مردمان ذی شان بحضور شریف عرض می نمایند که از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب
مال و سفک دم شدنیست شریف همان جواب میدهد که متبع سنت را از بدعت مدعی تقوی چه
امکان که بارتکاب محرمات و کبائر بپردازد و مابین شریف و اعیان که همین مطارحه ماند که آن
گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل که میقات اهل نجد است رسیدند از آنجا مکه را گذاشته
المغار بطایف رسیده دفعة تمام شهر را محاصره نموده با اعیان و ارکان که درباره مقاتله و مزاحمه
محل گمان بودند حکم میرسد که خلیفه راشد برای ملاقات از راه محبت دینی می طلبد طلب کردگان
و دیگران هم باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
که سر بر تن کسی نبود و یورش از چهار طرف بر طائف همان از آنطرف که متنفسی را قصد
دم راست کردن دست نداد تا بمدافعه و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از این طرف
سفاکی را که اول مشق بود و بمراحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه ضعیف چه کبیر هرکه

پیش آمد همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه گذشت عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید از آنچه در واقعه حره بر اهل مدینه رسیده اند
لشکر یزید پلید علیهما اللعنة والعذاب الشدید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان تصرف گردیده گماشتگان را
در آنجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان طایف
افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طائف بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته
و تیر از کمان جسته در مکه فوجی نبود صرف پانصد غلامان شریف و مهلت رسیدن عدد از جای بجا و
کتاب التوحید هم بگروه ما قبل آن در مکه معظمه رسیده علماء مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته خدام حرم و
بازاریان و مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با وشان متفق گردیده از شریف اذن
خواستند شریف که باستماع حادثه طائف سراسیمه و خائف و بر غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از
جمع نمودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز درین شبهه که شاید اهل طائف بادی قتال و باعث جدال شده باشند
و برین ظن مطمئن که در طائف گذشت آنچه گذشت در حرم محترم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من
حکم قتال با زائرین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان غارت کنان داخل
حد حرم گردیدند آنوقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده افتان
و خیزان با چند غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیا بی آنکه کسی بمقابله و مزاحمت
بر خیزد از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان

بلند بودم و بر خانه‌ها را گذاشته برخی به رجال متوقی گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا

متعاقب ایشان داخل مسجد الحرام گرد

هتک احترام مسجد نموده کردند آنچه کرد

قفل خانه کعبه را شکسته و بند و کعبه را که از زمان قبل از حضرت ختم رسالت پناه و رسول مقبول و خلفا
راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض آن نگردیده و در ازمنه متاخره آن معامله و اما در [illegible] مانده آن
اشقیا از خانه کعبه تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانه‌های زمزم و کارخانجات حرم شریف
خود آورده و چیزی نگذاشتند آن وقت حکم فرستاد که اهل مکه از رجال فرود آمده بخانه خود آباد
گم و در دست کسیکه سلاح بیند کار او تمام کنند اما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم و سیادت ایشان صحیح و مسلم و معمول تمام عالم بود مستثنی یا امان نیست هر جا که یابند کار
ایشان تمام نمایند که از وجود ایشان محل دغدغه است باجبار این حکم از اهل بیت نبوی هر کسیکه با [illegible]
فرار دریافت هر سو که راه گریز یافته آواره گردید و هر کس بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت
وتقیة السیف از سکان بلد امین بخانه‌های خود که از جمله آیات البیت جاروب [illegible] یافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان و ای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت گیرید جائیکه
جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن منع کنند
و برگ و درخت حرام باشد و آدمی بر قصد گناه در آن بقعه مواخذ شود و از آیات عظام آنجا

که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل حد حرم می گردد درنده باز گشته میرود

واصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ

منحرف می شوند و بالای آن خانه نمی گذرند الی غیر ذلک این گروه شیاطین این بیباکان بیدین و این بیباکان

شقاوت آگین درین فریبه یزید لعین بدتر از سباع و بهایم درآن بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام

جرایم گردیدند انا لله و انا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل ایلغار

ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادة چشانیده بر مدینه منوره تاخت آورده

بعد افعال فضیحی و مزاحمتی با آنچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند علاوه قتل و نهب مساجد

مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین برابر ساختند چه در مکه چه در

مدینه چه در راه و اکثر بل کل مساجد آثار نبویه را این ملاحده منهدم ساختند بناکرده صحابه و تابعین

و از ان وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب فقه و حدیث زیارت آن

امکنه قدسیه و تبرک به نماز در ان جاها در باب آداب مذکور و اتخاذ بعضی از ان که باذن رسول

مقبول صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال

ذلک با آخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام که حضرت اکبر نام نهاده بود

نمودند و جماعتی ازان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه تا آن مقام رسیده دروازه را که در مقام

بمجرد کشادن دروازه اژدهائی بران فرا افگنه گویا که عصای موسی بود دم زدمه ها از تعفن

از آتش سوخته سیاه گردیده بود و از البوا رفته لاشه های ناپاک آن خبیثان کج بین که از حرم محترم
بیرون بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشقیا از هم تحمل نمودند نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسید
بهزار دقت بیرون شهر برده انداخته بگریخته آمدند و آن معامله محض مخالف و موافق پیش آمده
چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۶ و سنه ۱۲۵۷ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد
تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم معتمدی را با فوج اطلاع داده آنجا گذاشته منع تمام اعمال و افعال بمکه معظمه
معاودت نموده ملحق بلشکر عظیم گردیدند و بر بلاد خطه حجاز و نجد دست تعدی آغاز کردن دراز نمود
و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از آنجا بکربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره
نموده بود بعمل آورد و عجب و نخوة او بر روز در ترقی فلما بر جاده قصد کردن نتوانست که مردم
قطاع الطریق مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این چند رسیده بودند و از قواعد حرب الهی نداشتند
از حرب توپ نهایت خائف و هراسان در شمشیر زنی کامل و چیری مشق بندوق هم داشتند اما با
قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت و همین حال زمانی ممتد بشر که غیرت الهی بجوش
آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک و بی باکان ناپاک در رسید تفصیلش اینکه سلطان محمود خان
غازی مرد با خدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الآخره سنه ۱۲۲۳ تخت نشین

محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آن طائفه بد نهاد بواقعی دیده و متنفسی زنده نگذارد
و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حرب یکتای زمان و شجاعت شهره شهیر توامان حکم نمود آن شهسوار
میدان کارآزمائی و نهنگ دریای ملک‌گیری و کشورکشائی عنان عزیمت باز گرفته بجناح استعجال بر کشتی دخانی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بمراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه اینست واجب البیان
و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان طامعین از آن جور این فتوای علمای مکه که یکروز قبل از تسلط
بلای این سعید رونمای مرتب گردیده بود و در نهب خانه شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام حضرت
تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون حضرت
عمر عبد الرسول هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح منبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل
و زهد و تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه اقران و اماثل فاضل بهمه حواله بر آنحضرت کردند همانوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ الکمه حضرت شیخ فرمود و علیک
السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود که همه تعلیم تست مرا نسبت
به بلد من تو نسبت کردم به بلد تو بر آیه کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا بمثلها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده
گفت که برضا و رغبت خود یا آنکه جبری و اکراهی بمیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب
حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا منفصلات آن بهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد حضرت
شیخ همین که او را گشاد در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بندا غیر وقت زیارت

قید شرک است حضرت شیخ فرمود که بخواندن همین عبارت را و دیگر آنچه شرک است که در نماز
داخل السلام علیک ایها النبی اگر آن را کافر بگویند و عقیده ترا اسلم و از دیس متنفسی تمام صحابه از کفر نجات
نمی باید نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلائل قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن
ثابت نمود ملزم و محجوج گشت بالآخر باصغای این ازدواج خیلی بغضب آمده گفت ای شیخ خرد گردی
انچنین بی محابا با ما کلام میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو
رسید حضرت شیخ در زبان نعره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع درگذشته متوجه بندر جده گردیده بهر زبان همین خبر جاری و راوی اهل ناسخ
و از اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر الاتقیین هم بجانهم از گوش خود شنید
مضطرب انه بلشکر رسیده در فکر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظالم آن سفاک
ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که بهان وقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که تا فاصله شب روز
راه است گذشته بود و دوم آمرند کل طائفه خبیثه از مکه معظمه روان گردید و بجده رسیده بر کنار دریا
خیمه زد و ابراهیم هم بهان روز قبل ورود این حوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن
کشتی را بهان وقت باز پس فرستاد که باقی اتراک لشکر حکم رسانند تا نصف شب بر بندر یکجا جده
بتفاصله لشکر و دو است لنگر ساخته تمام فوج را بزمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه بهار از
بندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله بازی بر لشکر خبیث یکبار

نماید و فوج هم بر زمین رسیده آرام نکند بالیغار نیمی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ بر ادبار شان
بر زند و نیمی بجنب دوری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده باشند هرگاه که روی فرار بدان سو نهند آن تو
شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاده
بمینکه توپها را راست کرده بر لب آب رسند ضرب شلک شروع کردند و ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده خیل
وحوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش می بارد و تدبیری بخیال نمی آید که چه کنند و از
طرف جده هم عذاب الناری در پی میرسد اراده فرار به پشت نموده بهمین که خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا را
مخیم شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را به پشت خود گرفته که قلب لشکر مخالف
از ضرب طبانچه گوله به پشت بدل کرده داد ازین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر میمنه که دریای شور مقر
بخیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان خس سوزی شروع کرد الغرض از سه جانب حرکت
آغاز گردیده و آن فراعنه چون غله بر میش بر لب آب رسیده بعضی با آتش بعضی به آب شور رود اصل جهنم گردید
تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد لله سعود با ناکسان معدود راه گریز یافته بنجد گردید
احمد کلاعی بمانوقت قوه هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده با نعام شایان
سرفرازی یافت پس از آن ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده و امیری را بطائف تعین نموده عسکری
را روانه مدینه منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی و نشانی از آن لئام نمود هر جا مضطربانه
خود را شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد رسیده منفصیه را از آن اشرار در تمام

و با یزید بلد رفت و تمام اسباب و سامان قبه‌ها را از انجا یعنی مکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود برسانید
از اموال تجاره و غنایم که مدعی شدند باثبات رسانید حواله‌اش نمود و جنس و نقد مملو نجد بان که در جهاد بدست آمد
بهم را بسکان حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و در ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا منهدم
کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی اکثری درست گردیده و در قرب مجاز امام صحرائیان زیدیه که یکی
از شیعه در نواح صنعا در یمن برسیدن کتاب التوحید بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده
ضعف حکومت امام صنعا و شاه مین که از قتل و عصیان وزرا و امرا و ارکان سلطنت از شیدی محمد
و بیتان قبل از اخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین بر بانشته بر مخا و حدیده که از
بلاد و بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از امام صنعا استغاثه
بپایگاه سلطان رسید و از انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا با نفر بسیار
جمعی از اتراک اند ارکان گروه ناپاک نموده بصرف رفت و نجدیه زیدیه صحرا متفرق گردیدند بعد مدتی که
سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت الهی پیوست و خلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت
سلطنت گردیده تمامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود و بعد باجرای لباس بیم
مطیع و فرمان بردار گردیدند محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرایط معینه وقت شوکت سلطنت چیزی
نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه انتزاع نموده دیگر پاشایان فرستاد و موجب این
حکم فوج محمد علی روانه مصر گردیده و فوج سلطانیه بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن

نواح

نواح منخا و حدیده خود ها را امیر المومنین لقب نهاده همان فی تیره تیره نجدیه شعار ساخته بر منخا و حدیده تا
آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در انجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم
صحرائی از امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین آنجا برای علاج هم یاد نموده بود قرحه [illegible] داشت
صحت یافت حالا شنیده می شود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان [illegible]
فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین نام نهاده سرگرم
نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه دریا برپا ساخته اند آخر
امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و روادار اذیت متنفسی از
رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری و نشانی از ان طائفه باقی
نگذاشت الحاصل نجدیه حکم جسم پیدا کرده که بهر مذهب راه نموده امروز در تمام بر عرب از حجاز و شام
و یمن و غیره بجز چند صحرائیان زیدیه ما طراف سواحل یمن نشانی از ان مذهب اهل مذهب نیست و در
حرمین شریفین و سایر بلاد معظمه اسلامیه متعلقه ممالک روم و شام و مصر و غیره بی تقیه گذر شان
محال است این است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الله مکی اتفاق التقاط افتاده اما
کیفیت شیوع آن در هندوستان پس برین عنوان است که شاه عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل املاک
خود منقوله و غیر منقوله که بر قسم بکثرت بوده است بحرم و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف
گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زاده شاه صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی

داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری محرری عدالت انگریزی ضلع میرتهه موقوف گردیده
بدهلی رسیده بود به سید احمد نام مرید شاه صاحب را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع
نموده بودند و اظهار کمالات پیر و مرشد ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین
خصوص کتابی تالیف ساختند صراط المستقیم نام ملخص آنکه از آنجمله نفس عالی حضرت ایشان بر
کمال مشابهت جناب رسالت مآب آفریده شد و فطرت کماحق شده بنا علیه لوح فطرت ایشان
از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان
از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از یمن بیعت شاه عبد العزیز صاحب
کمالات طریق نبوت که مجملاً در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب سه خرما بدست مبارک خود خورانید بعد
بیداری اثر آن رویای صادقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شد بعد از آن
روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی بدست مبارک خود
غسل دادند و فاطمه زهرا لباس نفیس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب همین وقایع کمالات طریق
نبوت نهایت جلوه گر گردید و اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل
حال ایشان شد تا آنکه روزی خدای تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی
از امور قدسیه که بسیار رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام

وچیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه
شده استفسار و استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از آنطرف حکم شد که هر که مرید
تو بیعت خواهد کرد کو لکها باشند هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش آمد
تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده والهام و کشف بعلوم حکمت انجامید است
استفاده کمالات راه نبوة و اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل مبادی مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال
و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادریه و نسبت نقشبندیه باین طرح که روح مقدس جناب
حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب
یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین مقدسین ماند که هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت
ایشان تمامه بجانب خود میفرمود بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحه بر شرکت روزی هر دو
روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند تا قریب یکماه هر دو امام بر نفس نفیس ایشان
توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکماه نسبت هر دو طریقه نصیبه ایشان گردید و
نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجه خواجگان خواجه قطب الدین
بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شده آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی حق جل و علا
بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه ارزانی داشت هذا ملخص مقاله فی حاله و خلاصه کتاب

مدرکاً مستقیم آنکه تجرد و فراغت و ترتیب و اتمام صنعت و معرفت تحصیل حب خداست
و آن دو قسم است حب نفسانی که مراتب بعض است و حب ایمانی که مشهور بحب عقلی است و ثانی
که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است مراد نبوت مسمی گردیده و اول که
ابتدای آن از حب عشقی و انتهای معرفت کرده ولایت است مراد ولایت مسمی گردیده آمده
باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
وجوه تمایز طریق ولایت افاده اول از نهایت تا ابد فصل اول از جمله آثار حب عشقی است
این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول بروح آلهی با اصل خود می کند و بس
نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای کسی خواه آن
محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن
بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بفرقیکه در حب
عشقی و حب عقلی است افاده دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق ما سوا
بمرتبه تعلق چه اصلاً از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی و اما بت
مناکحات و اقامه اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از ترویج نهایت نفرت می گردد افاده سوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
بر شیخ خود و استمداد از آن و ملاحظه که این شخص نادر دان [illegible] خدا و اسطه هدایت است

بلکه بحیثیتی که متعلق عشق ہمان می گردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر
مرشد من تجلی فرماید به آینه مرا با و التفات درکار نیست افاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است به
علوم و طاعات ظاهره افاده اول از بدایت رابعه از ثمرات حب عشقی مشاہده جمال حضرت ذو الجلال
و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم بار چون قائد توفیق دست این مهوش ابتهاج
را گرفته بالا می کشد بمقام فنا و بقا بالظهور می آید و از رمز انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله ازان سر بر می زند
ایضا فیه و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضا فیه چون حب ایمانی بکمال خود میرسد آن
شخص را در کنف خود گرفته و زیر سایه کفالت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود می گرداند
فیه صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد و من وجه محقق در شرائع اگر ذکی العقل است بسوی
کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموما تعیین کرده شده اند
رہنمونی میسر می باید و آن کلیات در ذہن او علی مراد الله ہو و در انحصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
کلیات می کند پس علوم کلیه شرعیه بلا واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس در حکم
ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا ہم می توان گفت و ہم استاد انبیا ہم و ہم طریق شد این ہم
شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر می نمایند و اہل کمال آنرا
بوحی باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و انبیای عظام باقامه اشباح و منطان حکم و
مبعوث الی الامم است و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان

کبار را نسبت انبیا کبار را با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافة انبیا می باشند گو که سلسلهٔ
نعیبهٔ ایشان نشود مگر که جمله اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت
تعبیر میکنند و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوجه ظاهری متلقی نشده حکمت نامند و عنایتی و
ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب آن عنایت مخصوصه امتیازی در اشیاء خود
حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی پیدا کرده نمونهٔ از آن عنایت و عظمت و عصمت
نعیبه این حکمای ربانیین میشود که آنرا وجاهت گویند و لا بد از محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز می کنند و ایضا فیه و حضرت مرتضی را بکلمه تفضیل بر شیخین هم ثابت و آن جهت کثرهٔ اتباع ایشان
و وساطت مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد
کرامت حضرت مرتضی تا انقراض دنیا بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا بهمت ایشان
را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فیه ارباب این مناصب رفیعه باذن مطلق
در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند ایضا فیها کا این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر
که در تدبیر امور از جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن می کوشند معدود اند پس احوال این گروه را بر احوال
ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فیه برای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان
و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کنند باستعانت آن شغل بهر مقامیکه از زمین و

آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن
مقام ملاقات سازد ایضاً فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند
فیه بر اسمی را از اسماء الهیه که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند
و بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد بود و هر که مراقبه اسم محیی بکند اثری از شان
احیا خواهد یافت ایضاً فیه ارباب این کمال وقتیکه باصطفا و اجتبا فایز می شوند سه فرق میگردند
قومی بسبب کمال علو منصب خود التفاتی بازاله مقاصد و استحلال مشکلات از دل ایشان سر بر نمیزند
اگرچه او را پایه عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه دعا را او در جنب الاجابت نمود او در جنب القبول
گردیده و قومی دیگر در عرض حاجات و استحلال مشکلات و سعی در شفاعات گرم می باشند
و قومی دیگر که در دل شان اقتضای استحلال مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود
لیکن زبان نمی کشایند الله تعالی دعای حالی ایشان قبول می فرماید و ایشان را بلکه سایر عظام
محافل قرب را مطلع می سازد که ایجاد این امر محض برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتضای
قلبی ایشان متحقق گردیده انتهی الغرض نمونه از خرواری و اندک از بسیاری که بنظر سرسری از
کتاب صراط المستقیم اتفاق التقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد
کرد اما در تقریر نقل محفل تذکیر و در مکاتیب مرسوم التحریر بوده اند چه شرح دهد بالجمله شهرت سید احمد
محیط سواد هند گردیده و در وفور خلفاء و وعاظ و مریدین بظهور رسید و دعاوی طویله و مدعیات

و افراط و غلو در مناقب جمیله در پرده تمهید مبادی ضلالت و ادعای نبوت و تفوق بر کامل
سابقین و تفضیل بر جمله اولیاء ماضیین و امثال ذلک الهفوات مردم را گونه ترددی بخاطر گذشت
آغاز نهاد و شاه صاحب در همان قرب داعی اجل را لبیک گفتند و در اثنای دوره کتاب التوحید نجدیه
بلاحظه مولوی اسماعیل گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخته طرح وعظ بر همان روش
انداخته لوای شهیر این مسلک برافراخته کتاب التوحید را بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده
بانور هندی ترجمه کرده کار بجایی رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و اشاعه و انتشار آن در بلاد
و حرکت فساد گردید و ایمان عبارت از اعتقاد آن کتاب فارق در کفر و ایمان ذهنیه همه [illegible]
آنکه بر آمد بر آن مزید کرده بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکملات آغاز نهاده دیگر
بر تعیین علامت مرحومه و سب و طعن و تشکیک و توهین انبیا و اولیاء آهسته شیوع یافت که هر کسی بزار و دیار
وعظ بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست گرفته اتفاقا مجلس وعظ گرم نموده و هر مسلکه پیش آمد
در حکم آن محتاج بنقل سند نگردیده هر کل و کور در زد و شورشکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر
چندان مهارت نداشتند کتب این فن هم کمیاب و کمال خانواده شاه صاحب در این علوم معلوم بود این ابیات
اکثر را در خاطر رسانیده شد و کسانیکه داخل آن شدند این تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلف
عن سلف کافر باشند و اسلام منحصر در این طریقه مستحدثه که صاحب آن جز تقویم هندی از زمین پیش
ما حرف [illegible] مسالک و همان مسلک مالک تقویة الایمان را امر اطاعت مستقیم بنجد و لیت

رنجیده و عاقلان نهایت خندیدند که بهت شکنی گاه بتجویز الکفر و از مذهب لو کبر و سلطان
کله دارد یا بآن شور اشوری یا با بن بی نمکی کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من شرور الاباطیل
والاغالیط چون نوبت شیوع دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمند از صحبت یافتگان و
مریدان و شاگردان شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان درآویختند که ما
و شما بحضور اساتذه بمعیت و تبعیت آن حضرات امور را که ثواب دانسته می کردیم و شما هم در ان ابواب
برهان نهج فتوی میدادید و مردم را تعلیم می کردید درین سفر همه شرک و کفر گردیده از چه رو است و مولوی
رشید الدین خان صاحب مرحوم که دران زمان اولیت و اولویت شان بر جمله مسلمانان آن دیار مسلم و
مقبول همگنان بود در تخلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که افساد فی الدین و شق عصای
مسلمین خیلی مستقبح و ناصواب و واجب الترک و مفروض الاجتناب است اگر خارشکی بخاطر
باعث خلش و سنان شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر از کبار و صلحا بالاتفاق بکتب
دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقاق حق بپردازیم و بنای شقاق و نفاق
و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اتباع
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه
سازیم مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید بدین راه نیاوردند خان مرحوم
بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبان پسران

مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان اعاده علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص
و عام در مسائل متنازعه الزام داده که مفتی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بر یکسان ظاهر
و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین محمد خان صاحب بمسر اصلاح و نصایح پیش آمده مولوی اسمعیل
را براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم
و اثبات آن بر عام و خاص در مسجد نمودند اما بعد اقرار و اقبال برگشتند و فتوی در بعض مسائل
نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و بعد از آن قریب مولوی فضل حق صاحب بمهر و دستخط
که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل هرچند که تدلوحی در جواب بلیغ
نموده انجام کار از جواب عاجز گردیدند بالاخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال تشریح و بسط
رفع جمله اوهام بمهر و دستخط اعلام مسجل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه
شورش و طغیان این عصیان فرو گردیده واعظ و دعاة دین جدید هم حرب اکثر [illegible] کلام گشته
و در مجالس عام رشته و غلظه را تبدیل بر فق و رخوه نموده در قال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشادند
گو یا که این فتنه از بیخ برکنده بود تا آنکه جهاد [illegible] ضمیمه این ذمیمه از ایام قدیم بود درین اوقات
ذمیمه مستور و ضمیر خالف مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود بر غزا و استعانت
آن عزیمت منتهای مدعا تشیع این اخبار حمیده و غرائب سندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام مستمال
و التیام یافته هر کسی را که خدای عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جانی و مالی حاضر گردیده کمر بسته

[illegible]

بافغانستان رسیدند و سید احمد را با میر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه
خدا بر طبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات سخافات و پیشین گوئیهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المومنین
کشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیر المومنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان
ملک بتصرف خواهد آمد و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک الهذیانات الغیر
المتناهیه بالآخر بمجرد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین و سر گردیدن توپ و تفنگ در معرکه جنگ
امیر المومنین با سائر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از پیش فقرای کفره سکهه رو بگریز
نهاده بطلان همه یاوه گوئیها ظاهر و عیان گردید الحاصل از مقابله سکهه گریخته با مخالفان
اهل پشاور و بعد استان گردیده حکم جهاد بر پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان کما ینبغی پرداختند
همین که فوج سکهه متوجه پشاور گردیده بی اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را
گذاشته راه پنجتار گرفتند افاغنه پنجتار مردم دیندار و جرار و کرار در اطاعت و بیعت آمده مراتب
فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آورده و از جان و مال حاضر گردیده همینکه اینگونه قوت و مکنت
دست داد دست درازی شروع گردیده تا حال که تقیه مرعی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام
دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تطاولات بی احصا آغاز کردند هر چند رؤسا و عقلا فهمایش نمودند

کار گذشته ناچار آن بیچارگان تنگ آمده اتفاق نمودند که ما برای جهاد در سکنه ایشان را حاکم خود
قرار دادیم ایشان معاملتی که با کفار باید با ما جاری کردن میخواهند از پیش کفره سکهه آن نامردی در
جنگ گریختند و هر مال و جان مسلمانان اینقدر دستبردی میکنند دفع باید کرد لیکن باز دگر این همه حال ظاهر
باید نمود چنانچه علماء و رؤسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند فاما چونکه وقت زوال [illegible] سید رسیده
بگوش نیاوردند افغانان یک دفعه تمام مردم شعبه را جا بجا بقتل رسانیدند فتح خان رئیس
پنجتار که وزیر امیر المومنین قرار یافته بود معذرت نمود که من بار بار همین وزیر میگفتم که تجاوز از
اعتدال و تعرض ناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم و آشفته است تدارک آن محال مگر شما را ازین مهلکه بجا فضلت تمام
بیرون میرسانم بعد انطفای نائره فساد هرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولوی اسمعیل
وغیره چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط درگذرانیده بملک خود معاودت نموده مشغول
استمالت افغانان گردید که در عین حالت [illegible] جماعتی بر امیر المومنین تاخت آورده کسی میگوید که افغانان
بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فرار شتافتند و اکثر کسانیکه
گریخته آمدند از ملک پنجتار و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بر داشته و خود [illegible]
هم از آن حدود نبود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
برجعت که باز آمده در قصبه [illegible] موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی قائم

است

است مگر از خلق مستور و بر هر که از خواص و عوام میخواهند ظهور میکنند و بشارتها میفرستند چنانچه
این قسم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثری از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا که
دران ملت بعلماء مشهور اند می گویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان دین جدید
اضمحلال بکمال رو داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود نظر همگنان مگر امهات
مسائلش در پرده مائة مسائل و اربعین جلوه کنان اینست آغاز و انجام و تا بیان در هندوستان
واضح باد که نجدیه عرب صرف عناد با انبیاء و اولیاء داشتند با فقه و فقها چندان خصومتی در جزر طبایع شان
نبود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تکلیف را منحصر در تقلید یکی از ائمه اربعه می نمودند در هند که
با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی مرتب شد اشارتی و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه هم ضرور است
اصلش آنکه داود بن علی اصفهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن و حادث
آن گشته رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را رد می کنی و در رد قیاس
صدها قیاس میکنی اینچه بلا است فاما فایده نداد بالآخر نوبت سرزنش از هر جانب رسید و حکم رد و اخراج عبا
در کتاب داود را محکم گرفت هر جا که میرفت همان حکم رفیق و شریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی
اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او باعث رد و اخراج گردیدند از انجا آمد به بغداد و قصد حضور
مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام با دراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود بار نداد [illegible]

رد کرد داود انکار می کند امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است اند و جماعتی نوشته
او را که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفت که بودیم نزد ابو زرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش که داود
کافر است مصداق داود از ابو حاتم نقل کرده اند قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی وساوسه
وخطراته بالجمله بسبب فقد کاملین و مکملین قرب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله
فساد داود طول نمود و سعی و اهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار بر افتاده در سنه هجری تخمینا از
پدر بود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن زمان بود اعتقاد حقیت
امامت بنی امیه و فرط عقیدت با ناصبین و باقین اظهار نموده اعیان دولت را بدین دام صید لب بسته
خاطر خواه با اظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر ائمه دین فرو گذاشت
نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و صلحای عصر باتفاق
امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را از بر جا آورده کتب او را بمجمع پیش کرده
ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در همان محفل آن کتب را چاک نموده با آتش
سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم که مبنی بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما او از عقیده فاسد
خود باز نگشت و در سنه فوت نمود تحرزات علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرأت کثیر الاغلاط و
خیلی بی احتیاط است حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصه تتبع نموده و عبد الحق بن عبد الله
انصاری هم کتابی نوشته نامش الرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از نقل آن اعراض نمودم وحال فحش و بدزبانی و بی ادبی
وگستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان ابن حزم وسیف الحجاج شقیقان زبان زدکافه انام
است در اباحت مزامیر غلو تمام داشت ودرین خصوص رساله تصنیف کرده بر حرام دانندگان
مزامیر کمال نکیر کرده بلکه از اباحت ترقی نموده به حد استحباب رسانید پس ازان ابن قیم وغیره
تلامذه اش هم بتائید او برخاستند وکتابهای عجیبه تصنیف نمودند فاما خلد آن مفسده
مندفع گردیده بعد مدتی شقی ابن تیمیه در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت
وحدوث فتنه ابن تیمیه در سنه ۷۲۶ اتفاق افتاد ودعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله
صلی الله علیه وسلم حرام است وقصر نماز دران سفر جایز نیست که سفر معصیت است
وزبان درازی کرد آن شقی درین باب بانچه موجب نفرت طباع وتنفر اسماع است وشوم
این کلام مبتلا گردیده در خروج از اسلام جهته وتجسیم برای الله تعالی وتعدد بسی ثابت نمود
ورساله درین خصوص نوشته ورد کرد مذهب اهل سنت را دران وانکار جهته را ضلال نسبت کرد
وتحقیر وتوهین خلفاء راشدین ع اعتراضات سخیفه بران حضرات ومخالفت ائمه مجتهدین در فقه
شعار ودثار خود ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
بعضی اشترار بد اطوار از جهله وفسقه بحلقه انقیادش آمده در بلاد اسلامیه طرفه هنگامه بر پا
نمودند الله تعالی علماء ربانی وفضلای حقانی را متوجه ومامور بر رد وابطال وازاله

داد و نام آن بطال فرموده تقی الدین سبکی که علم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه بود در رد
سفوات آن شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام ماجرا موجود بجهات شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابو سلمان و غیرهم بردان پرداختند آخر در سنه ۷۰۵ گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر و مدرسه کاملیه مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان و علمای عصر جمع گردیده قاضی القضاة
زین مالکی طلب کرد جواب از وی نگاه و جرات شافی نداد و کلمات مضطربانه شکایت قضاة خارج
از سمت بر زبان آورد قاضی القضاة او را قید فرمود فرمان سلطانی باکناف و اطراف بلاد مصر
جاری گردید که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و در اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده فتنه
عظیم برپا ساخت حکم کردیم بجمع نمودن اهل حل و عقد از قضاة اسلام و مفتیان اعلام
و ائمه دین و فقهای مسلمین و عقد مجلس شرعی پس ثابت شد در این مجمع بر او آنچه نسبت
کرده شده بود بوی و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد بسزا خواهد رسید و این
فرمان بر منابر بلاد و مجامع خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه ۷۰۷ از زندان خلاصی یافت و از
رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در روبروی جماعه از اعیان علما اقرار کرد چند
بر همین قرار نمانده باز جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورد که ابن تیمیه در حق اولیای کرام
و مشایخ طریقت گفتگوی خاطر آزاری می کند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامة
سخنهای خلاف متفق علیه علمای وقت می کند باز مجلس منعقد شد و محبوس گردید و در وقت

عود دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافته بشام رسیده درانجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به
دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری گردید که من کان علی عقیدة ابن تیمیه حل ماله ودمه آن وقت
فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ولیا الامر والله تعالی امر بطاعة ولی
الامر وطاعة ولی الامر طاعة الله ومعصیته معصیة الله فمن سخط امره وحکمه فقد سخط امر الله وحکمه ثم ذکر علی
رفاطیر دا امر الله وسخط حکمه وکرها ما رضی الله لان الله یرضیه طاعته وطاعة ولی الامر طاعته فمن کره
طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط بمعصیته ومعصیة ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیته الی
فقد اتبع ما اسخط الله وکره رضوانه انتهی کلمته الخبیثة الکافیة لاثبات خباثته وخبث من مدحه و
قلده وافتدی فی مخترع احکامه واضح باد که اکثر ظاهریه لعنه از نصب و خروج هم داشتند نه بطور نواصب
عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه ثالث را مبغوض نه دارند بلکه برای شان خون بهای خلیفه مظلوم
را ذریعه ریاست خود نموده اند وخلافت راشده حقه تا همان وقت منقضی شد و ایام خلافت
علی مرتضی ایام فتنه وتملک عضوض و وقت هلاکت و زمان شرور است پس از ورود تحکیم بالکلیه
استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه همان
ادله نواصب عراق را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیر می کنند در کتب خود بمحل تنقیص و
تعریض بر خلافت واثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر
نمی کنند و گاه بیگاه بعضی کلمات مدح هم ذکر می کنند لیکن در غیر باب خلافت و بجاهای موافق مذاق خود

مستند میسر نمایند و ثبات و استقامت بر نهج طریق ائمه اربعه کالجبال کاحسن ترکیب لباب سخا بی
دنیا و استعار ضعفا تقضی آرند شاه ولی الله دهلوی که در کتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف
شان کلمات ظاهر آن بجا یافته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از آن بطور انموذج
نگاشته می شود در انتباه نوشته باید دانست که تقریر دم استقلال ندارد بلکه المراد بعد از آنکه نظر بر اتباع
صاحب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین محدثین را رواة
دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و ترجیح بر قول کسی مقید بودن بر روش فقهای یکی موقوف دارد
کما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتاخرین تردد داشت و در دو حال در اکثر احوال ترجیح
بعض اقوال ائمه از غیره بر بعض می کنند و راجح اخذ می نمایند و در بعض احوال تکلفات بارده متاخرین
را مناسب قرون اولی نمی یابد و خاک شدن را بر بعض وجوه مرویه و چشم پوشیدن از بعض
آخر رضا نمیدهد الی آخر ما قال و بر اوصاف قرون اولی واقف می شود انتهی و ایضا فیه فقهای مذا
مختلف است و مسالک متنوع و متاخران را در اختیار مذهب مجتهد و عمل بر آن اختلاف است
متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست دلو
داشته به تقلید محض عامل باشند و این راه مبارک است کسی را که از علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
و در مدارک علما خوض نکرده سلک شریعت که تمامی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر اجتهاد
متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف کتاب

وسنت

وسنت است دست از تقلید دران مسئله بازدارند و تقلید دران مسئله بکسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال و فرط غالی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل می شود
بمکابره انکار نکنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و نادانسته سازند و اگر این شرط فوت شود
در قول خدای تعالی ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی
آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون
داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره دو قسم اند متکلمان که در مناظره و مخاصمه سهم
اعلی نصیب ایشان شده است اما در حدیث تبحری ندارند مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی
و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح اوفی یافته اما در علم مناظره
و مخاصمه و مراجعه غور ننموده مثل آجری و بیهقی و بعد ازین همه مردم از ریزه هر دو خوان تناول نموده و کاسه
هر دو فریق لیسیده اند پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد
موجود نبود ع ازین افیون که ساقی در می افکند * حریفان را نه سر ماند نه دستار * انتهی و هم
دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است
اینست آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه ما فیه و این بنده اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد
بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضا فیه مقرر است که بکثرت اتباع قوت متبوع می رسد و اتباع شیعی
سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام اند و از ذریه مرتضی سه فرقه صالحه زیدیه و امامیه

واسمعیلیه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی آنحضرت حفظه الله تعالی شانه شامل حال
این ملت شود انتهی والصافیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان
نیز پیدا شده اند که مصدر اختلال عالم گردیده و منشأ اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده و در تاریخ
قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد داده و آخر همه نیز خود بر باد رفته اند و از
اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیر ایشان
و بعد ازان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی
و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس و ولاة
علیهم هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضا فیه و اصحاب مرتضی
مختلف شدند در فهم کلام او و بعد ازان بسبب شتی رو نهادند مثلا جمعی از وی روایت کردند تبری
خود از دم عثمان رضی الله عنه و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه
ابن ابی شیبه و همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمات او
از مرتضی شنیده شد در تطبیق متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
در اکثر احوال همین یک مدعی از کلام او فهمیدند و در وی مختلف نشدند و در انچه رای او ست متحیر
نگشتند فاروق خود باین نکته ایما نموده است گفت ان الفجور لم یکن الا و عظی راسی حاجته و ان الیه
هذا وکشف را سه والصافیه الاعیان تاثیر اقوال پس بیش آنست که مسلمین در زمان شیخین

متفق بودند بر اخذ سنت ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را
باین دو طریق بود چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان بر زور ماند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شد مغلق
تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند لاسیما از صحابه هیچکس از رای خود بر نگشت و ایضا فیه بحثین دعوی
مایل بودن بتجرد باوجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابق از هیچکس مثل آن
ظاهر نشد اگرچه نتیج ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا نوشته و اما
ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال و بنا برین استدلال بر توجیه
صحیحی است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانی
از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن
اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی و ایضا فیه و از انجمله حدیث ابی هریره الخلافة بالمدینة و الملک
بالشام ازینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلثه در مدینه اقامت
ننمودند و ایضا فیه و اما تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان رحی الاسلام تدور بعد خمس و ثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک و ان یقم لهم دینهم یبقی
سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شدند
دام جهاد برهم خورد باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت و از ان تاریخ بعد هفتاد سال

دولت بنی امیه مستاصل شد انتهی والانصاف باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خیریت حال مسلمین
پیش از فتنه و شریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند درین باب استقصا نمودند بوجوه بسیار یکی
آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه
دین حق بر ادیان کلها و ایتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و بالکل لفظی است جامع انواع خیر دوم آنکه مهد
آن انقطاع جهاد است دوم وقوع فرقت است در میان مسلمین چهارم ظهور کذب دوم انزوم وقوع قتال در میان
مسلمین نهم دوم استحلال فروج بتاویل اینکه متعه است و استحلال خمر بتاویل آنکه نبیذ است و معازف دیگر زمان
پیدا شد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است هفتم و چهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را ذکر نموده اول
مقتل عثمان و ما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد فوت معاویه
تا استقرار خلافت عبدالملک است پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نمای ملت اسلامیه صورتی
معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد و بعد از ان ابتدا لصین نمودند انتهی ملخصا و
ملتقطا والانصاف منقول متواتر که در شرعیات نطقی معتمد تر از ان یافته نمی شود به ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره ساخته
و آنرا بتفصیلی که زیاده از ان در شرایع یافته نشود بیان فرمودند و آنرا حد فاصل نهاده لذا درمیان
زمان خیر و زمان شر گواهی داده اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض
پیدا آمد و معنی لفظ عضوض دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جنبیدن یکی با دیگری

در ملک و لہذا در احادیث بسیار خلفای ثلثہ را در یک حکم جمع کردہ اند تا آنکہ غالبہ ظن بہم رسید کہ
ہر سہ بزرگ فی مرتبۃ من المراتب متفق اند و غیر ایشان دران مرتبہ شریک ایشان نیست و در
بعضی احادیث لفظیکہ مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و ایضا فیہ باز وقایع
عجیبہ واقع شدند کہ بلسان حال دلالت کردند بر انیکہ بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوۃ مختفی
شد و ایضاً فیہ حادثہ ثانیہ صفین ست آنحضرت صلعم ازان خبر دادند اخرج الشیخان عن
ابی ہریرۃ لا تقوم الساعۃ حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویہما واحد و این کلام اشارہ است
بآنکہ اہل شام مصحف برداشتند کہ میان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود کہ این قرآن صامت
است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری ان رسول اللہ صلعم قال لعمار تقتلک الفئۃ الباغیۃ
وان منتہی شد بہ تحکیم آن آنحضرت صلعم این قصہ را بلفظی بیان فرمودند کہ مشعر باشد بآنکہ منشا
مفاسد شتی گردد و مرضی شارع نبود و ایضاً فیہ قال اللہ تعالی یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ
حق تقاتہ ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل اللہ جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمۃ اللہ
علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمتہ اخوانا وکنتم علی شفا حفرۃ من النار فانقذ
کم منہا کذلک یبین اللہ لکم لعلکم تہتدون ولتکن منکم امۃ یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف
وینہون عن المنکر واولئک ہم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءتہم
البینات فاولئک لہم عذاب عظیم یوم تبیض وجوہ وتسود وجوہ فاما الذین اسودت وجوہہم اکفرتم

بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها
الآیه فقیر گوید خدای عز و جل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافت خاصه و حقیقت
فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت خود بآن حالت و سخط جناب خود
ازین حالت دیگر ارشاد نمود الخ و ایضاً فیه قال الله تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم
خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال
معنی صحیح آنست که این فتنه خلافت است وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین چند چند
شوند و هر یکی برای طلب خلافت برخیزد و افنای نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که نتیجه
در انتهاز فرصت میباشد بظهور رسد و این فتنه تا جایی کشد که هر مسلمانی را رسد انتهی و ایضاً
فیه و عن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابابکر علی الامر
بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا تجتمع علی احد بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره و
بعض در غیره موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق تا مدتی و توقف وی
در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بعید است و آنچه پیش این
فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن العهد نوعی از غموض و دقت بود که در اول
مفهوم نشده و بعد وقوع مثل فلق الصبح واضح گشت و سخن بعید نیست که از احاد

مستفید

مستفیضه روایتی هم بامرتضی نرسیده باشد و از مرویات مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه
الخ و آن نیز اشاره می کند بخلافت شیخین انتهی بالجمله لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت
خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان رض و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور
و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده و خلافت
خاصه و خلافت رحمت با صناف تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک تغیر بیانی از انچه در
کتب خوارج مذکور و بر السنه شان مشهور گویا موضوع آن کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و
فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و مشعر فساد حال و مال بیاد آمد نشان کشان الی
شرور زمان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بر محض ایهام و اجمال بر زمان
حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی که قابل اعتبار نباشد و در مقابله حنفیه و تابعین
ظاهریه خود جابجا بر بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مبنای
استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت
راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است
از دو جز که در خلفای ثلثه هر دو جز موجود و مجموع منتفی می شود بانتفای یک جز و یک جز در مرتضی
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه
ولی الله صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن کفایت

می کنند که تعارض مسلکین تا تناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله
نیز از آن مطلب پی توان برد مذاق شان در تفضیل بیان موافق شیعیان ظاهر است ایشان اثبات
و استقامت راه خلفا نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه و اهل سنت است
در تحفه اثنا عشریه وغیره باید دید که غیر امامیه که این مسئله را هم از اقوی اسباب تکفیر قرار میدهند
شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته فلیس قولی بها و اثباتها
لغیر النبی ابتداعا لامر مخترع قال الاجماع السابقین بل لا ینکرها اهل المکابرة واهل العزة سبب این تفصیل
و باعث بر این تطویل آنکه اعیان این مسلک بعض کلمات شاه ولی الله را دیده اقتضای آن را در شک
می اندازند و دفع آن خلجان بدون این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تفضیل راغب و عدم تشدید
کلام تنقیح تسنن بر ذوق شان غالب بود این گونه کلمات در مؤلفات خلاف مذهب منصور اهل سنت
و مخالف مختار جمهور جماعه مفید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد در حالت حیات شان
اثری از حکومت اسلام و نقیبی از علمای اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع همچو کلمات امکان نداشت
و اولاد امجاد شاه ولی الله اینگونه تصنیفات را ذائع و شائع ساختند و در پرده کتمان داشتند
گویا پرده بر نتیجه‌های والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علمای اعلام یافته بحدت جبلی اخفا را بلند آوازه ساخته آن آتش افسرده زیر
خاکستر را کما ینبغی مشتعل نموده و تخم پوشیده ته خاک را آب داده حسن نبات الارض کرد

تمام
کرم الله ائمه کرام و متبعان بر چهار امام بدف سهام ملام شد و ایشان را بعوام کالانعام بی لگام در تنویر العینین رساله نوشته و لیت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع الی الروایات المنقوله عن النبی صلی الله علیه و سلم الصریحة الدالة علی خلاف قول الامام المقلد فان لم یترک قول امامه ففیه شائبة من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اسماعیلیه را اشقاق و نفاق افتاده بشعب متعدده منشعب گردید حتی یکفر بعضها بعضا و اسمعیلیه بمنزله جنس شامل است بر انواع را فرقه اولی از همه ادعی و اعلی خلف صدق حامل کل کمال جامع ظاهریه و وهابیه باستکمال کما کان جاله و حالا افراد این نوع در غایت ندرت اند دوم ظاهریه غالب بر وهابیه و ملک مشرق از کلکته تا بنارس و مالیها گویا ولایت همین فرقه است فرقه سیوم مقصور بر وهابیه نیز از ظاهریه امروز در شاهجهان آباد ازق اسمعیلیه غلبه همین فرقه راست مگر فیما بین شان تعدد صنف پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید منکر و این کلام تماشی است از کمال وقاحت و بمراحل از صدق و حیا بعید چند ان زمانه نگذشته چه کس گواه ده هزاران هر کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از تخیلات نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذهب چنانچه در همین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین و هدایة الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت نکیر و نهایت نفرین بر منکران تقلید دران نموده و مناقب ابو حنیفه و حنفیه و تحسین تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخط علمای عرب و سند و هم خلفای امیر المومنین نقل

نمودہ دران می گوید مولوی کریم اللہ دہلوی نی کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کی
تقلید کرتی ہین وہ بہی ایسی تہی مگر سچ یون ہی کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہی
وہ ہرگز ایسی نہ تہی بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چہوڑ
دیا تہا و ہم دران نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نی انکی شہادت
کی بعد انکا کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بہی بسبب اسکی کہ انہون نی رفع یدین آخر
عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ تہا موافق مذہب اہل حدیث کی کہ پیغمبر نی فرمایا العبرة بالخواتیم
واضح باد کہ این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ ناتمام قولہ وہ ہرگز ایسی نہ تہی
خبر واحد در مقابلہ تواتر اعتبار ندارد و کسانیکہ بگوش خود ہا از زبان شان شنیدہ اند و گفتگوہا
نمودہ اند چگونہ باور سازند بازمی گوید بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چہوڑ دیا تہا اولا کہ با قول اول مناسبتی ندارد چہ ازان ظاہر کہ قبل از مباحثہ مقلد ایسی
تہی ورنہ مباحثہ با علما حنفیہ چرا رو میدارد و اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چہ معنی دارد ثانیا
نمیگوید کہ بعد مباحثہ منکر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذہب سابق برجوع کردند و ازان تبری
و تائب شدند بلکہ ہمین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدد اند غیر از رجوع ازان مذہب خصوصا
در سالک اصحاب تقیہ و ذوی الوجوہ خود شاہ ولی اللہ در ہمین خصوص یعنی رفع یدین در حجة اللہ

نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لا ینبغی للانسان
ان یثیر علی نفسه فتنة عوام بلده وهو قوله علیه السلام لولا حداثة قومک لنقضت الکعبة قوله الیسی لو کوئی
کو جو باتی تو گور پرستوں سے زیادہ بد جانتی اور جیسا گور پرستوں کو مردود کیا انکو بھی مردود کر
چھوڑتی ای عزیزان ہمہ آوردہ او و اخبار پروردہ اوست اگر نمیدانی واعجبا واگر دانسته میگوئی
وا اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیله گوش عامه اهل هند باین صدا آشنا نبود این همه غوغا همان کار دراز
شما برپا نمود قوله تنویر العینین اگر میدانی صاحبش را نمیگوئی که از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا در
تحقیق نکردی و خود حیران و همیان چرا قصد هدایت دیگران نمودی بشنو که تنویر العینین قبل از
سفرش در زبان دراز خود مشهور کرده گفتگو بلکه در این افتاده تشکیک را در آن راه نیست و هم حرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طهارت حاصل نمیگردد تا
تا آنکه توبه از مضامین مندرجه اش و اشاعه توبه بر کسانیکه بواسطه اش بهاویه ضلالت افتاده اند
ثابت نگردد قوله العبرة بالخواتیم امنا وسلمنا ما را سخن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسمعیل
بر توبه از انکار تقلید و توهین و تکفیر مجتهدین و مقلدین و تبری از سائر عقائد فاسده گردیده الحمد لله
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام اللئام است که حق است یا باطل فرقه چهارم را اعتقاد
ظاهریه و وهابیه بر کران و اعتقاد ندارند باین نه بآن و در عمل و اظهار عقیدت موافق اهل السنة
و علت ر داره و درین فریق برین طریق است که با این همه موافقت با اهل سنت معترف اند که

امت اسمعیلیه و این مخالفت را محمول میکنند بر اختلاف امت که معبر است برحمت و این معنی
ناشی است از کمال سفاهت و غایت حماقت فرقی است بی منتها در اختلاف رحمت و شقاق
امت اختلاف رحمت آنست که مسلوک است ما بین ائمه مجتهدین علماء صالحین ترجیح روات و
مرویات و تعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا ندارد و حصر حق بجانب
خود و قطع ببطلان جانب دیگر نمیکنند و هر یکی کار بظن و احتمال می نماید و در حفظ مراتب و تعظیم
تکریم فیما بین دقیقه از جانبین فرو گذاشت نمی شود هر واحد همه را حق میدانند و این همه در عملیات
نه در علمیات که حق در آن متعین است و اختلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه از آن قبیل است بلکه در عقاید
و مسائل علمیه مستحبات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت است نشان منتهای این تخالف زاید است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علماء معتمد فریقین از سنیه و امامیه چنانکه بر دیگری نمی دارند
اسمعیلیه را حاصل حاشا که یکی از جمله خرافات اسمعیلیه بزبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس اگر کسی
با وجود موافقت با اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذهب امامیه هم و آن را اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره ایشان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقاید است
جمع نمی شود بلکه اسمعیلیه که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس مسلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیقت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد چه جای این

فریق

فریق نه بر این روش نه بران طریق از این سو رانده و ازان سو مانده لا الی هولاء و لا الی هولاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از شفعه موافقت اهل سنت قطعا
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه با ایشان لازم و ملزوم و گلابها می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است

باب اول در عقاید نجدیه

عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان اینمشرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان نمودند که گوی سبقت از اینها
در ربودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه کافه امت اجماعا باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت یا بدعت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیست عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که برآن
متفرع است در مذهب سنت و جماعه مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و نجدیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقاید نقل می کنم ازان بعد عبارت تقویة الایمان
نوشته بر اغلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و بس و اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان

عبارتست از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در حکم اکراه از شرح عقاید
نسفی نوشته الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مؤمن عند الله وان لم یکن مؤمنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجملة عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز است و اطلاق جزو بر اجزای
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزو بدن گویند با وجود آنکه بانعدام ناخن
و موی بدن منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبدالحق دهلوی در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علمای محدثین مشهور شده که الایمان تصدیق بالقلب
و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان مخالف جمهور است
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح است کما صرحوا به انتهی ملخصا
و مرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است بخلاف خوارج که کافر دانند و مخالف

معتزله

معتزله گویند مومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید نسفی نوشته والکبیرة لا
یخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا ادخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل
الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر و معتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند یکی از ان آیه کریمه وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال بآیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده المراد من لم یحکم بشیء مما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر و من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داده الآحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بحده دلائل

مخالفین را آیه و حدیث که از قرآن و سنت تحدید دارند نقل نموده از همه جواب داده است و
مرتکب کبیره را منافق گویند و دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد خلف و اذا حدث
کذب و اذا اؤتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود برو احکام اخروی و همان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه و بین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة در تحقیق امر است که اعمال
و ان فرق در رکن و جزء و علت و سبب و شرط و علامت که بسبب عدم اطلاع بران در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن و الا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة و الا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب و الا
فان توقف علیه وجوده فشرط و الا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فما
یقوم به الشیء و قد شنع بعض الناس علی اصحابنا فیما قالوا الاقرار رکن زائد و التصدیق
رکن اصلی فانه ان کان الاقرار رکنا یلزم من انتفائه انتفاء المرکب قلت الرکن الزائد شیء
اعتبره الشرع فی وجود المرکب لکن ان عدم بناء علی ضرورة جعل الشارع عدمه عفوا و
اعتبر المرکب موجودا حکما و قولهم للاکثر حکم الکل من هذا القبیل و نظیره اعضاء الانسان
فالرأس رکن ینتفی الانسان بانتفائه و الید رکن لا ینتفی بانتفائه و لکن ینقص و کفر خلو

ایمان

ایمان است در مواقف نوشته و هو عند کل طائفه مقابل بما فسر به الایمان فقالت الخوارج
کل معصیة کفر وقد الطلناه وقالت المعتزلة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما یدل علی الجهل بالله
ووحدته وما یجوز علیه وما لا یجوز علیه والجهل برسالة الرسول کالقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات دالة علی ذلک فهو کفر ومنها ما لا یدل علی ذلک وهو قسمان قسم یخرج مرتکبه الی منزلة
بین المنزلتین ویعبر عنها بالکبائر ومنها ما لا یخرج کاشف العورة ویسمی بالصغائر بالجملہ بر عقیده
اہل سنت حکم ایمان وکفر بر تصدیق واقرار راست نمی نشیند وہر جا کہ لفظ کفر و شرک در احادیث
وآیات وروایات وارد گردیده کہ خوارج ومعتزلہ واتباع شان بان استدلال نموده اند
واکابر اہل سنت ازان یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز وتاویل یا بہ بودنش متروک الظاہر یا
استدلال بمعارض قوی وامثال ذلک جواب داده اند واضح باد کہ این طائفه مستجدثه
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاہی بر کتب فقه تبرای کنند ووقت
مصلحت بان استناد می کنند در باب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند وآنرا اعمده دلایل خود
میدانند تنبیه براین مغلطه ضروریست اول کہ ہر مسئله را از محلش باید دید ما از کتب اصول مذہب اہل سنت
با دلایل ومعارضات نقل کردیم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواہد داد دوم در فن
فروع ہم بطرق معینه آن فن نظر باید کرد نہ محض بہوای نفس از مقررات آنست کہ مسئله
مقدم بر شرح وشروح بر فتاوی روایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در تحقیقات سیوم بدان اعتراف است در باب مسایل در رسالهٔ طواف قبر نوشته هرگاه
ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیر جایز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعدهٔ
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشند
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزلهٔ متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا جای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر مگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این طایفه است
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا بجحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذا لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسائل
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة وغیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد

يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنع التكفير تحسينا للظن بالمسلم و في التاتارخانية
لا يكفر بالمحتمل لان الكفر نهاية في العقوبة فيستدعي نهاية في الجناية ومع الاحتمال لا نهاية انتهى والذي
تحرر انه لا يفتى بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره اختلاف ولو برواية
ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير بها وقد الزمت نفسي ان
لا افتي بشيء منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما
ثبت من غيرهم فلا يفتى به في مثل التكفير ولذا قال في فتح القدير في باب البغاة الذي صح
عن المجتهدين في الخوارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس من كلام
الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء ، در در المختار در باب المرتد نوشته
الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شيء مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوى
بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتى بالتكفير في شيء منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجيء قال
في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتى
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
كما حرره في البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال
المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا نكفر احدا
من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤية او سب الشيخين او لعنهما

واما ان ذلك مشكل كما قال شارح العقائد ولذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء
على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين المذكورين مشكل
ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق
المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة المحمدية ويندفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جهالة
قائله وعدم اخبار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسائل الدينية على الادلة
القطعية على ان في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكروه
بناء على الامور التهديدية والتغليظية وقد تصدى الامام ابن الهمام في شرح الهداية للجواب
عن هذا الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابي حنيفة
والشافعي من عدم تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم محمله ان ذلك المعتقد في نفسه كفر فالقائل به قائل
بما هو كفر وان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا في طلب الحق لكن جزمهم
ببطلان الصلوة خلفهم لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان يراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل اي عدم حل ان
يفعل وهو لا ينافي صحة الصلوة والا فهو مشكل انتهى ولا يخفى انه يمكن ان يقال في رفع الاشكال
ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم احتياطا لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا ببطلان
الصلوة المستقبل الى الحجر احتياطا مع عدم جزمهم بانه ليس من البيت بل حكموا بوجوب

[illegible]

تنهیم فیه انه منه فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح نقه اکبر نوشته وفرق بین النفی العام ونفی العموم والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقاد البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون یکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین المجتهد المخطی وغیره او یقولون بکفر کل مبتدع وهذا القول اقرب الی مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عیوب اهل البدع انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم یخطئون ولا یکفرون از آنچه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین و متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر است و همانست منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیدت است جهال هم از همان کتب فتاوی که در صور مناسبه مذاق خویش در باب تکفیر استناد می کنند در همان کتب جا بجا تکفیر بنسبت امور مسطور که مخالفین هم لا محاله تکذیب بر دان روایات می کنند یکی از این طائفه در قریب همین ایام که فصول عمادی بدستش افتاده بود در مسئله ذبح برای قدوم و غیره بان استناد می نمود و درین باب غلو داشت روزی مطالبه تصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد از دست او گرفته جاییکه تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمه نوشته است آن مقام را برآورده پیش کردم مضطر مانده بر زبانش جاری گردیده که احکام تکفیر همچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست نیم اندراج خوارج و معتزله در حنفیه زاید از حدات

ترا بیند یا بشنود یا رضا دهد در زبان تمسخر کند یا بدعت خواند فتاوی عالمگیری از اعلام باب ارتداد
منسوب بمذهب باشد اگرچه در روایات اکثر ایشان مخالفین مذهب ثابت
کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلی مشهور است و مصابیح و انحاء و مصابیح جستان غیر
منا حجر جستان نقل می کنند معتزلی است شاه ولی الله در تفهیمات نوشته حنفیان اهل
السنة هم در جمیع فروع و تعقیدها با است فتاوی ای روایات با اصول مذهب درست
می آید پس شرط فتوی داده جائز نیست کما هو مقرر فی محله و درت شیطان کرد
یافت این جا دیده نظر الست مسلمان از دیگر این غرض اصلی اصول جهال است
مبادا قلب بعضوی می گشاینده اسم الله تعالی چون اینقدر مهمه شد حالا نقل می کنم
تقویة الایمان کی یہ عبارت اول معنی شرک سمجھنا چاہئے کہ اکثر لوگ پیروں کو اور پیغمبروں کو
اور اماموں کو اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو اور پریوں کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور انسے مرادیں
مانگتے ہیں اور انکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے لئے انکی نذر و نیاز کرتے ہیں اور کوئی اپنے
بیٹے کا نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی علی بخش کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش
پیر بخش مدار بخش سالار بخش غلام حسین غلام رسول اور انکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام
کی چوٹی رکھتا ہے کوئی کسی کے نام بدھی پہناتا ہے کوئی کسی کے نام کے کپڑے پہناتا ہے
اور کوئی کسی کے نام کی بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسی کے نام کا جانور ذبح کرتا ہے کوئی مشکل

وقت کسیکی دہائی دیتا ہی کوئی باتون مین کسیکی نام کی قسم لیتا ہی غرضکہ جو کچھہ ہندو اپنی بتون سی
کرتی ہین وہ سب کچھہ یہہ جہوٹی مسلمان اولیا اور انبیا اور امامون اور شہیدون سی اور فرشتون اور پریون
سی کر گذرتی ہین اور دعوی مسلمانیکا کئی جاتی ہین سبحان اللہ یہہ منہہ اور یہہ دعوے سچ فرمایا اللہ صاحب
نی سورہ یوسف مین وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک
کرتی ہین فائدہ یعنی اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا رکہتی ہین سو شرک مین گرفتار ہین بہ بینید کہ حضرت
باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ اول آیہ در اول باب کتاب یعنی وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وہم
مشرکون را بر دعوی کہ راست نمودہ ہمان آیہ است کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد ان آیہ کریمہ را معتزلہ در حجت
اہل سنت آوردہ اند و اہل سنت ازان جواب ہا دادہ اند کہ مراد از یؤمن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است
چنانچہ این بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال کہ شرک
را بان منوط نمودہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتی ہین کہ ہم تو شرک نہین کرتی
بلکہ اپنا عقیدہ اولیا انبیا کی جناب مین ظاہر کرتی ہین شرک جب ہوتا کہ ہم انکو اللہ کی برابر سمجہتی بلکہ
انکو اللہ کا بندہ جانتی ہین اور اوسیکا مخلوق اور یہہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخشی ہی
اور اوسیکی مرضی سی عالم مین تصرف کرتی ہین اور انکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہی اور انسی مدد مانگنی
عین اللہ سی مدد مانگنی ہی اور وہ لوگ اللہ کی پیاری ہین جو چاہین سو کرین اور اوسکی جناب مین ہماری
سفارشی ہین اور وکیل اور اونکی ملنی سی خدا ملتا ہی اور اونکی پکارنی سی اللہ کا قرب حاصل

ہوتا ہی اور جتنا ہم اونکو مانتی ہین اتنا اللہ سی نزدیک ہوتی ہین اور اسطرح کی خرافاتین کہتی ہین
وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بہوت پریکو یا کسی کی جہوتی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا
کسیکی چلی کو یا کسیکی مکان کو یا کسیکی تبرک کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کری یا رکوع کری یا اوسکی
نام کا روزہ رکہی یا ہاتہہ باندہ کر کہڑا ہووی یا جانور چڑہاوی یا اونکی نام پر مال خرچ کری
یا ایسی مکانون مین دور دور سی قصد کر کر جاوی یا وہان روشنی کری یا غلاف ڈالی یا چادر
چڑہاوی یا اونکی نام کی چہڑی کہڑی کری یا اونکی قبر کو بوسہ دیوی یا مورچہل جہلی یا شامیانہ
کہڑا کری رخصت ہوتی وقت اولٹی پاون چلی چوکہٹ کو بوسہ دیوی ہاتہہ باندہ کر التجا کری مرادین مانگی
مجاور بنکر بیٹہہ رہی وہانکی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتین کری سو اوسپر
شرک ثابت ہوتا ہی ببینید کہ صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ
پہر خواہ یون سمجہی کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یون سمجہی کہ انکی اسطرح تعظیم کرنی سی اللہ خوش
ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکلین کہول دیتا ہی الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان
از امثال ہمچنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین است مذہب خوارج و بانجا اہل سنت
مذہب خوارج را رد کردہ اند ہمان ادلہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ است باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر فعل در شرع چیست اول سجدہ برای
غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حاصلش اینکہ سجدہ برای غیر خدا دو قسم است سجدہ

بند

بعبودیت یعنی غیر را معبود دانسته آن را عبادت نمود و سجدهٔ تحیه آن شرک نیست بلکه سجدهٔ تحیت که در شرایع
جایز بوده در این شریعت ممنوع است اگرچه بعضی فقها در بعضی جاها بجواز آن رفته‌اند مگر مفتی به و مختار
حرمت است و بنا بر آن که سجدهٔ تحیت شرک نیست بلکه اگر شرک می‌بود در شرایع سابقه هم جایز نمی‌
شد چنانچه سجدهٔ آدم را و سجدهٔ والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاهت است
آنچه در تقویة الایمان نوشته اور جو کوئی یہ بات کہے کہ اگلے دینوں میں کسی کسی مخلوق کو بھی
سجدہ کرتے تھے جیسے فرشتوں نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت یوسف کو
تو ہم بھی اگر کسی بزرگ کو کر لیں تو کچھ مضایقہ نہیں سو یہ بات غلط ہے آدم کے وقت لوگ
اپنی بہنوں سے نکاح کر لیتے تھے چاہیے کہ یہ بھی اپنی بہنوں سے نکاح کر لیں الی آخره یا آنکہ
نفهمیده که حرمت و ممنوعیت چیزی دیگر و شرک چیزی دیگر حرمت و حلت مختلف می‌شود باختلاف
ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک است که در همه ملل و ادیان
و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می‌بود امکان جواز نداشت و این قیاس بس
البلاهة و الحماقة است بارتکاب افعال محرمهٔ این شریعت بعد اباحت آن در شرایع سابقه خیال
شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان
می‌نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجده تحیه در
شرایع سابقه شرک نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم برخی نکت دین از آن تحقیق توان

چیزی نقل آن ضرورت ندارد و اقتصار بر نقل از اصول مذهب صاحب تقویة الایمان مناسب نمود که اسمعیل را از اعداد
شمرده و دیگر در تفسیر عزیزی نوشته که پیشانی بر زمین نهادن بدو طور واقع می شود یکی آنکه برای اداء حق معبودیت باشد
و این قسم در جمیع ادیان و ملل برای غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جایز نشده زیرا که از محرمات عقلیه است و محرمات عقلیه
به تبدل ادیان و ملل متبدل نمی شود و دلیلش آنکه این تعظیم مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل
کسی سزاوار است که در غایت عظمت باشد و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافته نمی شود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
سلام و سر خم کردن و این معنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است
گاهی جایز و گاهی حرام در امتهای سابقه جایز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجا اطلاق نوشته داد خواه یوں سمجھی خواه یوں سمجھی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی و چونکه در [illegible]
ذکر کوچک ابدال اسمعیلیه را مرد معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف نمود دیگر شواهد ضرور
نیست در مائة المسائل ببینید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحیه احرام و سجده عبادت را شرک
نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده اکبر است هرگاه آن هم
مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده آنش چه رسد صاحب مائة مسائل تفصیل و انحصار را کرده

وسجدہ تحیہ وطواف را حرام نوشتہ در تقویۃ الایمان ہمہ را شرک قرار دادہ وحق الست
کہ طواف در حکم سجدہ تحیہ نیست مثل تعریف است تقارب بتقبیل وکراہۃ این اشیا
مختلف فیہ بین الفقہا وہمچو امور باعث تکفیر ونفرین بر مرتکبین ہم نمی تواند شد چہ جای تکفیر
چراکہ بسیاری از اکابر تصریح بجواز ان کردہ اند گو نزد جماعتی رجحان بجانب عدم استحسان
است وفقیر ہم بہمین مسلک سالک است اسمعیل وتحقیہ را معلوم نیست کہ شاہ ولی اللہ در کتاب
انتباہ فی سلاسل اولیا اللہ نوشتہ اند ذکر برای کشف قبور اول چون بمقبرہ درآید دوگانہ را
بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سورہ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند ودر دوم اخلاص والا
در ہر رکعت سورہ اخلاص پنج بار بخواند بعدہ قبلہ را پشت دادہ بنشیند ویکبار آیۃ الکرسی
وبعض سور تہا بخواند وختم کند وتکبیر گوید بعدہ ہفت کرت طواف کند ودران تکبیر بخواند وآغاز
از راست کند بعدہ طرف پایان رخسارہ نہد وبیاید نزدیک روی میت بنشیند بگوید یارب
بست یکبار بعدہ اول طرف شمال بگوید یا روح ودر دل ضرب کند یا روح الروح مادامیکہ انشراح
یابد این بکند ان شاء اللہ کشف قبور وکشف ارواح حاصل آید انتہی وشاہ عبد العزیز صاحب تقبیل
والد خویش وقبر حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ ومرقد حضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیا
قدس سرہ ودیگر بزرگان بوسہ میدادند ومی گفتند کہ ہر کہ در حالت حیات قدم او می بوسیدیم
بعد ممات بر قبر شان بوسہ میدہیم وہمچنان برادران ووالد ماجد شان این عمل می کردند چنانچہ

بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ هجری در دهلی بعد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب و مولوی
مخصوص الله و غیره اعیان مجمع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند
مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اول همین امر مواخذه نموده بودند که اکابر بوسه بر قبور بزرگان
میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله
یا چادر چڑھاوے یا ان کے نام کی چھڑی کھڑی کرے یا مورچھل جھلے یا شامیانہ کھڑا کرے محصل عبارت
اینکه بعضی کارها را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کارها
برای غیر خدا کند مشرک ثابت شود و این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نموده در ان کارها
این چهار چیز را هم پس ببینید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها
را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العبادة وضع نموده و در انجا برای اکثر
دعاوی واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده و در اینجا استثناء داده بطور خود
هم اصلا ذکر این امور نیست اسمعیل را باید که با ثبات دعوی خویش پردازند و یا اقرار نمایند که داخل بوده
در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص
کردن الله تعالی است برای خود تا فقط این الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیل را عقل
می بود بالضروری می رسید که شامیانہ کھڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہے کہاں کھڑا کرے عرش پر یا
خانہ کعبہ پر کہ وہ بھی بلندی اور یہہ عبادت کبھو کسیکو نصیب بھی ہوئی یا نہیں اور خدا کی

نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا بہی طریقہ پوچہنا ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ ہر معاملہ جاویجا
کہ مردم را با قبور انبیا و اولیا دید چونکہ شائبۂ تکریم آن اکابر یافتہ می شد ناگوار افتاد رخصت
مباح و استحسان حسن کہ کفر ملت عادۃ بود بہ حکم کراہت و تحریم ہم نساکین کین معظمین معظمین نگردید
بی حکم تکفیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لہذا باین
نوع کلام تفوہ نمودہ حال شامیانہ بر قبر انبیاء در باتیہ مسایل نوشتہ شامیانہ و قبہ استادہ
کردن بر قبر مکروہ و ممنوع کما یظہر من الروایات و فی البخاری و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن
فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی می گویم عینی در شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر
و ابو سعید و ابن مسیب مکروہ میداشتند ضرب فسطاط و قبہ را و عمر رضی اللہ عنہ برپا کرد بر قبر زینب
بنت جحش و عائشہ بر قبر برادر خود محمد بن حنفیہ بر قبر ابن عباس و فاطمہ بنت حسین بن علی
کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہ السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر
تابعین و فقہای سبعہ مدینہ است روایت نمودہ قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا
اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و صاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ
داشتن قبور متبرکہ و کشادن برای زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتی وقت الٹے پاون
چلنی از ہمان قسم است محتاج سند ظاہر یہ کہ داخل بدعات سیئہ می کنند و فقہای نویسند مستحسن
المشایخ قولہ ہاتہ باندہ کہڑا ہونی دلیل این نحوی کہ در فصل چہارم حدیث من سرد

ان يتمثل له الناس قياما فليتبوأ مقعده من النار است وبس که در بيان آن مانند شتر بی مهار
بر سو دويده و سرگردان می گردد و تحقيق ظاهر که معنی حديث را با دعوی خويش مناسبتی نيست شيخ
عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته از اينجا معلوم می شود که مکروه و منهی عنه دوست داشتن
بر پای استادن مردم است آنحضرت بطريق تکريم و تعظيم وآنچه که برين وجه نبود مکروه نباشد
انتهی همچنين در ديگر شروح مذکور در فتاوی عالمگيری در خاتمه کتاب حج فی زيارة قبر النبی
صلی الله عليه وسلم می نويسد ويقف کما يقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختيار شرح
المختار شيخ در جذب القلوب نوشته در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در انجا با
با عظمت دست راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علمای حنفيه
است تصريح باين کرده انتهی قوله مجاورين که شهره بی در مجاورت مکه معظمه اختلاف است در
فتح القدير مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعية ان المختار
استحبابها الا ان يغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی يوسف ومحمد وذهب ابو حنيفة
ومالک الی کراهتها وکان ابو حنيفة يقول انها ليست بدار هجرة و در بحر عميق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله
عنه يدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة ويقول يا اهل اليمن يمنکم ويا اهل الشام شامکم و
يا اهل العراق عراقکم و حسن مجاورة مدينه منوره باحاديث صحيحه و آثار صريحه ثابت عن ابی هريرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال لا يصبر علی لاواء المدينة وشدتها احد

من اتی الا كنت له شفيعا يوم القيمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
عليه وسلم من استطاع ان يموت بالمدينة فليمت بها فاني اشفع لمن يموت بها رواه احمد والترمذي
قوله وہانکی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری در عامه کتب حدیث باب حرم المدینة بعد باب حرم مکه
موجود المدينة حرام ما بين عير الى ثور فمن احدث فيه حدثا او آوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين لا يقبل منه صرف ولا عدل الخ متفق عليه ان ابراهيم حرم مكة وجعلها حراما واني حرمت
المدينة حراما ما بين مازميها ان لا يهراق فيها دم ولا يحمل فيها سلاح ولا يخبط فيها شجر الا لعلف رواه
مسلم بالجملة از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون در تحریم و تکریم و آداب و تعظیم مدینه منوره کسی
از اهل اسلام تا این دم دم نزده در ترتب احکام مثل جزا وغیره البته اختلاف است جزیره بیدینی
زیاده ازین چه خواهد بود که نجدیه می نمایند خذلهم الله قوله دور دوسی قصد کر جاوی سفر برای زیارت
قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم در تمام کتب حدیث و فقه مذکور در فتح القدیر نوشته قال مشایخنا
من افضل المندوبات في مناسك الفارسي وشرح المختار انها قريبة من الواجب لمن له سعة روى
الدارقطني والبزار عنه صلى الله عليه وسلم من جاءني زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتي كان حقا علي ان
اكون له شفيعا يوم القيمة واخرج الدارقطني والطبراني من حج فزار قبري بعد موتي كان كمن زارني في حياتي
بالجملة اگر استقصای این باب کرده آید دفتری گردد در حدیث شد رحال استثنا نیست مباح
است نزد اهل حق و چون این مبحث را در رد الحجبات به تکمیل رسانیده ام درینجا از تفصیل عطف

عنان نمودند ابن تیمیه و عبده وغیرهم بدین راه شدند و در فتنه کلام و تشکیکاتش مردود نزد اهل
دانشوری این کلام انچه بانجام یافت در مقدمه چیزی ذکر کردیم در مواهب لدنیه نوشته ومن علم الزیارة
وجبت علیه کما جزم به ابن کج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم لزمه الوفاء وجها واحدا قوله مراد ما نگی دعای زائر از جناب الٰهی برای خود و برای ... در شرع آمده
باشد که الٰهی بحرمت نبی تو ولی حاجت مرا روا کن جائز است این دو جمله از ماية المسائل است و دعا
زائر باین طور که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الٰهی عرض کنید که حاجت من بر آید در مذهب حق از
افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه سلمین و علماء مذاهب بعد از متقدمین و متاخرین
تا شاه ولی الله و شاه عبد العزیز بخوبی ثابت در رفع شر اگر بکجهای مائة و اربعین آنرا بخوبی
ظاهر نموده ایم شاه عبد العزیز در تفسیر فاتحه نوشته اند دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن
است بنابر این است که از اولیاء مؤمنین و دیگر مؤمنین انتفاع و استفاده جاریست و انهارا افاده و
اعانت نیز متصور قوله اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدوں کو اور فرشتوں کو
اور پریوں کو مشکل کی وقت پکارتی ہیں اور ان سی مرادیں مانگتی ہیں نقص این هر دو فعل اصلا
شرک نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوهیت غیر الله تعالی و بی اعتقاد امثال این افعال
شرک شدن نمی تواند بلکه مامور در شرع وارد اذا اراد عونا فلیقل اعینونی یا عباد الله من کان
از ضرورة فلیتوضأ ولیصل رکعتین ثم لیقل اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد

انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ہٰذہٖ لتقضی لی اللّٰہم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین آمدہ
ملا علی قاری در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورہ انشقت نوشتہ اند بعض از خواص اولیا
اللہ را کہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردہ اند درین حالت تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا بجہت
کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از آنہا
می نمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از آنہا می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا در آن وقت ہم
مترنم باین مقالات است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ✤ قولہ او را نگی منتیں مانتی ہیں اور حاجات
بر آنیکی لیئے نذر و نیاز کرتی ہیں خود در جواب رد مولوی عبد الحلیم بر استفتای شاہ عبد العزیز صاحب
بتفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر را دید باید و طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن در دل باشد اما
از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر بر اینکہ این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است
کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران باشد و اولی آن ترک اولی است
اما حرام نمی توان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسماء صبا نا گفتند شاید آنست و اگر از الفاظ
مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کردہ گفتہ آید باکی نیست انتہی ملخصا
در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم شرک علی الاطلاق ناخذ خود کو رفیع الدین در
رسالہ نذر در مزارات اولیا نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنی شرعی است

چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند آری نذر شرعی قسمی ازان
گاهی می باشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برای اولیا است حرام است و اگر بصورت
است نه بحقیقت بر یکی ازین سه وجه مباح است الهی مراد من حاصل شود نذر تو بعز از خدام الصالحین
رسانم یا اینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل من دعا کنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی اینقدر طعام یا اینقدر رسانم تا ثواب آن بارواح شما گردد یا گوید الهی برکت فلان
بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن بخواه آن بزرگوار سازم انتهی
محصلا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته ازینست که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران
و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و
نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین رسوم است انتهی
بالجمله افعالیکه در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را بسوی
خود و در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده
در بیان شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزی دیگر و تخصیص چیزی دیگر دلیل باید که موافق
دعوی باشد و نصیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی
باشد نه اینکه بعقل ذکر نموده معنیش بخالف جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه بهذیان سرا
پردازد تعرض بتفصیل هر هر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است منظور می شود چنین

وقت رخصت نمیدہد ازان اعراض نمودہ شد فاما از انچہ مذکور شد بحکم بطلان جملہ احکام تقویۃ الایمان
پی توان برد و باید دانست کہ کلام فیما بین علمای کلام در افعالی بودہ است کہ بودن آن معصیۃ بدلایل
شرعیہ ثابت و شارع آنرا امارۃ و علامت تکذیب گردانیدہ باشد این قرن شیطان افعالی را
کہ حسن و استحباب آن از دلایل شرعیہ ثابت و شارع امر بدان فرمودہ ہم کفر و شرک قرار
دادہ حالا میخواہیم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ دہیم بیانش اینکہ شرک را چہار
قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنی اللہ کا سا علم اورکو ثابت کرنا اس عقیدہ سی آدمی کافر
ہوجاتا ہی خواہ یون سمجہی کہ یہ بات انکو اپنی ذات سی حاصل ہی خواہ اللہ کی دینی سی غرض اس
عقیدہ سی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا سا تصرف اورکو
ثابت کرنا محض شرک ہی خواہ یون سمجہی کہ ان کامون کی طاقت انکو خود بخود ہی خواہ یون سمجہی کہ اللہ
نی انکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح سی شرک ثابت ہوتا ہی تیسرا شرک فی العبادۃ یعنی اللہ
کی سی تعظیم کرنی اورکسیکی پہر خواہ یون سمجہی کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کی لایق ہین یا یون سمجہی کہ
انکی اسطرح کی تعظیم کرنی سی اللہ خوش ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکلین کہول دیتا
ہی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی چوتہا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کی کامون مین
جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہیی سو غیر کی کری ہمین است خلاصہ تمام کتاب و برای اثبات ہمین مطالب
آیات و احادیث بر خلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام بناحق

شیخ نجدی ابراز نموده است ما اول غلطی هیچ یکش ثابت نکنیم و اقتصار می نمائیم بر نقل کلام او
باید دانست که شاه ولی الله در فوز الکبیر نوشته شرک آنست که غیر خدا از صفات مخصوصه
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر ازان بکن فیکون می شود یا علم ذاتی غیر از اکتساب
بحواس و دلیل عقل و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفاء مریض یا لعنت کردن شخصی
و ناخوش بودن ازو تا بسبب آن لعنت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد یا رحمت فرستادن
بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر
امور عظام هیچ یک را شریک نمی دانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرماید هیچ یک را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود گمان
میکردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان
را در امور جزئیه تا وقتیکه حکم صریح پادشاه نشده است مختار و متصرف میکند و خود با مور
جزئیه بندگان نمی پردازد و حوالهٔ سائر بندگان بایشان می کند و شفاعت ایشان در حق خادمان و
متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت
داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب بان بندگان
خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجاری امور درجه پذیر
یابد و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت

در

در امور ضروریه بقدرت کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین و مثل آن
تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذاتها خود
معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت انتهی و ایضاً فیه رابعاً بیان شناعت عبادة اصنام
و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیة و این جواب سوق است برای
کسانیکه اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی در حجة بالغة نوشته در حال مشرکین زعموا ان
الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا العبادة من سائر
خلق الله کما ان ملک الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه خلعة الملک و یفوض الیه تدبیر بلد
من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضموما
بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی فلا تفید عبادته تقربا منه بل لابد من عبادة هؤلاء لیقربوا
الی الله زلفی و قالوا هؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادهم و یدبرون امورهم و ینصرونهم
فنصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوها قبلة عند توجههم الی هؤلاء فخلف من بعدهم خلف فلم یفطنوا
الفرق بین الاصنام و بین من هی علی صورته و ظنوها معبودات باعیانها و لذلک رد الله تعالی
علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم والملک لله خاصة و تارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها
ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها در تفسیر عزیزی نوشته
و استعانت یا بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم هیچکس از مشرکین بوجهی

نمیگذرد این قسم استعانت بلا کراهت جائز است یا بچیزیست که توهم استقلال آن چیز در مدارک
مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سایره و امثال ذلک
و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط
استعانت نوشته ملائکه و ارواح و انبیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد
و زن و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و
عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو کرده آن جناب باشد بدانند انتهی و ایضا فیه
از انجمله کسانیکه در دفع بلا دیگری را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع می نمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع
رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه و اصنام نمایند و کافر
می شوند و موحدان از تاثیر اسماء الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر و یا دعای
صلحای بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان
ایشان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر اقسام سحر را اولیای امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والتحیه اصلاح نموده شرک و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
اول دعوت علویست که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسماء عظام الهی و آیات
فرقانی و اصلاح قسم دوم عزایم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را

مسخر

مسخر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بی شایبه کفر و شرک بالعظیم غیر الله بلکه بحکم
و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیا است که اکثر اویسی مشربان
بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت
است که از مشایخ کبار و اولیا ابرار برای حل مشکلات لوقوع آمده و آن تعلق همت متکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که سر آن مبنی
بر برزابت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم تعمق است
در خواص آیات و اسما و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر اوفاق مبارکه
و قراطیس مختلفه و الواح متفاوتة الخواص تا مطلبی از مطالب محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب
تعویذات و خواص اسما و سور قران مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به
تبعیت این علم در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز
تعمق میکنند و در آن ذکر الله را ممزوج می سازند بالجمله وجه قبح سحر همین است که منجر بکفر و شرک و
اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله
و انهماک در دیدن اسباب بنحویکه از مطالعه قدرت مسبب غافل سازد می شود و چون این وجه قبح
بالکلیه زایل شود پس از حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیر افخیر و ان شر فشر ا

من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون آیه پنجم قل لا املک لنفسی
نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله بجمله این آیات عظام آوردن آیه کریمه ومن اضل الی آخره را
درین مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق مفسرین توبیخ عبده اصنام است
در تفسیر بحر المواج نوشته ای لا احد اضل ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا
قدرة لها علی استجابة دعائهم وهمچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چهار آیه کریمه حاصل همه ها
اینکه علم غیب خاصه خدا است در آن کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست که از آیات
مذکوره هیچ علاقه ندارد بالجمله اکثر آیات خصوصیت علم غیب بخدا تعالی و عادت این فرقه
است که یک لفظ از جای گرفته میگویند ای یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض از ما عدا اغماض
نمود در تفسیر آن لفظ هم مخالفت سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیها
می کنند از ایشان باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی است
یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیل چگونه درست شود واضحاد کر ایمان بجمیع کتاب مقتضی
تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشته غیب نام چیزی است
که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر تا بمشاهده و وجدان دریافت شود
و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر در نیاید تا ببداهت و استدلال فهم یافته شود و این غیب مختلف
می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت

وپیش عنین لذت جماع غیب است وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی غیب است ودوزخ و
بهشت شهادت ولهذا این قسم را غیب اضافی گویند وانچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است
غیب مطلق است مثل آمدن قیامت واحکام کونیه وشرعیه باریتعالی در هر روز ودر هر شریعت
ومثل حقایق ذات وصفات اوتعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص اوتعالی
نامند فلا یظهر علی غیبه احداً یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس واشتباه وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود واحتمال خطا واشتباه اصلا
نماند وهمین اطلاع دادن کذائی است که اورا اظهار شخص بر غیب توان گفت الی آخر ما قال
صاحب کشاف بنابر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته وفی هذا ابطال الکرامات
لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل آه لکن باوجود ادعای
دانشمندی اینحرف از وبسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع
تلبیس واشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان می کند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای
آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید ودر تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر واظهار غیب
بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید واولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست
اما اظهار غیب برایشان جایز وواقع است الخ وهم درانمقام نوشته وبعضی از ایشان گفته اند
که حصر بملاحظه قید اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است واولیا را اطلاع

بطریق وراثت وتبعیت حاصل میشود واضافیه وبعضی از قدمای مفسرین اہل سنت
گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است واطلاع بر لوح محفوظ بکسی سوای پیغمبران حاصل نمیشود
لیکن درین کلام خلل است زیراکه اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح ونقوش بدلیل
صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل
است واوشان رسول نیستند دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات بتفصیل الاحوال
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح باشد یا
بی مطالعه زیراکه مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب می شود نه
دیدن نقوش و این معنی اولیاء الله را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر شد
سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر
منقول است پس اختصاص وحصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته الغیب مبادی ولواحق
فمبادیه لایطلع علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض
احبائه لوح علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا اضافیا وذلک اذا تنور الروح
القدسیة وازداد نورها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن
صداء الطبیعة والمواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء
قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی

بل تجلی حضرة الفیاض الاقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا فکیف بغیره انتهی و بعد از
ابیات و آیات شروع نموده بذکر احادیث اول از آن حدیث قالت احدیهن و فینا نبی یعلم ما فی
غد فقال دعی هذه و قولی بالذی کنت تقولین جای تامل است که درین حدیث صرف حکم ترک
کردن این قول است و پس نه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم شرک فرموده و نه امر بتجدید
ایمان و توبه بلکه در شغلیکه بودند آنرا هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث بیفایده است دوم
از عائشة فمن اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر عزیزی وغیره نقل کرده ایم در حدیث
حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سوم والله لا ادری و انا رسول الله
ما یفعل بی ولا بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن حدیث مشکل مجهول
المحمل که علما انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال است آیات
محکمات و احادیث بینات بکثرت برخلاف انچه مدعی در شرح آن نوشته صاف و صریح
موجود و لسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا خطیبهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا ایسوا ولواء الحمد
یومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی
یا جبریل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک و عن جابر رضه قال قال رسول الله

الله صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه الترمذی عن ابی سعید الحسن
والحسین سیدا شباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وحدیث عشرهٔ مبشره مشهور است الغرض اگر
استقصار این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابی مرتب گردد خفاجی در شرح شفا
وانا اورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله کان آخرا لا بعد انقطاع
عن نعی جبرئیل اجمالا که عدم افادهٔ او لفظ عاشر اولی واصح گردید باز بر سر اصل سخن می آییم
که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا اوست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا وآنچه
دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده آیات علم غیب نقل کرده تطویل لاطائل پرداخت
وحالش نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است
و اظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع پس آنچه گفته که یکبارگی راه سی شرک ثابت میشود
که او نکو این سمجها که دور و نزدیک سی برابر سن لیتی هین شرکی است غلط محض و تحکم محض است
یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاص کار خدا است دیگر را ایچنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه اشیاء یکسان
نسبت واحده است و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع است هم قرب مکانی
نیست در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته عقیده اهل سنت و جماعت آنکه بنده را اتصال مکانی و قرب

با حضرت حق متصور نیست قربیکه در انجا متصور است بدرجه و منزلت و رضامندی و خوشنودی
و بس همین است مذهب اهل سنت انتهی پس غیر متصور را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت
نمودن ارواح کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که
روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستاره های هفت آسمان را درون چاه می توان دید انتهی و چند عبارات
موید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی میکند که اسمعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة
شرح حدیث نوشته قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق
البدنیة عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار
الملک وفیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک و نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال
ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض موافق اصطلاح این جماعه شرک خواهد گردید
نعوذ بالله من هذه الوسواس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام
احیا را از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسماع و اعلام خدای عزوجل نه
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا چنانچه در فصل سوم که در رد شرک فی التصرف
وضع نموده ذکر گردد در آن فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار

علیہ الخ و آیۂ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیۂ کریمہ و یعبدون من دون اللہ ما لا یملک
لہم الخ و آیۂ کریمہ لا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیۂ کریمہ قل الذین زعمتم من
دون اللہ لا یملکون مثقال ذرۃ الخ ازین آیات کرامات بہیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی کہ در اول
کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا گفتہ خواہ یون سمجھی کہ ان کاموں کی طاقت اوسکو خود بخود
ہی خواہ یون سمجھی کہ اللہ نے اوسکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہی و ما
از کلام او نقل کردیم کہ محذور در تصرف بالاستقلال است و بس اعادہ آن عبارات بیفائدہ
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسأل اللہ واذا استعنت فاستعن باللہ و خود
نوشتہ کہ مشکوۃ کی باب التوکل والصبر مین لکہا ہی آوردن حدیث باب توکل جہت اثبات شرک
عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا و اولیا خالی از جنون نیست حدیث
دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اہلکہ ومن
توکل علی اللہ کفاہ الشعب این جراتی است بالا تر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود
و سند شرک است یا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلہا
حتی یسالہ الملح وحتی یسالہ شسع نعلہ اذا انقطع با مبحوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ فخص فقال یا بنی کعب انقذوا
انفسکم من النار فانی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخرہ قال یا

فاطمة انقذي نفسک من النار سليني ما شئت من مالي فاني لا اغني عنک من الله شيئا
دربيان اينحديث عجب جرئتي نمود که اني لا املک لکم من الله شيئا ولا اغني عنکم من الله شيئا را
ترجمه نموده مين نهين کام آنيکا تمهاري الله کي يهان کچهه عدم مناسبت ترجمه بالفاظ حديث ظاهر
است واعتقاد نيامدن آنحضرت صلی الله عليه وسلم بکار کسی از اهل قرابت پيش خدا کار مومن
نيست در تفسير عزيزي روايت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله عليه وسلم اول من اشفع
من امتي اهل بيتي ثم بنو هاشم ثم الاقرب فالاقرب من قريش ودر صحيح بخاري وصحيح مسلم از
حضرت عباس رض مرويست قال قلت يا رسول الله هل اغنيت عن عمک فانه يحوطک
ويغضب لک قال نعم هو في ضحضاح من نار ولولا انا لکان في الدرک الاسفل من النار
ببينيد که آنحضرت صلی الله عليه وسلم بکار آن قريب هم خواهد آمد که ايمان نه آورده بکار آمدن
اهل بيت نبوي بجا نست که محل خفا باشد بلکه علاقه با نحضرت کار آمدني است در شفا
قاضي عياض وغيره کتب حديث از ابوبکر رض مرويست معرفة آل محمد صلعم براءة من النار و
حب آل محمد صلعم جواز علی الصراط والولاية لآل محمد صلعم امان من العذاب ودرينجا امريست که خرافت
بيان صاحب تقوية الايمان از ان ظاهر وعيانست وآن اينکه در آيه کريمه قل بيده ملکوت کل
شيء وهو يجير ولا يجار عليه ان کنتم تعلمون سيقولون لله قل فاني تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه
نموده بتصرف وازهمان آيه کريمه صاف وصريح ثابت که مشرکان براي بتان خود ثابت

نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه نجدیه یعنی شرک فی التصرف
شرکی نیست که در مشرکین یافته شد پس بنا بر افاده نقیض مدعای کند و نیز نصب
اگر ختم الهی نیست حیث عبارت ایمقام آنجانان نحلت بر ما با کلام عقلا نیست خالی از
فرقه را از ان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و سیم مبنی است منشا را ایشان بذات قصه
چهارم نجدیه و شرک فی العباده ذکر کرد اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین
ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا
لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و آیه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم و اذن فی الناس بالحج
یاتوک رجالا الخ آیه پنجم او فسقا اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام
الله الواحد القهار الا انه از این آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نمیشود کما مر
سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده من النار رجال آن بالو
مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبایل من امتی بالمشرکین و حتی تعبد من امتی
الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد
اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی نجدیه

سبب قرار نیست عامة الناس در تفصیل متحیر گردند آیات واحادیث را که بعضی از
انشاء تحقیق یکی بود و بعضی تحقیق دیگر که بیان آن بجای دیگر موجود خاص را عام و مقید را
مطلق و مشترک را عام قرار داده انواع مغالطات را کاربند گردیده شاد و از آنجمله
بحث بالا نوشته قول رسول الله صلعم الشوم فی المراة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح
الذی یجب مورد الحدیث ان هذه سببا خفیا غالبیا یکون به اکثر من یتزوج المراة
مثلا تجارة فاخیر مبارک ویجب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امراة ان یقی نفسه ویترک
تزوجها وان کانت جمیلة او ذات مال وسائر آن کتاب است اما الرقی فتحقیق الامر کذا ان
التحقق فی المتاول واثر والقواعد الالهیة لاتدفعها ما لم یکن فیه شرک لاسیما اذا کان من القرآن
والسنة او ما یشبههما من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر المام نفس الناظرین
فیه مدمة تحصل من المامها بالمعین وکذا النظرة الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمائم والتولة
فمحمول علی ما فیه شرک او انهماک من التسبب بحیث یغفل عن البارئ جل شانه واما السؤال
والطیرة فتحقیقها ان الامر اذا قضی به فی الملأ الاعلی ربما کانت ملوحة وقائع حنینت علی سر
الا انه یظهر نفسه الخواطر ومنها الالفاظ التی یتفوه بها من غیر قصد معتدبه ومنها اشتغال الخاطر
ونحوه الذی یقصد الیها بالذات ومنها الوقائع الجویة فان اسبابها قد ارکز من الطبیعة
تعییقة وانما یخصص لصورة دون صورة باسباب فلکیة او انعقاد امر فی الملأ الاعلی

وكان العرب يستدلون بها على ما يأتي وكان فيه تخمين وامارة ضعيفة بل ربما كانت
الكفر بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خيرها الفال
يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من تلك القبائح ونفى العدوى لا بمعنى نفي
اصلها لكن العرب يظنونها اسبابا مستقلة وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب
انما تتم اذا لم يعتقد قضاء الله على خلافه لانه اذا اقتضت حكمة الله من غير ان يتخرم النظام والتعبير
عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية والمبالغة تفتح باب الشرك غالبا و
كذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه الامور لا ان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف
والاحاديث متظاهرة على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت اصل
الشوم في المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
لا يجوز الى الحكمة في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احد انه قتل المداوم فيها بادخال الابل الجربة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن
اشد نهي صريح ثم لما سئل عن حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر
الامر قد قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوحيه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة
يعني ان الامر اذا تقرر في الملأ الاعلى يترشح منها رشحات على الملائكة السافلة التي استعدت
الالهام فربما اخذه منهم بعض اذكياء الجن ثم يتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية

لفا

فلا تشكن ان النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطار والترك ا
كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانوار والنجوم
فلا يبعد ان يكون لها حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا بنفي الحقيقة
البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك
التاثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف الفصول
باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه
على حرارة الزنجبيل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبائع فكما
ان لكل نوع طبائع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها يتمسك في دفع الامراض
فكذلك للافلاك والكواكب طبائع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب
في محله ظهرت قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن لشيء
يرجع الى الطبيعة وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجراة والجهورية ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا
تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض اثر كاثر هذه الطبائع الخفية وثانيهما وجه يشبه
قوة روحانية مشتركة مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والعالم
بالنسبة الى السموات والارض كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيأ العالم لفيضان
صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات الفلكية انواع وكل

ونوع خواص فاجعن فهم في هذا العلم فحسب ان هم المنجمون ويعرفون انها الطوالع الآتية غير ان القضاء
اذا انعقد على خلافه جعل الله الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من ترك الصورة واتم الله
قضاءه من غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب خواصها بحكم
عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات ولكن الناس جميعا توغلوا في هذه الطوالع
توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر الله وعدم الايمان فعسى ان لا يرى صاحب توغل هذا العلم من الفوز
بفضل الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا وكذا فيكون ذلك صادا عن تحقيق الايمان
الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يتقرر علما اذ انه يدبر للعالم على حسب حكمته علم احد
ولم يعلم فلذلك وجب في الملة ان يخمل ذكره وينهى عن تعلمه ويحرر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك [illegible] لا ينبغي ان يشد الرحال الى [illegible] صلى الله عليه وسلم
على من اراد ان يتطير منها [illegible] لنقرأ ان الخطيب وذلك نهوا ان [illegible]
[illegible] لا تقولوا ما شاء الله وشاء فلان [illegible]
ترك [illegible] بالواو [illegible] حديث [illegible] امر النبي
صلعم الخطيب بالواو [illegible] التسوية [illegible]
لا تقولوا ما شاء الله وشئت [illegible] التسوية [illegible]
حديث [illegible] عليه وسلم [illegible]

در عمان تقویة الایمان در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک
و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگری را سید گفتن روا نیست
دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگران را گفتن درست است و باین معنی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی ملخصا هرچند این قاعده خاص برای تصحیح اطلاق
سید صاحب بر سید احمد بر زبان جاری گردیده مگر تمام بنای فساد را از بیخ برکنده چه هرگاه مقرر شد
که بتعدد اراده معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بچه سبب این قاعده مخصوص شد بسید
در عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطلق
شرک گردید موافق حق و مطابق انچه در مقام بی اختیار از زبانش برآمده همین است که موقوف ا
بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن بعبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن باآنکه بعض الظن اثم
وارد مفید هم نیست اگر گویند که لفظ عبد در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرهم و عبد الدینار
و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر ممنوعات او باطل می گردد تمام علمای حرمین
و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابل اصول نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد
عابد السندی الانصاری که از عمده علمای حرمین بود و از نجدیه هند هم هرکه زبان صحبت آن مرحوم یافته
بسعادت تلمذ و اجازت او خود را معلم ساخته در تایید مسایل بر مسایل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند
رساله وارد خاص در این مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل لطلاق الفاظ مشترکه

اعتقاد و نیت و اراده خاص معنی معین و تصحیح اقرار مراد موجب شرک و کفر گردد تشریعی است
جدید در شرع که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که مصحح کلام باشد معتبر است چنانچه در ما سبق
ذکر یافت شاه صاحب در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر تا تمام
یکی بعد دیگری نوبت بنوبت آن می رسید همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض ولایت بود و لهذا الزام این امر
کافهٔ خلایق از ائمه اطهار مروی نشده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را بآن فیض خاص
مشرف میساختند و هر یکی را بقدر استعداد باین دولت می نواختند الی آخر ما قال از ینجاست که حضرت
امیر و ذریهٔ طاهرهٔ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان
میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیا
همین معامله است انتهی پیرپرستی و مرشدپرستی و وابستگی امور تکوینیه بایشان و نذر و منت بنام
ایشان نسبت تمام امت باید دید و دم نباید زد و در تفسیر عزیزی متعلق به سوره الم نشرح نوشته
نشیمن جلوه گاه محبوب نازنینی ما چنین بلکه کعبهٔ مثالی که تجلی جمال الهی بدان در را آستانهٔ خود ساخته
و طور مثالی که انوار حسن ازلی بران تافته شان محبوبیت الهی در وی جلوه گر شده صید دلها
جاذبهٔ محبت می کنند بر این هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار ازلی توقع منفعت و استفاده کمال
از دور دست بجاذبهٔ کمند او دویده می آیند در آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعه از جمال
او دیده ها مرتبه از مراتب است که هیچکس را از بشر دست نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول

برخی از اولیای امت را ثمره از آن محبوبیت نصیب شده و مسجود خلائق و محبوب دلها گشته اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انتهی الله تعالی
از اسماء حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب بسی نام عطا فرموده در شفا و مواهب
باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و حق و خبیر و عظیم
و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوای اسمائیکه الله تعالی آنحضرت را صلعم مسمی فرموده است
اتصاف آن حضرت بدیگر اسماء هم در حدیث صحیح وارد است مثل ولی و آخر و ظاهر و باطن و غیرهم
حالا بیان میکنم سر تغلیط و ماده افراط و تفریط را که باعث گردیده برین نزاعهای سراپا هوا آن
خطا است در معنی لفظ آله و شرک باید دانست که لفظ آله بمعنی معبود است و غالب در عرف
شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاته و در تفسیر کبیر در سوره فاتحه
مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل ثم غلب استعماله علی المعبود بحق در تفسیر رحمانی
نوشته الاله اسم لذات المعبود فهو وان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذلک لا یوصف به ثم
غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال الاله هو الموجود
الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد لغیره و شرک در شرع عبارتست
از شریک گردانیدن غیر خدا را نجدا در الوهیة خواه در الوهیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت
پرستان خواه در الوهیة بمعنی وجوب وجود مثل مجوس و صاحب ماته مسایل که تردید نموده

در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که شرک در شرع شریک گردانیدن غیر خدا را بجای
در الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهی خطا نموده و خطایش ثابت از همان سند که
همانجا ذکر نموده و هو قوله فی شرح العقاید للنسفی الاشراک هو اثبات الشریک فی الالوهیة
بمعنی وجوب الوجود کما للمجوس او بمعنی استحقاق العبادة کما لعبدة الاصنام و همین است
شرک مبحوث عنه که کفر است و بس همان است مراد از آیه کریمه ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیره و ریا و حلف بغیر الله
و غیرها باین معنی نیست چنانچه بجای خود این امر محقق است در حدیث وارد که الطیرة شرک
و لکن الله یذهبه بالتوکل اگر کفری بود از توکل چگونه دفع میشد و معانی شرک خانه بر دو
در این طائفه گو تا شاه ولی الله منتهی شود قابل احتجاج نیست و آنچه شیخ نجدی شرک غیر مغفور
منصوص آیه کریمه را تقسیم نموده بشرک اعلی و شرک ادنی سزای شرک اعلی خلود فی النار و سزای
شرک ادنی محدود و معین در علم الله تعالی و هر دو غیر مغفور مغفرت این هر دو شرک ممکن نیست
در باقی گناهان الله تعالی را اختیار است که سزا دهد یا مغفرت و هر تشریعی است صریح مخالف
جمهور امت و شرک غیر مغفور که سزای آن محدود قرار داده اند خود تصریح نموده که
در غنیة الحرص بیان کرده حرف همین قدر ظاهر است که این شرک سوای اقسام اربعه یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادة و شرک فی العادات است

از این اقسام شرک غیر مغفور که سزای او خلود باشد، هستند که آن شرک مقابل توحید و نقیض
ایمانست مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی در همین بحث از مولوی یادعلی مانکپوری تلمیذ مولانا
بحر العلوم قدس سره ملزم و محجوج شده بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الله یعنی معبود
اعتقادی کردند همین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الله اعتقاد نداشتند
و از کلمه طیبه لا اله الا الله سخت بری مینمودند و گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب و انطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الله
اعتقاد نمیکردند انکار از کلمه طیبه و استعجاب از ان چه معنی دارد و از شنیدن آیه کریمه و الهکم
اله واحد تعجب چرا می کردند در تفسیر عزیزی هم نوشته ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل شد کافران مکه این را شنیده خیلی تعجب کردند
و گفتند که کیف یسع الناس اله واحد و ان محمدا یقول الهکم اله واحد فلیأتنا بآیة ان کان
من الصادقین و کلام شاه ولی الله که منقول بودیم دران نیز موجود که جاهلان رفته رفته آن
سنگها را اندا تنها خود معبود انگاشتند دوم در مناظره قران نوشته ایجواب مسبوق است
برآ توهیکه اصنام را معبود ذاتی انکارند انتهی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت
اصنام و کافر شدن آن لیام بهمین کلام و دانستن شان بتان را برابر خدا در الوهیت یعنی
معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اندا و ناپیان کوچک ابدالان

مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی خسران و ضلالت افتادہ و بہتان حیران و پریشان
اند می گویند کہ پیغمبر خدا کی وقت کی کافر بھی اپنی بتوں کو اللہ کی برابر نہیں جانتی تھی بلکہ اوسکا
مخلوق اور اوسکا بندہ سمجھتی تھی اور اوسکی مقابلہ کی طاقت ثابت نہیں کرتی تھی مگر یہی پکارنا
اور منتیں ماننی اور نذر نیاز کرنی اور انکو اپنا وکیل و سفارشی سمجھنا یہی انکا کفر و شرک تھا
سو جو کوئی کسی سی یہہ معاملہ کری گو کہ اوسکو اللہ کا بندہ اور مخلوق ہی سمجھی سو ابوجہل اور وہ شرک
میں برابر ہیں منشاء تغلیط قول اوست سمجھی تھی الخ چہ مشرکین بتان خود را مالک ملک علی الاطلاق
و ہمہ را بر جدا در صفات کمال و مقابل او نمی دانستند مگر بتان را الٰہ اعتقادی کردند و در الوہیت
بمعنی معبودیہ کہ منشاء آن شرک است برابر می دانستند و ہمین بود شرک ایشان در امور جزئیہ تصرف
بالاستقلال و شفاعت بتان معبود لذا ترا واجب القول کو مکروہ انجا بالشتہ مینمایند چنانچہ
خبر می دہند درین باب از کبرای او نمی گویند بیان قرن شیطان از اعتقاد الوہیت بتان نسبت بمشرکین
انکار نمودہ مدار شرک بر افعال نہادہ افعال مرسومہ مشرکین را با بتان نسبت با انبیا و اولیا باوجود
عدم اعتقاد الوہیت و معبودیت شرک و کفر قرار دادہ و حال آنکہ افعال بعضی حرام بعضی کفر
بعضی مباح بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچہ عنقریب ازان گذشت و مبانی فساد
چند امور اند یکی آنکہ باوجود دعوی توحید معنی کلمہ توحید نفہمیدہ اند یعنی کہ معنی کلمہ ذاتی کنند عدم
شان رد می گردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچہ خواست مشرکان از کلمہ توحید رد

اند

می گردد و ہمچنان مذہب این گروه شیطان چه مشرکان معتقد الوہیت بتان سوای خدا بود
که از کلمۂ توحید بسبب نفی الوہیت ہمہ سوای یکی مذہب مشرکان رد گردید و نجدیان میگویند که مشرکان
معتقد الوہیت بتان نبوده اند پس کلمۂ توحید که رد مذہب مشرکان میکند رد دعوی این نجدیان هم
میکند لفظ الله را در تمام تقویة الایمان بمعنی شرعی ترجمه نموده جا بجا ہیچ جای ہیچ ترجمه نداد
در آیه وما امروا الا لیعبدوا الٰها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون الله را بمعنی مالک ترجمه نموده
و در حدیث قدسی اعملوا انه لا اله غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده ہمین طور حیران پریشان لفظ حقیقی
جا بجا بر زبان نیامده که نتیجه بہم میشد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم لعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قایم نموده چنانچه در ذیل آیه والذین
اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی نوشته است یہ بھی معلوم ہوا کہ
جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھی گو کہ یہ جانکر کہ اوسکی سبب سی خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے
سو وه مشرک ہی اور جھوٹا اور الله کا ناشکر یعنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیاء و گفتند
که عبادت نمی کنیم اوشان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را بسوی خدا تحقیق الله حکم خواهد کرد
در میان شان در چیزیکه اختلاف می کنند در آن تحقیق الله ہدایت نمی کند کسی را که دروغ گو
و ناشکر است از آیه کریمه بر ہر ذی شعور ظاہر که نکیر بر اتخاذ اولیا و عبادت شان برای
نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد صاحب تقویة الایمان لیقربونا را با تخذوا

معلق نموده و بعد از ان بیان کان لم یکن قرار داده مطلق فهمیدن کسی دیگری را ولی خود شرک
قرار داده اگرچه بدانند که بسبب آن اولیا نزدیکی خدا حاصل می شود نعوذ بالله منه و همچنین اجمال
او در بیان فوائد بسیار آیات اگر مطلق ولی فهمیدن کسی کسی را شرک باشد تا بد آیه کریمه انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله
والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون که شرک صریح موجود است افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض در شان ایشان راست آمده است سوم آنکه هر جا لفظ من دون الله وارد
شده اینها را تفسیر بکسر نموده قرار داده که مشرکین ایشان را برابر خدا می دانستند حالانکه
این لفظ بمعنی غیر و سوا است و در تفسیر عزیزی هم همین معنی نوشته و ادعوا شهداءکم من دون
الله یعنی بتضرع و زاری دعا کنید بمعبودان خود را سوای خدا تا درین کار شما را مدد نمایند و حل مشکل نمایند
انتهی و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر یعنی حال آنکه نیست شما را سوای خدا کارسازی که کار

حقیقی و محبوب بالذات غیر از خود در عالم نیست لهذا یعنی همتایان خدا حال آنکه اینقدر دوستی
ظاهره منع می کنند از آنکه غیر او را برابر او بدانند اگرچه یک کس باشد چه جای این نموده خدا
انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان درین خصوص بنحو طریق ثابت اول آنکه نفی

تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر آیات کثیره بی لفظ من دون موجود أإله مع الله بل هم قوم
یعدلون قالوا أآلهتنا خیر أم هو ما ضربوه لک الا جدلا سیوم آنکه از نفس این آیه اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت می شود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد همین دون الله
آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید سبحانه و تعالی عما یصفون
دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف
باتیان که باتفاق شرایع ثابت مشرکین بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را لله اعتقاد
نموده اند و در الوهیت برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از
اصل آن امور منکر گردیده بمخالفت شرایع خود را ملام و مطعون ساختند شاه ولی الله در
حجة الله البالغه نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فحملوا الالفاظ
المستعملة المتشابهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع
لخواص البشر علی غیر محلها وکما حملوا صدور خرق العواید والاشراقات علی انتقال العلم والحکم
الی الاشخاص الی هذا الذی یری فیه والحق ان ذلک کله یرجع الی قوی ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول
التدبیر الالهی علی وجه ولیس من الایجاد والامور المختصة بالواجب فی شیء و هم دران نوشته
لکن کان من زندقتهم قولهم ان هنالک اشخاصا من الملائکة والارواح تدبر اهل الارض فیما
دون الامور العظام من اصلاح حال العابد فیما یرجع الی خویصة نفسه و اولاده و امواله

وتشبیہم بجال الملوک الی ملک الملوک وبجال الشفعاء والندمار بالنسبۃ الی السلطان المعززت بالجبروت ونشأ ذلک ما نطقت بہ الشرائع من تفویض الامور الی الملائکۃ واستجابۃ دعاء المقربین من الناس فظنوا ذلک کتصرف الملوک قیاسا للغائب علی الشاہد در ین مقام ذکر کردن ترجمہ مقدمہ مدایہ بسیار مناسب نمود وموئیدہ ہر چیز را رکنی است کہ مدار وجود وعدم آن چیز برآن رکن است وفروع وعوارض کہ وجود وعدم آن چیز بوجود وعدم آن منوط نیست رکن توحید اعتقاد حصر الوہیت در واحد واقرار شرط است نہ رکن واعمال نماز وروزہ وحج وزکوۃ وغیرہ از فروع وعوارض است کہ بی اینہمہ توحید موجود وبی توحید یعنی بی اعتقاد حصر الوہیت در واحد این افعال واعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کنندہ این افعال بی اعتقاد واقرار موحد نیست علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت واقرار شرط است وسجدہ وطواف ونذور وقرابین وغیرہ از فروع وعوارض کہ بی اینہمہ شرک موجود وبی اعتقاد الوہیت این اعمال وافعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال بی اعتقاد واقرار شرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام را الٰہ اعتقاد می کردند واقرار می نمودند وہمین بود شرک شان کہ برای رد آن قرآن مجید نازل گردید واصنام را مالک علی الاطلاق وموجد کل نمیدانستند مگر صفت الوہیت ثابت می کردند از راہ غلط فہمی یعنی اللہ تعالی را بر خود قیاس کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد در دست ستمشرکا و اعوان کردن نمی تواند بایں جہت اللہ را شرکا راہ قرار دادند یعنی برای خرت

دادن و دعای درستی گرداندن تعویق برای حفظ از دشمنان وغیر ذلک و غلطی شان این بود
که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص بالله است عام فهمیدند و تجدیدیه هم از ان
غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیا و اولیا را که عام است و مشابه بتصرف خدا در تاثیر
قدسی یعنی باسباب ظاهری تعلق ندارد و در خویش و با دشاهان نیافته در وهم افتادند که این
گونه تصرف خاص بخداست کسیکه چنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد
هر دو فرقه یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابر اند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس
غایب است بر شاهد بجهت آنکه شرک واجب الاحتراز است حکم شرک هم بر خلاف شرع و واجب الاجتناب
پس قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمهور جماعت بعضی آیات را که لفظ من دون
الله در ان یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد اصنام را العیاذ
اعتقاد میکردند بلکه شرک شان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و نذر
و قرابین و یاد کردن در مصایب و ندا کردن و تعظیم مساکن شان و امثال ذلک بودند هر که این
افعال با نبی یا ولی یا اهلبیت یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت ندارد (نداشته باشد)
و در بیت کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشترک است در معنی ادون و غیر و جمهور مفسرین
اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهور مسلمین کاری نیست پس در کلام الله این
معنی بی لفظ دون هم موجود است حالا در ضلال و اضلال این قرن شیطان هیچ شکی نیست

قل لو كان معه آلهة كما يقولون إذا لابتغوا إلى ذي العرش سبيلا لا تدع مع الله إلها آخر
فتكون من المعذبين لا تقولوا ثلثة لا تتخذوا إلهين اثنين أم لهم إله غير الله سبحان الله عما يشركون
أإله مع الله تعالى الله عما يشركون أإله مع الله قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين أم اتخذوا آلهة من
الأرض هم ينشرون لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون أجعل الآلهة
إلها واحدا إن هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ منهم أن امشوا واصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء يراد
الحاصل از آنچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرک معتبر در توحید و شرک همان صفت الوهیت و ربوبیت است
که آن صفت در غیر ذات واجب حق بهیچ یافته نمی‌شود نه بالذات و نه بعطای او تعالی شانه در کامل
و نه ناقص و همین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم تعمیم صفت خاص است بخلاف
سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را هم علی تفاوت المراتب دران حصه‌ها شرکت
عطا فرموده است فجعلناه سمیعا بصیرا وجعلنا من الماء کل شیء حیا هو الذی احیاکم وعلم آدم الأسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤون إلا أن یشاء الله لا یکلف الله نفسا إلا وسعها
ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه که عبارتست از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
و مشیت و قدرت و اراده واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی‌پذیرد و همچنین
در صفات اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف و
و تخییب دانی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت منشأ شرک

اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص ذات و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدا تعالی راست آنچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست آنچنان قدرت و علم و سمع و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست و تصرف آنچنانکه خدا تعالی راست برای دیگری ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمی تواند چه بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین اصنام خود را اینچنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر امری است غیر آنها و آن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد و اگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد و ازینجا ثابت شد که باعتقاد غیب دانی و تصرف مخلوق گو این اعتقاد غلط و باطل باشد شرک شرعی نمی گردد این نجدیان امت شیطان اصل مطلب را فرو گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم و تصرف و افعال عبادت و افعال عادت باید دانست که این احکام توقیفی اند می بایست که دعوی خود را از کلام شارع ثابت می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق و تفهیم شرک و اظهار شناعت آن عقد نموده در انجا اشیای کثیره را ذکر نموده حکم کرده که شرک است و دران مقام یا در فصول اربعه تفصیلیه باثبات آن نپرداختند و ایجاد شرع نموده حالانکه از کلام شارع تحقق مظاهر در تمام اهل اسلام منتشر و در کتب عقاید دایر و سایر

نیست شرک مگر در صفت الوهیت و سایر صفات ثبوتیه و اضافیه را در شرک دخل نیست
این است شیطان از جمله صفات صفت علم را اعتبار نموده‌اند نه دیگر صفات را و هو خلاف
المعقول والمنقول اما اول پس برای لزوم ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصص که همه صفات
در احکام ثبوت برای ذات یکسان برابر اند اما ثانی پس برای مخالفت آنچه منقول است
از شارع صراحةً کما مر و سیجی و نیز فصل که برای این قسم منعقد نموده‌اند ذکر نموده‌اند در ان آیات و
احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل و این بحث دیگر است
کلام در شرک است و نیست در ان آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و نیست
محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را برای مخلوقی
ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه مشرک گردد چه بر بطلان و مخالفت شرع
شرکیت و عادت است شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته پیچ خیال اطراف
و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نینداخته زبان درازیهای کنند همچنان درین بحث
هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیه
کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استثنا هم موجود و اگر غیب را شرک می‌بود
اظهار دیگری روا امکان نداشت جمهور مفسرین اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب
خاصه خدا غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاصه خدا

عز و جل است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غایب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس مثل
عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سایر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع فرد بشری بر
تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد نوع خود بلکه بر تمام
عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه طحاوی در تفسیر و دیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست و به اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت
و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول نمی بینید در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته
من زعم ان ارواح الانبیاء و الاولیاء حاضرة و ناظرة صار مشرکا لیس الا از غایت جهل است
چه اسمای الهی همه توقیفی اند و در اسمای حسنی حاضر و ناظر وارد نیست و نه در تمام فصل از ذات
آورده اسمی ثابت می شود مگر ظاهرا اعجام بجای شهید این لفظ را بر زبان می آرند و در قرآن
موجود فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها و سیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی
یماط عن الطریق و وجدت فی مساوی اعمالها النخامة تکون فی المسجد لا تدفن رواه مسلم
صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم و خبط عظیم که درین مقدمه نموده اینکه اول دعوی
نمود که هر جا حاضر و ناظر بودن و خبر هر چیز هر وقت برابر داشتن خاص بخدا است

انتهی مقاله گویا اشاره است بعیب مطلق و دران کلام نیست تفریع نموده بران این نوع
پس اگر کسی بداند که من هرگاه نام نبی یا ولی بر زبان می آرم او را خبر می گردد مشرک گردد
انتهی به بینید که مفرع علیه مطلق بود و تفریع مقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود هرگاه ذهن اضداد
امتیاز کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از او شان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام
انجا در شرک فی العلم و همچنان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داده در دیگر
انچه در زردان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اسم مباحث قران مجید رد شرک است و در یک
هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن به بینید کجا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر
کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک مخترعی همچنان در تعیین یا قیمین
افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و هو کما تری و اصل مسئله افعال را
باید داشت که بمجال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الله دارد گو
یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
با اعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و
طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص له برای خدا اگر طلب
نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا ازان یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

خاص مرا حاکم بگوئید و دیگری را مگوئید که خصوصیت طلب نه منع طلب از غیر نمی باشد و
مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت باللہ تعالی از ان یافته می شود مگر طلب نیست
یعنی خاص از من طلب مدد کنید و از دیگری مکنید که خصوصیت طلب بی منع از غیر نمی باشد
انتهی ترجمه المقدمة عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف می کنند بدعت را بعض
بانچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و انچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین
و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند
یعنی هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد لبعض
ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری نوشته لاشک ان ما تقولوا ابتداع قبیح فی الدین
واختراع فضیح مخالف لاجماع المسلمین حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها
بالخیر فهو بدعة ضلالة لا یتوقع فیها الخیر وما حدث فی احد منها فهو لیس ببدعة وکلا الامرین
باطلان قطعا فان اکثر البدع المقطوع بقبحها بل کانها اصول فی القبح والسوء فلما یتصور اقبح
واسوء منها انما حدثت فی هذه الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادیة التی هی اکمل افراد البدع السیئة
فالخروج والنصب والرفض باقسامه من التفضیل والتبرا والغلو وکذا القدر والارجاء وخلق القرآن
والاعتزال وغیرها کلها حدثت فی هذه الازمنة وکذا اکثر البدع العملیة المذمومة انما حدثت فیها
فبطل ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فهو لیس ببدعة ولا شک ان الخیر یتوقع فیما بعد

اولها خيرا او وسطها او آخرها ويؤيده ايضا من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر
من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة
المذكورة لا يتوقع فيها الخير انتهى خلاصه لمعه بكليه در رد بدعت نجديه در ينجا نقل ميكنيم ونبذا من
رسالة في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المجتهدين لرد الرجالين المتبدعين الطاعنين
في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان
دجالون كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فاياكم واياهم لا يضلونكم
ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل الاتم
فانهم يتعجزون بتلك الفعال ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم سمعهم وسماع آبائهم لشنواتهم ويقولون ما
يقولون قال صلعم في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان فتعوذ قال الشيخ
الامام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع
البدعة بكسر الباء في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي منقسمة
الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز
بن عبد السلام رحمه الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة
ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد

سرفه

فهي واجبة او في قواعد التحريم فمحرمة او الندب فمندوبة او المكروهة فمكروهة والمباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك
واجب فان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني
حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح
والتعديل وتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية
ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة
والمجسمة والرد على هولاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس
وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف والجدل
ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وللبدع المكروهة امثلة
زخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر
ومنها التوسع في اللذيذ من المآكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد
يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعله آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة انتهى آخر كلامه
وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث
من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام

شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى
آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن حجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام
النووي في شرح حديث عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي
انشا واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية ديننا والمراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء
من قواعده وادلته العامة فهو رد اي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كان
منافاته لما ذكر لعدم مشروعيته بالكلية كنذر ذلك ولاختلال الشرط او ركنه عبادة كان او عقدا
فلا ينقل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه للعلماء او للزيادة على المشروع فيه نحو الصلوة
دون الوضوء او لارتكابه منهيا فيه كالصلوة بنحو مغصوب اي فيه او الحج بالحرام والذبح بالمغصوب
والاعتكاف مع اقتراف كبيرة والصوم مع نحو كذب والبيع مع نحو نجش وغيره مما نهي عنه لامر
خارج ومنه بعض الاولاد على راي ضعيف في الجميع والاصح الصحة فان النهي في هذه لامر خارج
بخلافه للذات فانه يبطلها كذبح المحرم الصيد وكبيعه للمصحف بلا عذر فلا يصح على وجماع الصائم
والحاج قبل التحلل اما ما لا ينافي ذلك بان يشهد له شيء من ادلة الشرع او قواعده فليس برد على
فاعله بل هو مقبول عنه وذلك كبناء الربط وخانات السبيل وسائر انواع البر التي لم تعهد في العصر
الاول فانه موافق لما جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى

وكالتصنف

كالتصنيف في جمع العلوم النافعة الشرعية على اختلاف فنونها وتقرير قواعدها وكثرة
التفريعات وفرض ما لم يقع وبيان حكمه وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون
وتتبع كلام العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني والبيان
والاوزان فذلك كله وما شاكله علوم حسنة ظاهرة فائدتها يعين على معرفة كتاب الله وفهم
معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا به كتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه
من الحساب وغيره من العلوم الآلية او ككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى الدين بواسطة او وسائط فانه
مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر
وزيد بن ثابت رض في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة ثم شرح الله صدره
للفعل لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع
قال كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال وانه الحق ولم يزل
يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع لعمر في جمع الناس لصلوة
التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد ان فعله ليالي فقال عمر نعمت البدعة هي اي
لانها وان حدثت ليس فيها رد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم علل

وحرروا فروعا فرعا حكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم
فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا تعرف لها قواعد يستخرج احكامها عليها فلم يجز
تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشروط اخرى وكلوها الى فهمها من قواعدهم
فقلت الثقة لخلو ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يجز التقليد ح عضوا عليها بالنواجذ
واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة وهي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بديع
السموات والارض اي موجدهما من غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع
ودليله الخاص والعام ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس
بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل في الشرع
وانما الحامل عليه مجرد الشهوة او الارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين الائمة المهديين
ومن ثم قال عمر رض في التراويح نعمت البدعة هي فليس ذلك من مجرد لفظ محدثا وبدعة في
القرآن باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشأ الذم ما اق
ترن به من مخالفة السنة ودعايته الى الضلالة فالاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها
اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على
الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف

والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل وتمييز صحيح
الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والجبرية
والمرجئة والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه
القواعد الشرعية ولا يتأتى حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام في دقائق التصوف والجدل و
جمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة
المساجد وتزويق المصاحف ومن المباح التوسع في لذيذ المآكل والمشارب والملابس وتوسيع
الاكمام وقد يختلف العلماء في ذلك فيجعله بعضهم مكروها وبعضهم سنة وكذا المصافحة عقب الصبح
والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن قيده المصنف بما اذا صافح من هو معه قبلها اما من لم يكن
معه قبلها فمصافحته مندوبة لانها عند اللقاء سنة اجماعا وكونه خصصها ببعض الاحوال و
فرط في اكثرها لا يخرج ذلك البعض عن كونها مشروعة فيه وبما تقرر علم ان قوله ومحدثات
الامور عام اريد به خاص اذ سنة الخلفاء الراشدين منها مع انا امرنا باتباعها لرجوعها الى
اصل شرعي وكذا سنتهم عام اريد به خاص اذ لو فرض خليفة راشد في عامة امره سن
سنة لا يعضدها دليل شرعي امتنع اتباعها ولا ينافي ذلك رشده لانه قد يخطي المصيب

وتزيغ المستقيم لونا واعلم ان الكلام اما عام اريد به عام نحو والله لكل شيء عليم او خاص اريد به
خاص نحو فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها او عام اريد به خاص نحو اوتيت من كل شيء
او خاص اريد به عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما اي لا تؤذيهما بشيء من الايذا
عبارة الفتح المبين من بعد ذكر نموده عبارت سيرت شامي را در باب مولد خير البشر
صلى الله عليه وسلم که مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفير و جماعه كثير از ائمه اعلام
و هداة اسلام مثل ابو الخير سخاوي و ابن جزري و ابن كثير و ابن وجيه و ابو شامه شيخ نووي
و ابن جوزي و ابن طغربك و ابن قفل و شيخ ابي عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدين عجمي و
يوسف الحجار و يوسف ابن علي بن زريق و ابو بكر الحجازي و ابا موسى الزرهوني و ابن العطار
و مخلص كتاني و ظهير الدين بن جعفر و نصر الدين و شيخ عمر موصلي و صدر الدين بن عمر و غيرهم
که هر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده
حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه کلام کرد دران کلامش را رد نمودند و این ماجرا مفصل در رساله
اسحاقيات بيان نموده ايم و دريجا بخوف تطويل اعاده نموديم بعد نقل سيرة شامي نوشته
و بعد ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امور الدين و التشريع و الحدث في امور
الدنيا ليس بدعة و ان البدعة منقسمة الى حسنة و قبيحة فمنها واجبة و منها محرمة و منها مندوبة
و منها مكروهة و منها مباحة و المحدث من الدنيات ان خالف الكتاب و السنة و الاجماع

او الاثر فهی ضالة و مردود ان لم یخالفها فلیس بمردود و ما کان مباحا جزا فهی بدعة محمودة و ان البدعة الحسنة
متفق علی ندبها فما اخترع مبتدعة زماننا من اطلاق البدعة الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا
و الدین و قصرها فی القبیحة فمنشاؤه الجهل و الاعجاب برائه و الاجتراء علی الله و رسوله شاه عبد العزیز
در فتوی جواز عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئة اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمانه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین نبود اگر کسی باین طور بکند باک نیست زیرا که درین قسم
قبح نیست بلکه فایده احیاء و اموات را حاصل می شود انتهی مولوی رفیع الدین صاحب
هم فتوی درین باب نوشته اند از همان است پس ایراد بر عاد ختم و طعام بمعنی مباح است وجه قبح
ندارد انتهی امام غزالی علیه الرحمة در احیاء العلوم نوشته الادب الخامس موافقة القوم فی
القیام اذا قام واحد منهم فی وجد صادق من غیر ریاء و تکلف او قام باختیار من غیر
اظهار وجد و قام له الجماعة فلابد من الموافقة فذلک من ادب الصحبة و کذلک ان جرت عادة
طائفة بتحیة العمامة علی موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثیاب اذا سقط
عنه ثوبه بالتخریق فالموافقة فی هذه الامور من حسن الصحبة و العشرة اذ المخالفة موحشة
و لکل قوم رسم و لابد من مخالقة الناس باخلاقهم کما ورد فی الخبر لاسیما اذا کانت
اخلاقا فیها حسن العشرة و المجاملة و تطییب القلب بالمساعدة و قول القائل ان ذلک

بدعة لم تكن في الصحابة فليس كل ما يحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تزاحم
سنة ماثورة بها ولم ينقل النهي عن شيء من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لم يكن من عادة
العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما
رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت
العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب وكذلك
سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل عقيدة سيوم فعل مباح بلكه حسن
سائر امور خير از مداومت و ملازمت تخصيص زماني و مكاني حرام و كفر ميگردد و اين عبارات ايما
گوناگون و مذهبات بوقلمون جلوه نمائش ميدهند كه در رد آن تحقيقات ازاله شبهات نموده ايم
درينجا مختصر اخيري ذكر ميكنم در صحيح مسلم از عائشه صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله
ادومها وان قل و در صحيح بخاري از مسروق مرويست اي الاعمال احب الى الله قالت
الدائم و در صحيحين از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلعم يا عبد الله
لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل و در صحيح مسلم از عمر رض مرويست
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او شيء منه فقرأ ما بين صلوة الفجر
والظهر كتب له كانما قرءه من الليل و در حصن حصين نوشته و ينبغي من كان له ورد في وقت

من ليل او نهار او عقب صلوة او غير ذلك فعانه ان ينذر كه ديا تى به اذا المكنه ولا يهمله كالعبادة
الملازمة ولا يبالي في قضائه صاحب لمعه در رد قول رئيس نجديه الفعل المباح بتقييد الزمان
والمكان ومع غيرهما يصير حراما وكفرا بل الفعل المندوب الحسن ايضا مثلا نوشته ذلك بهتان وكذب
وافتراء على الله ورسوله مخالف للشرع وقد جعله اصلا مؤسسا وبنى عليه فروعا كثيرة
وليس له اصل ومن ادعى فعليه ان يأتي بآية دالة عليه او حديث مصرحة به اذ ليس هذا
الا اختراع في الدين هو البدعة الضالة وطالما طالبناهم ولاء على هذا الدعوى وما به يتمسكون
فما كان ولهم بذلك من علم انهم الا يخرصون وبعد ما عجزوا من اثبات هذا المبتدع طالبونا بابطال
هذا المخترع والبينة وان كان للمدعي وفقدانها لابطال دعواه يكفي ولكن المقصود النصيحة
بالحجة الصريحة الصحيحة فنقول فيما ذكرنا من عبارات الائمة الهادين تصريحات في جرح خلاف
الدعوى وابطال المدعى فمنها استدلالهم بحديث صوم يوم عاشورا فان اليهود وقتوا هذا
اليوم وخصصوا للصوم وقبل رسول الله صلعم منهم وصيره سنة من كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقييد ليس بقبيح بل القبح والحسن يرجع الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة
فكيف يقبله رسول الله صلعم لا سيما وهو تقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
مسلم عن ابن عباس رضه قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم
عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظهر الله فيه موسى عليه السلام

وبنی اسرائیل علی فرعون فنحن نصومه تعظیما له فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن اولی بموسی فا
منکم فامر بصومه وعن ابی موسی قال کان اهل خیبر یصومون یوم عاشوراء ویتخذونه عیدا
ویلبسون نساءهم فیه حلیهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحدیث
سمع رسول الله صلعم بلالا وسمع خشف نعلیه بین یدیه فی الجنة علی صلوة رکعتین بعد کل وضوء
اذ لم یاخذه عنه صلعم فعله بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة والحدیث فی صحیح مسلم
ومنها استدلالهم بالسؤال لمن تخصیص الصوم بالاثنین عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واجابه
صلعم بان شرفه بولادته والانزال علیه فیه والحدیث فی صحیح مسلم عن ابی قتادة وقال النووی
فی شرحه وفی الحدیث دلیل علی ان الزمان انما یتشرف بما یقع فیه کالمکان ومنها حکمهم با
تعمیم المصافحة بعد العصر والصبح لمن لم یصح فی الصلوة ومنها حکمهم بان کونه خصصها بمعظم
الاحوال فرضا فی اکثرها لا یخرج ذلک عن کونها مشروعة ومنها حکمهم بان البدع الحسنة متفق
علی جواز فعلها والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها ومنها اتفاقهم علی تمدیح
یوم مولده صلعم فی کل سنة بالبر والاحسان والرد علی من تکلم فیه وما هو الا شاذ ونذر ومنها
نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان ینحر بوانة وقوله صلعم اوف بنذرک والحدیث
فی سنن ابی داود ومنها تقلید الصحابی ان لا تهب الصبا الا نحر واطعم والقصة فی تهذیب
النووی ومنها ان تعیین الذبح برجب الذی یسمی عتیرة کان من فعل المشرکین لطواغیتهم

بعد رفع القبح ای کونه للاصنام ودخول الحسن ای کون الذبح لله فورده رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کما هو مذهب جماعة واستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعین وتبع التابعین
ولم یحرم بنفس التقیید بالزمان مع انه تعقید المشرکین ومن حکم بکراهته فلتعارض الادلة وغیره
لا لنفس التقیید فقد ظهر بطلان ما قال المتبدع النجدی من ان الفعل المباح بتقیید الزمان
والمکان یصیر حراما وکفرا بل الفعل المندوب ایضا مسئله استفتا از مولوی رفیع الدین
سوال تخصیص ماکولات در فاتحه بزرگان مثل کهچڑه در فاتحه امام حسین رضی الله عنه
وتوشه در فاتحه شیخ عبد الحق وغیر ذلک وهمچنان تخصیص خورندگان چه حکم دارد جواب فاتحه
وطعام کردن بی شبه از مستحبات است وتخصیص که فعل مخصص است باختیار اوست باعث
منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف وعادات اند که بمصالح خاصه ناشی شده
ابتدا بظهور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کهچڑه که صاحب درمختار وصاحب قنیه ودیگر
فقها تصریح نموده اند وتخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور وتقسیم گوشت
آنرا بصدایق خدیجه رضی الله عنها که بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا عبد الله
گجراتی که از اعاظم علماء وصلحای وقت خود ومعاصر شیخ عبد الحق دهلوی است در رو[illegible] تصنیف نام
خود نوشته است تقیدات وتحقیقات در اوضاع وتراکیب ماکولات وتعینات در فقره ا
بفاتحه های ونیازهای بزرگان از ارتفاقات ورسوم صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام

و اولیاء عظام است کسانیکه کمال ظاهری و باطنی ایشان متفق علیه کافهٔ اهل اسلام است
بران مقید بوده اند و حکم کرده اند بآنکه بعضی از تراکیب کذائیهٔ مشهوره که فاتحه و نیاز فلان
بزرگ باین طور و برین چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشهٔ صحابه
کهف وغیره گو اصل آن معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب است که داخل تجربیات است
در رقی که انقسم تخصیصا بطرق صحیحه مروی نیست و فرقی نیست میان آن و این و ظهور برکات
و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سایر تجربیات انتهی کلامه تقریر می گویم در
تفسیر عزیزی در خواص سورهٔ البقر نوشته است که از خواص مجربهٔ این سوره است که در
هنگام بر آمدن آبلهٔ اطفال که آنرا چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید
و ترتیل بحضور طفلی که خواننده دم کند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
دران سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد لیکن شرط آن
که وقت شروع قرائة آن دو نیم پاو برنج با شکر و جغرات بقدر حاجت مستحقی را در میان مجلس
بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری و طفل بخورد انتهی و همچنان سایر تقییدات و تخصیصات
در اعمال مرویه از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و اکابر لاحقین بنا بر آن بر
تجربه و نقل است رسیدن علم آن ضرور نیست و نه سبیل است موضوع علی العموم برای آن
از امور شرعیه نیست از عادیات و تجربیات است آری چیزیکه ممنوع است دران کلام

نیست تخمیس یا تخمیه پس در هر حال ممنوع بحث در افعال مباحه و حسنه است که تخصیص
قلب بهیه آن نمی کند و آن فعل را حرام و کفر نمی سازد کما هو مزعوم المخالفین در ترکیب دفع عصر
باید دید که چه طور از تقییدات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول معمول ابن اثیر در نهایه
نوشته کان من عادتهم ان الانسان اذا اصابته عین من احد جاء الی العائن بقدح فیه ماء فیدخل
کفه فیه فیتمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه ثم یدخل یده الیسری فیصب علی یده الیمنی ثم یدخل
الیمنی فیصب علی یده الیسری فیصب علی مرفقه الایمن ثم یدخل الیمنی فیصب علی قدم
الیسری ثم یدخل یده الیسری فیصب علی رکبته الیمنی ثم یدخل یده الیمنی فیصب علی رکبته
الیسری ثم یغسل داخلة ازاره ولا یوضع القدح بالارض ثم یصب ذلک الماء المستعمل علی
راس المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فیبرأ باذن الله تعالی در مواهب بعد نقل
این عبارت نوشته و هذا المعنی مما لا یمکن تعلیله و معرفة وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه
لا یعقل معناه و قال ابن العربی ان توقف فیه متشرع قلنا له قل الله و رسوله اعلم و قد
عضدته التجربة و صدقته المعاینة و متفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان الادویة تفعل
بقواها و قد تفعل بمعنی لا یدرک و یسمون ما هذا سبیله الخواص هم در مواهب از شرح
السنة نقل نموده ان عثمان بن عفان رضه رای صبیا ملیحا فقال دسموا نونته لئلا یصیبه
العین عقیده چهارم اصل در اشیاء حرمت است یعنی هر چه از شارع منقول

میست حرام است و نیست می گفتند بلکه فقه را اصول فی آنکه مغز کلام رسید تلخیص بحث در
اصل اشیا را آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس باید آنکه حسن و قبح
آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور و مکروه و مباح قبل الشرع
و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علة حسن و قبح آن بعقل معلوم نمی گردد معتزله را
قبل الشرع سه مذهب است اول اباحت آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب
معتزله بغداد است سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اسم
و ماتریدیه ازان منکر که نزد شان قبل شرع حکم نیست و بحثیکه در اباحت است که اصل در اشیا اباحة
و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا حظر که مذهب عراقیانست نسبت بزمان فترت بود
اباحت غیر اباحة معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش آنکه مباح کرده میشود یعنی
افعال معامله مباح یعنی ماخوذ نمی شود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند بعد
اندراس شریعت سابقه و جهل احکام پس این جهل عذر است و بر همین اباحة مبنی است مسئله
نسخ خاطر میسح را در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا
یکون الحرمة بعده نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان نموده و در تلویح نوشته و هذه المسئلة تورد
فی اصول الشافعیة والاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن
والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام الحاصل در کتب

اد ا،

اصول مجتهاد در غایت دل است و درین خصوص که اصل حرمت است یا اباحت یا توقف
و انواع اختلاف واقع شده و اکثر آنها نسبت بقبل ورود شرع بوده است و ناچار از تحقیق چونکه
مخالفین بسبب عدم ممارست آن فن بعض الفاظ را نافهمیده در معرض جار قسم می آرند برای
رفع اشتباه بتفصیل اشاره نموده بر سر اصل سخن می رویم که اباحت شرعیه عبارتست از
خطاب شارع بالتخییر یعنی بعد ورود شرع در چیزیکه شارع خطاب تخییر نمود آن مباح است
و اگر مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحت اصلیه شرعیه است
و نیست دران اختلاف کسی از معتمدین اصولیین اهل سنت قال صاحب المسلم الاباحة حکم شرعی لانه
خطاب الشرع بالتخییر والاباحة الاصلیة نوع منه لان کل ما تعدم فیه المدرک الشرعی للحرج فی
فعله و ترکه فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
المعتزلة وقال بحر العلوم فی شرحه ای عدم المدرک الشرعی لهما مدرک شرعی بحکم الشرع
بالتخییر والاباحة الاصلیة لا تکون الا فی موضع عدم المدرک الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل
بحکم بجنسه اصلا فان اباحة الاصلیة فیها حکم بالتخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم یقولون بالاباحة وغیرها من الاحکام قبل الشرع در شرح مختصر الاصول نوشته الاباحة
حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلة فانهم یقولون المباح ما انتفى الحرج فی فعله و ترکه و ذلک
ثابت قبل الشرع و بعده و نحن لا ننکر ذلک انما الاباحة الشرعیة خطاب الشارع بذلک

فائدہ فاضل مرزا جان در حاشیہ این نوشتہ قولہ خلافا لبعض المعتزلۃ ہم الذین قالوا ان الافعال ال
التی لا یدرک العقل اشتمالہا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ
الاصلیۃ لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحتہ لہ دفعا للعبث وحاصل النزاع
یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق
ان ما لا یدرک العقل اشتمالہا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف
عن حالہ صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی عرف الشرع
بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ
وترکہ فذلک مدرک شرعی بحکم الشارع بالتخییر بینہما الغرض بعد ورود شرع و عدم مدرک شرعی
حرج در فعل و ترک بر اباحۃ اتفاق اہل اصول است و احادیث نبویہ ہم صراحۃ بر این شاہد عن
ابن عباس رض قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل
کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت عنہ فہو عفو شیخ عبد الحق
علیہ الرحمۃ در ترجمہ مشکوۃ در ذیل این حدیث نوشتہ از اینجا معلوم می شود کہ اصل در اشیاء اباحت
است و در آخر می گوید بہ تحقیق ثابت شدہ است تحریم بعض اشیاء دیگر بہ سنت زیادہ بر کتاب
ولیکن ابن عباس خواند کتاب را و نخواند سنت را از جہت کثرۃ آن یا غرض وی [illegible] از تلاوت این
آیۃ آن بود کہ بداند کہ تحریم نیست مگر بوحی و جائز نیست بہوا در مشکوۃ از ابی ثعلبۃ الخشنی [illegible]

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض فلا تضیعوها وحرم حرمات فلا
تنتهکوها وحد حدودا فلا تعتدوها وسکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنها ملا علی قاری در شرح نوشته
دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة ودر تفسیر مدارک تحت آیه قل لا اجد فیما اوحی الی الایه
می نویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما ثبت بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس وکتب فقه که ازین
حکم مالامال اند در شرح وقایه در شرح قول ماتن مالیس بحدث لیس بنجس می نویسد بلا حکم
بنجاسة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل ویلزم منه الطهارة در هدایه در فصل
حداد نوشته ان الاباحة اصل درباب الغنائم فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل
در جواب سوال چهل وهشتم نوشته امریکه منقول از آن حضرت صلعم وصحابه رض نباشد
غیر مشروع است چنانچه صاحب هدایه چند جا عدم نقل را از آن حضرت صلعم وصحابه رض دلیل
گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوة قال یکره
ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی ال
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع
حرصه علی الصلوة ومدعای صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه ندارد چه عدم
نقل چیزی دیگر ونقل عدم چیزی دیگر عینی در حاشیه هدایه می نویسد انما ینبنی علی
معرفة الحدیث بالنهی بعد عدم زیادة النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولهذا قال الاکمل

ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة و این بحث و تصحیح
باقیه المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریه
است مصری در شرح مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره
از حنفیه و شافعیه نوشته اما انکار الاجلة الظاهریة و استدلالهم بان المتابعة کما تجب
فی الفعل مطلقا تجب فی الترک ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم
فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة فمن جهله باصول
الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه ففی فصول البدائع للشمس ان الترک بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه غیر مقدور و اما لانه لو کان مطلوبا لترتب علیه الثواب فیکون کل مکلف
مثابا باعتبار عدم فعل المنهیات التی لا تحصی ولا قائل به و المطلوب الکف کما کان او غیره
انتهی و صرح الاصولیین بان الترک فی ترک المنهی عنه ایضا لیس بمعنی عدم الفعل لانه لیس
داخلا تحت القدرة للعبد کما فی التحریر و غیره بل المراد به الکف و هو ان یدعو النفس الیه
فاذا خلی فعله فیکف نفسه خوفا من ربه انتهی کلام المصری و بحث تلفظ بنیت را و انچه
متعلق این مقام است در رد [illegible] مفصلا ذکر کرده ایم و انچه مصری در باب ترک ذکر نموده
از حموی شرح اشباه و نظائر هم ظاهر است و تحقیقش که وجوب متابعت در ترک را متفرع نموده
بر وجوب متابعت در فعل مطلقا حال آنکه وجوب متابعت در فعل مطلق هم ثابت

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر جبلی آنحضرت مثل قیام و قعود و اکل و شرب دو قسم اند مقتدی به و غیر مقتدی به و فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب و استحباب و اباحه مختلف فیه است صاحب توضیح می نویسد المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم در اول بحث می نویسد الاصل فی الاشیاء الاباحة و افتخار ذکر متابعت در امر هم تفصیلی دارد شاه ولی الله در حجة بالغه نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ الرسالة منه قوله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و ثانیهما ما لیس من باب تبلیغ الرسالة و منه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر و قوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت ظنا فلا تؤاخذونی بالظن و لکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی لم اکذب علی الله فمنه الطب و منه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم الاقرح و مستنده التجربة و منه ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی سبیل العادة دون العبادة و بحسب الاتفاق دون القصد و منه ما ذکره کما کان یذکر قومه کحدیث ام زرع و منه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ و لیس من الامور اللازمة لجمیع الامة و منه حکم و قضاء خاص انتهی ملخص عبارة حجة بالغه و هم دران کتاب نوشته من اسباب التحریف التعمق و حقیقته ان یامر الشارع بامر و ینهی عن شیء فیسمعه من امته فیفهم حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما یشارک الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض

اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء ومظانه ودواعیه وکما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات
الترمیم الاشتد وبجعله واحدا ویحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العادة والحق انه فعل اشتمال
علی العادة فیظن ان الامر والنهی استلزم الاسوة فیجهر بان الله تعالی امر کذا ونهی عن کذا الی
ما قال او کشف رسول الله صلی الله علیه وسلم عن فائدة المقاله ومن انه تحریف تحسین
تشبه مطلقا مستلزم مساوات است ومن عقیده فروع کثیره درباره تکفیر تصریح نموده
ومستند آن عقیده حدیث من تشبه بقوم فهو منهم که ابوداود از ابن عمر رض باسناد ضعیف روایت
کرده است اگر محو حدیث را ایشان وارد کرده می شود چه زبان دراز بها کرنمی کنند بهر حال معنی
حدیث دریافت باید محمود مناوی در شرح صغیر جامع صغیر نوشته من تشبه بقوم ای تزیّا
بظاهره فی زیهم فهو منهم ای من تشبه بالصلحاء وهو من اتباعهم یکرم کما یکرمون ومن تشبه بالفساق
یهان ویخذل ومن وضع علیه علامة الشرف اکرم وان لم تحقق شرفه وفیه التشبه بالملائکة لمن
تشبه باهل الله فالتشبه بشیء من امور القوم یوجب ذلک الا القرب منهم مقصود کل خیر جاء
بعض ابناء الدنیا الی الغزالی یرید الخرقة فقال اذهب الی السهروردی یکلمک فی شعار
احضر البک انا ما قد ذکر لحقوقها وما علیه من رعایتها فهابه وترکه فانکر علیه الغزالی وقال
انک ترغبه تنفره لان المراد اذا سمع ذلک نفر فنحن نلبسه الخرقة حتی یتشبه بالقوم ویتزی بزیهم
فیجالسهم وینظر احوالهم وسیرهم فیسلک مسالکهم فیصل الی شیء من احوالهم انتهی وهذا کلام

فی التشبہ بہم فی السیرۃ واما التشبہ بہم فی الزی واللباس فلیس مع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم جلیسہم وعن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واہل البدعۃ المنکرۃ فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من افعال اہل السنۃ او من افعال الکفرۃ واہل البدعۃ فالمدار علی الشعار حنفکی در خزاین الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیء بل فی المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیۂ کریمہ ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور است صفا و مروہ را از شعائر اللہ بودن محض برکت ہمین حضرت ہاجر حاصل گشتہ کہ بسبب خاصہ حضرت جل وعلا در میان ہمین دو کوہ با شکوہ در حق ایشان جلوہ گر شد و حل مشکل ایشان فرمود و این دو کوہ با صفا بسبب آنکہ جاہلان بت اساف و نائلہ را بر آنہا نہادہ پرستش می کردند از شعائر اللہ بودن معزول و ساقط نگشتہ و اگر یہود و نصاری بر شما طعن نمایند و گویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم می کنید و طواف آن مکانات می نمائید و مشابہت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا می کنید و این مخالف جمیع ملتہا و ادیانست پس از ین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیرا کہ معاملہ با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمرہ است نہ تعظیم بتان و حج و عمرہ بلا شبہ امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و ہر کہ بقصد طاعت بجا آرد کاری نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا تعالی

قدردوست عمل او را رایگان نمی کند گو بظاهر مشابهت با کفار رسیده باشد مانند روزه
روز عاشورا زیرا که او تعالی عمل یعنی دانا است به نیات عمل کنندگان پس هر که درین
مکانات به نیت تعظیم شان میرود عمل او را رد می فرماید و هر که به نیت ادای مناسک میرود
عمل او را قبول می کند الی آخر ما قال و اگر مطلق مشابهت کفار گو در افعال مرضیه الهی باشد
موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی
و تعظیم شهر حرام و تعظیم هدی و قلاید و دیگر بقایای ملت ابراهیمی که در کفار آن وقت رایج بود
یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن دران وقت و آزاد کردن برده و ضیافت مهمان
و مهیا داشتن آب بر سر راه ها برای مسافران که معمول هنود است نیز حرام می گشت انتهی ملخصا
در تحفه اثنا عشریه نوشته از شیعه استعاره مساوات شده باشند به فهمید کمال سفاهت
است در اشعار نیز رایج مشهور است که خاک صحن بادشاهان را مشک و سنگ ریزه های آنجا
را مروارید و یاقوت بسته میدهند سخن مساوات نمی فهمد و در احادیث صحیحه اهل سنت تشبیه ابو
بابراهیم و تشبیه عمر با نوح و موسی و تشبیه ابوذر به عیسی مروی می شود پس مساوات این اشخاص
انبیا حمل نموده اند تکمله این پنج عقیده اصول مذهب تجدیه است که تمام عقاید فاسد شان
منسوب به آن عاید و آنچه ذکر کردیم از رد اصول می توان برد بدان هر دو فروع که اکثری از هر
الصراحت صریح بیان آمده و حال باقی بهر دو آنچه مذکور شد سهیل الحصول لما تبعیه

بر بعض امور حصر نمود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا که
مایه الامتیاز این طایفه از اہل سنت و جماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا
و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر میدہد
و احادیث باب صبر و توکل و بالفضله تعالی این بحث را در رد التحقیقات بخوب ترین وجه
تحقیق نموده ایم درینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که فضل
مقوم این طائفه توہین و تحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام بتوسعه کلام
عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل می کنم گو با مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد
که موید و معین مدعا و مبین و موضح ضلال و غوایت آن اشقیا است مقوله اول در تفسیر عزیزی
در دیباچه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برار ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب و دو سیاره
آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوة خمسه و جمعه و جماعات و محاضر ارواح
مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا تلاوت این سوره ها تشرف می نمایند
انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرین شیطان باید پرسید
مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادات را منقسم نموده می نویسد و آنچه تعلق بچشم دارد
دیدن مشاهد خیر مثل کعبه مشرفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت
قبور شهدا و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد

او گذرانیده انتهی بارت فور ستید او صالحین عبادت خدا است بقول سوم ایا عبادت
پس محبت است بمحبوبان او و بغض داشتن بمبغوضان او بقول چهارم ایاک نستعین یعنی
واز تو مدد میخواهیم این لفظ برای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود عجبی در دل پیدا
نشود پس گویا می گویند که عبادت تو بمدد و طلب مدد از تو صورت نمی بندد و نیز در عالم طایفه
اند جبریان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و چوب بی اختیار از ما حرکات
سر بر می زند و قدریان می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال بایجاد ما از ما صادر
می گردد و این هر دو طایفه مردود و بر طریقه نامحمود اند چه طایفه اول ابطال شرایع و تکلیفات
می کنند و طایفه دوم دعوی شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو لفظ برای
رد عقیده این هر دو طایفه آورده اند ایاک نعبد رد عقیده جبریه است و ایاک نستعین رد عقیده
قدریه است و راه راست نصیب طایفه سوم است که سنیان باشند می گویند که بندگی می کنیم
و توفیق از تو میخواهیم بعض اهل معرفت گفته اند که استعانت درینجا طلب عون نیست بلکه
طلب تمکین و معاینه است یعنی عبادت از ما است و مرتبه معاینه دادن و بعین الیقین رسانیدن از تو
حکایت شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت می کرد چون ایاک نعبد
و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا گویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دوا میجوئی و از امیر

روز بی وار بادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از انکه هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون آلهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت تعبیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی منقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس بهتر آنست که عبادت هرچند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت ان غیر می اندازد و این محض فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند یا زد در دل او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسایط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا می بینم انتهی ملخصا منقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملایکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تقربها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت

وتعصب ایشان بالاستقلال درخواست کند وشفاعت وعرض ایشان در جناب او تعالی را
مشکور ومکروه آن جناب باشد بدانند انتهی مقوله مفسر صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه کسانیکه انعام کرده
بر ایشان و این لفظ را درجای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند بچهار فرقه که انبیاء وصدیقان
وشهیدان وصالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرقه است و در وقت
مناجات با پروردگار بنده را می باید که این چهار فرقه را ملحوظ نظر اجمالی سازد در راه آنها طلب کند
الی آخر ما قال باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحین طلب باید کرد وصالحان را رفاقت
شهیدان وشهیدان را رفاقت صدیقان وصدیقان را رفاقت انبیاء واگر کسی از عوام مومن
خواهد که رفاقت انبیا نماید و از رفاقت این سه گروه درجه بدرجه نا جاریست چنانچه اگر کسی
رفاقت با دشاه خواهد بدون رفاقت جماعه که او در رفاقت سالها دارد و او در رفاقت
امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست و لهذا دخول در طریقه اهل الله و توسل با آنها جستن محمود
اهل اسلام شده انتهی و هم در حالات شان می گوید و برکت در کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و هم در مصاحبان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان
ایشان بی دریغ ظاهر می گرداند و نزد خود ذات ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای ایشان
مستجاب می شود بلکه در حاجتی با ایشان توسل نمایند حاجت اندوامی گردد و حصول حسنات
و علامات که در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت منتظر ایشان است از اندازه بیرون است

که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم الهی و هم و در اینجا نوشته
شده است همینه آنست که قلب او مشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیه السلام باو رسانیده اند بعینه
قلب او قبول کند گویا می بیند اذا دادن جان نزد او سهل باشد گو تحسب خطابه مقبول افتاده
مقوله نهشتم در اقسام فرشتها نوشته اول فرشتهای که متعلق باجسام اند خواه علوی مثل
حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و
مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام
سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهای که با بر و باد همبوده اند و همراه هر قطره نزول میکنند
و بر دریاها و کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم بتدبیرات ایشان
و توسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد
و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای
تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که فایده غذا آنست که جزوی از طعام قائم
مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
سوی گوشت و استخوان کشیده برد زیرا که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پائین دارد نه
بجوانب دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته سیوم تا صورت

خون را از آن غذا خلع کند چهارم تا صورت گوشت و استخوان بپوشاند پنجم تا دفع فضلها نماید
ششم تا جنس بجنس چسپانیده یکسان نماید هفتم تا مراعات مقدار نماید و پستی و بلندی از هر
عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار اند و بعضی اجزای بدن
مثل چشم و دل زیاده از صد فرشته را محتاج اند و همه این فرشتها از قسم ارضی اند و از ملائکهٔ آسمان
است و آن همه را از جملهٔ الورش انتهی مقوله نعم در تفسیر اماته فاقبره نوشته دفن کردن جمیع
اجزای بدن تمامه یکجا می باشد علاقهٔ روح با بدن از راه نظر و عنایت بحال می ماند و توجه زائران
و مستانسین و مستفیدین بسهولت می شود که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح متعین است
و آثار این عالم از صدقات و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن او است
واقع شود بسهولت نافع می شود پس مرقد گویا روح را برای مکان کردنیست و دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنا بر این است که از اولیا مدفونین و دیگر مؤمنین انتفاع و
استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سورة انشقت نوشته
اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادات سابقه و الفت بدن
و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی
دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی از این طرف و چیزی از آن طرف دارد و این حالت حالت انگشت
اجزای برخی از نیکها و بدها است و مدد زندگان در این حالت زود تر می رسد و مردگان منتظر

متوقع مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف وارد
شده است که مرد مسلمان در انجا می گوید دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است
که مرده درین حالت مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت
درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب عالم مثل
ملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکند دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق
زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم در مشاهده کیفیات یکسویه خود از نیکی و بدی
او را حاصل می شود و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بان طرف متوجه می گردند
و حرکت معنوی او ازینجهان مطلق بیکار می شود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیا
را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درینحالت تصرف در دنیا داده و استغراق
آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات
باطنی ازانها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود ازانها می طلبند و می یابند
و زبان حال آنها در آنوقت هم مترنم باین مقالاتست ع من آیم بجان گر تو آئی بتن
انتهی ملتقطا فائده ازانجا که مسئله انکار استمداد و انکار ادراک ارواح باهم توامان و از یک
منبع روان گردیده است نجدیه قائل شده اند بان که ارواح را در عالم برزخ ادراک علم و

سماع نیست مولوی عبدالحی نوشته استمداد از ان کس که مطلع بطلب طالب نگردد پس بیهوده است
و حال اهل قبور همچنین است قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی
منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی پس مرده و خوابیده در
هیچ موت یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم باز گردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم باز گردیدن است و در مرده بودن یکسان اند قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیاتی و موتی نیست و قال الله تعالی انک لا تسمع
الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و این آیت که نص صریح است در عدم ادراک و سماع موتی قال
رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال جواب از مومن می گویند بخواب
مثل خوابیدن عروس انتهی ملخصا در رد استحیات بیان کرده ایم که این آیات و احادیث همین
متمسک معتزله اند درین باب و جواب آن با تنبیه بر مناسبی اغلاط و تعصبات بجا ذکر نموده ام
تکمیلا للالزام چیزی از کلام شاه عبدالعزیز صاحب مذکور می گردد سوال چه میفرمایند علماء دین اینکه
انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که زائران قبر خود را بشناسد و سلام ایشان
شنود جواب انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و برین معنی شرع شریف و قواعد
فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است تفصیل آن
دفتری طویل می خواهد در کتاب شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب

حدیث ابدیه و اثبات عذاب القبر کتب کلامیه از مباحث ممهده است حتی که بعضی از
اهل کلام منکران را تکفیر کرده اند و عذاب و تنعم بغیر ادراک شعور نمی تواند شد و نیز از احادیث
صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر موتی و هم کلامی با ایشان که انتم سلفنا و نحن بالاثر
و انا ان شاء الله بکم لاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آن حضرت صلی الله
علیه و سلم با کفار که در بئر کشته شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا عمر
عرض کردند یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم ولکن لا
یجیبون و در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خبر و فرحت و استبشار ثابت
است و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار
شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست و اما قواعد فلسفی پس ابقای
روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک او و لذات روحانی و آلام روحانی را مجمع علیه
فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما
در تحلل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور
او چه قسم تاثیر تواند کرد و در تفسیر عزیزی در ذیل آیه و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
نوشته چون آدمی میرد روح او از بدن او جدا می شود پس موت بمعنی عدم حس و حرکت

وادراک وشعور جسد را بجدائی روح رو میدهد و روح را اصلا تغیری نمی شود چنانچه حالا
قوی بود حالا هم هست و شعوریکه وادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر
الی آخر ما قال پس ابن الحاج را مطلق خواه روح شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر
و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت انتهی و هم ازینجا است حیات شهید بمعنی تعلق او را
است با بدان برای استیفای لذائذ که موقوف بر آلات بدنی است نه بقای روح با ادراک
و شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه ویکون الرسول علیکم شهیدا نوشته که در
روایات آمده که هر نبی را بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلان
چنان تا روز قیامت ادای شهادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این را
از بیخ بر می کند چه دران نوشته که منکرین مجازات قبر تمسک میکنند بآیه لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتی می بود البته موتی هم عقب وی می بود انتهی ببینید که
منکرین مجازات قبر بآیه کریمه بهمچه استدلال کرده اند بعینه بهمان آیه بار دوم بهمان معنی مولوی
عبد الحی هم بر مدعا استدلال نمود بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر احیا
و اماته حقیقه نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقی پیدا می شود که تغذیه و تنمیه
بدن همراه آن نمی باشد تا بمعنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلق بسبب تعلق عاشق
بمعشوق یا مالک بملوک یا صاحب خانه بخانه که الم تعذیب و تنعیم بآن رسانده شود و این هم

هم در صورتی است که آن بدن قایم باشد و مدفون والا عذاب و نعمت روح را که نفس مجردات
و بدن حقیقی او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق می کنند بدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
از اجزای جمادات بهیئتی و شکلی که بیننده را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود
الی ان قال و از آنکه در عرف تعلق روح را با بدن مطلقا ازین نوع باشد یا ازان نوع حیات می گویند
در بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت ما بین النفختین
موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الایة هم در صورتیست که از موته اولی بکفر و موت مراد
و محتمل است که مراد از موته اولی جنس موت باشد که سابق از زندگی است خواه یکبار باشد خواه دوبار
پس درین صورت تمسک ایشان از اصل باطل باشد باز بعد نقل استدلال منکرین که سوال و جواب و تنعم
و لذت و علم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات با فساد بنیه و بطلان مزاج ممکن نیست پس
این امور میت را ممکن نیست نوشته جوابش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فساد بنیه
و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح اری روح را برای تالم و تلذذ جسمانی و اعمال
حواس تعلقی به بدن خودمش یا بیدن دیگر مثالی مدار تعلق تدبیر و تصرف بی تعدیه و تسمیه ضرورانیها
حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از وجدا می شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقاء مشروط باشد بوجود قوای نباتی و مزاج لازم می آید
که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غضب و دفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

مثل حال ملائکه است که بتوسط شکلی و بدنی کار می کنند و مصدر افعال حیوانی و نفسانی می گردد
بے آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم و تعذیب نیست
و ارواح را بحسب اعمال بکسوه تنعیم و تعذیب خواهد بود انتهی ملخصا و در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته
فاقبره نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او با دود آتش
آمیزش نموده مشابهت تمام با شیاطین و جنیان پیدا کنند و از ینست که اکثر ارواح کفار که
سوخته می شوند بعد از موت حکم شیاطین می گیرند و به آدمیان می چسپند و ایذا میرسانند انتهی
و در شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمانست و پایین آن سدرة المنتهی و بالای آن متصل
پایه عرش مجید و ارواح نیکان بعد از قبض در انجا می باشند و مقربان یعنی انبیا و اولیا در
مستقر می باشند و عوام صلحا را بعد از نوسانیدن و رسیدن نامهای اعمال برحسب مراتب در آسمان
دنیا یا درمیان آسمان زمین یا در چاه زمزم قرار میدهند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد که بسبب
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس می شوند زیرا که روح را قرب و بعد
مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستاره های هفت
آسمان را درون چاه می تواند دید انتهی و در تفسیر سوره طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست
و شعور و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست انتهی ملخصا مولوی اسمعیل در تقویة الایمان آیه کریمه ومن
اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون را در تقریر

منع استعانت و آیه کریمه الهم ایدی یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها وغیره را برارواح کاملین فرود آوردن
سرگرم هربان سرایتها اگر دیده حالش اینست که این آیات در معارضه انکسان وارد اند که احجار را
معبود ذاتها و معبودات باعیانها میدانستند شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته والمشرکون
وافقوا المسلمین فی تدبیر الامور العظام وفیما ابرم وجزم ولم یترک لغیره خیرة ولم یوافقوهم فی سائر الامور
وذهبوا الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله وتقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا العبادة من
سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه خلعة الملک ویفوض الیه تدبیر بلد
من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد وقالوا لا تقبل عبادة الله الا مضمومة بعبادتهم
بل الحق فی غایة التعالی فلا تفید عبادته تقربا منه بل لا بد من عبادة هولاء لیقربوا الی الله زلفی وقالوا
هولاء یسمعون ویبصرون ویشفعون لعبادهم ویدبرون امورهم وینصرونهم فنحتوا علی اسمائهم احجارا و
جعلوها قبلة عند توجههم الی هولاء فخلف من بعدهم خلف فلم یفطنوا للفرق بین الاصنام وبین
من هو علی صورته فظنوها معبودات باعیانها ولذلک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم
والملک له خاصة وتارة به بیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها ام لهم ایدی یبطشون بها ام لهم
اعین یبصرون بها ام لهم اذان یسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات برارواح کاملہ تحریفی بیش
نیست حال ارواح اندکی ازانچه شاه ولی الله در حجه بالغه نوشته باید شنید اعلم انه قد استفاض
من الشرع ان لله تعالی عبادا هم افاضل الملائکة ویقربوا الحضرة لا یزالون یدعون لمن اصلح

نفسه ونديها وسعى في اصلاح الناس فيكون دعاؤهم ذلك سببا لنزول البركات عليهم ويلعنون من
عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة وندامة في نفس العامل والهامات في صدور
الملأ السافل ان يبغضوه المسئ ويسيئوا اليه اما في الدنيا واما حين يخفف عنه جلابيب بدنه بالموت
الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون
اسبابا لحدوث خواطر الخير فيهم لوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله وحيث شاء
يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندي الاعلى والملأ الاعلى وان ارواح افاضل الآدميين يدخلون
فيهم ويلحقون بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي
وادخلي جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة مع
الملائكة بجناحين انتهى ثم در اين كتابت واذا مات الانسان كان لنسمته تارة اخرى فيتشى
فيض الروح الالهي فيها قوة فيما بقي من الحس المشترك تكفي كفاية السمع والبصر والكلام بمدد من عالم المثال
انتهى وهم در اين كتابت فاذا مات انقطعت العلاقات ورجع الى مزاجه فلحق بالملائكة وصار منهم والهم
كالهامهم وسعى فيما يسعون وربما اشتغل بعضهم باعلاء كلمة الله ونصر حزب الله وربما كان لهم لمة خير
ببني آدم وربما اشتهى بعضهم الى الصورة الجسدية اشتياقا شديدا ناشئا من اصل جبلته فقوي ذلك
بابا من المثال واختلطت بقوة منه بالنسمة الهوائية وصار كالجسد النوراني وربما اشتاق بعض
الى مطعوم ونحوه فابد فيما اشتهى قضاء لشهوتها وهم در اين كتابت الملكية والنفوس المجوزه

المواني

ذلک بالجمله تمام فرق امت اجابت بر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسلک حق آنست که سلف
صالح برعایت شرائط فهم کتاب وسنت ومراعات طرق تطبیق ودرجات تحقیق واحاطه باطراف
وجوانب ونظر بر احوال وفروع با اتفاق اهل حل وعقد بر امری اجماع نموده وبتلاحق افکار
وتطابق اعصار مذهب جماعت قرار یافته وسواد اعظم ائمه مرحومه عبارت ازانست باتباع
آن باید ید الجماعت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی
معلوم است امام احمد وغیره از عائشه رض هم ان حدیث روایت کرده اند ازانجا صاف ظاهر
می شود که چون حضرت صدیقه دران قصه موجود نبود دراول استماع استبعادی که بنظر سرسری
بر الفاظ قران بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد
آنرا خود روایت فرمود وبه تامل استبعاد مخالفت قران برخاست چه خوانند گفته مخالفین ازانکه معتزله
وغیره منکرین رویت تشبث می کنند بقول حضرت عائشه رض واستدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هر دو ماجرا علمای اهل سنت در هر دو مقام جواب داده اند
که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی هم استدلال نموده اند بقول حضرت عائشه رضی الله عنها
الحاصل در کتب اخبار هرگونه روایات موجود فا هستند ومعتمد همان قول است که بعد تحقیق وتطبیق وتنقید و
تنقیح مقبول سواد اعظم گردیده واز اهم مهمات دین جدید بحث شفاعت است ومخالفت با اهل
سنت وجماعت درمانده وگفته آنکه مذهب اهل سنت نیست که شفاعت روز قیامت حق ا

باین آیت استدلال فرموده و رد کرده حدیث ما انتم باسمع را جواب تفصیلی از این ایرادات
در تحقیقات بیان نموده ایم اشارتیکه برفع و ابهام کنایت کند تعلم می آید حمل شده لا تنکر
التفاسیر لا تقربوا الصلوة مناسب نیست تمام آیه را نخوانند و قصد فهمیدن تا خیر استشهاد بالی
نمی آید الله تعالی می فرماید انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
اسماعیکه آن را نفی فرموده از موتی حصر فرمودن اسماع را در مؤمنین یعنی کافرین موتی از اسماعیکه
بی بهره اند آن اسماع مخصوص است بمؤمنین پس اینجا خیال عدم سماع موتی بستن و عدم انکار را نقل
سماع چیزی دیگر و نفی اسماع چیزی دیگر را انکار کلام آن حضرت نمی شنیده حال شده دوم اگر حضرت
عایشه رضی الله عنها دران مقام حاضر نبود صرف استبعاد عقل آن صدیقه را در حسب مثل قال
کر حاضر واقعه و بگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از نا واقفی است رجوع باصول
تمام اهل اهوا استدلال می کنند بقرآن و حدیث مگر از شرایط فهم هر دو بی بهره اند از جای یک کلام را
گرفته بر محل غیر مراد مسوق له الکلام راست نموده از اطراف و جوانب چشم پوشیده خفطات
و خیانت عنک اختیار خوارج در تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روای خود را اساس
مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله و حدیث القاتل و المقتول کلاهما فی النار معتزله و روافض
در وجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه جسم
برای خدا تعالی ثابت می کنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم و امثال

در تقویة الایمان این مضمون را بعبارتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرابادی جزاه الله خیرا آنرا الفاظ چنانچه باید و شاید بشافه اش رد فرموده ساکت و
عاجز نمودند الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردیده که هرکه بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعه
شکی و ریبی در دل باقی نمی ماند و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل دو جمله
کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا یوما لاتجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که
ادا نخواهد کرد هیچ نفس که بمرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن نفس یعنی
از جانب هیچ نفس که فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود را منسوب باو ساخته چون ترک شکر کرده باشد
و کفر ورزیده شیئا یعنی چیزی را از حقوق شکر که بر ذمه او واجب الادا است زیرا که در انوقت دادن شکر خود
دیگری را ممکن نیست ولا یقبل منها شفاعة یعنی و قبول کرده نخواهد شد از ان نفس مقربه که شکر گذار است شفاعتی در
حق آن نفس تقصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر ورزیده ولا یوخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
از ان نفس شکر گذار فدیه یا بدل مالی که در عوض نفس کافر بدهد اگر بالفرض او را بهم رسد ولا هم ینصرون
یعنی و نه این تقصیر کنندگان را در شکر مددگاری خواهد بود که بزور و غلبه از ایشان عذاب را دفع کند و طریق
دفع عذاب در دنیا منحصر درهمین چهار چیز است یا بقهر و غلبه است و آنرا نصرت گویند و یا بدون قهر و غلبه
است و آن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی خلاص کند و آن شفاعت است یا بدادن چیزی و آن
نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که بر ذمه او واجب بود مثل ادای قرض و تاوان و مصادره یا

براون عوض او ست الخ ازینجا غلط فهمی صاحب تقویة الایمان ثابت شد که صورت علاوه وجود وقسم
شفاعت است در قسم آن که از نفس آیه مستفاد و اصل معنی و تصریح فرموده فرع آنکه
اصل مناسب نیست مگر اینجا انقدر اکار نفهم نیست در همان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان
این همه زبان درازیها نموده است ببینید که وما لهم من ظهیر قبل ولا تنفع الشفاعة موجود بلا
ترجمه و فایده که خود با ردو می اورا ون سبی ترکیات مان لینی کو مقابل از قسیم سفارش کا قرار
وا انهم در تقسیم شفاعت آن از اقسام شفاعت نموده داد لیکن بلیه ختم الهی است ورنه گفته اند که علاوه و قهر
با شفاعت چه مناسبت الغرض معنی شفاعت در هر سه قسم یافته نمی شود چه ولیس علیه غرور ازما
وسوم تلبیس وغلط نمایست محض تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر
اذن خواهد شد شفاعت خواهد کرد والا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیه شرطیه صحیح
نه بطریق حملیه بتیه و همین است خروج شان از مذهب اهل سنت وجماعت که در عقاید شان داخل الشفاعة
حق نشان غلط وتغلیط لفظ اذن است که معنی آن نرسیده اند و محصور در مرتبه امکان و حکم ثانی فهمیده اند
حالانکه این معنی بجا با درست نمی آید یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة باذن الله فهزموهم باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تؤمن
الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و هر قطع ماده نزاع و شک و امکان است
بخاطر الناظرین نقل می کنم عبارت تفسیر عزیزی را که او هم بده و اگر حقیقت شفاعت را تحقیق دانم

مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن می شود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال اسا
کاملان انسانیه انبساط پیدا کند و نفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن
کمال او منجبر شود پس مدار این شفاعت بر دو چیز است اول انبساط کمال نفس کامله که روز قیامت
محض بعنایت حق جل و علا موعود است نه بتوسط عمل و کوشش و سعی و تلاش زیرا که
منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نه احاطه آن کمال باتباع خود بوجهی که نقصان نا
آنها را بپوشد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بسط و احاطه و بسی را در شریعت تعبیر باذن و حکم
فرموده اند دوم بودن نفس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت عقاید محال است و این
امر را در شریعت باین عبارت تعبیر فرموده اند که کافر و منافق را شفاعت نیست انتهی فلیدع از
جمله خرافات شان انکار تبرک با آثار صالحین و تعظیم و تکریم آن غلو این طایفه درین باب بکمال
است شیاطین نجدیه که هنگام تغلب از تعدی زبانی تجاوز نموده بدست دراز هم گریبان ایمان
خود ها را چاک کردند حتی که مساجد متبرکه واقع حرمین و مابین حرمین محترمین را باین سبب که از آثار
منسوبه بودند حکم بتخانه داده منهدم کرده بکمال توهین با زمین برابر ساختند و اصل بنای بعضی از آن
مساجد که از عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی از عهد صحابه در اعتقاد تکیه گاه و زیارتگاه
تمام امت مرحومه بوده اند شیاطین نجدیه که قوت نجدیه یافتند از زبان کارستان میگیرند و
آنچه درین باب بر السنه شان جاریست قابل اعاده نیست این مقدمه در تقویت الایمان

موجود و بطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج بیان نیست و قدری از این باب در کتب صحیحه
ثبت و ما در اینجا ذکر می کنیم استفتا از شاه عبد العزیز و بنده صورتی چه میفرمایند علمای دین در
تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک با آثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلا پیغمبری یا پیری
در جائی نماز گذارد یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را در آن بهتر دانستن و
محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن از اشیاء
مستعمل بزرگان را تبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن و غیره را چه حکم است
و آب بقیه وضو و لیس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائی بجائی بردن چه
حکم دارد بینوا توجروا الجواب تبرک با آثار صالحین شعار دین است قدیما و حدیثا و از کتاب و سنت
ثابت انکار آن و کلام در آن غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است یاتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة و در تفاسیر معتبره مرویست
که بود در آن صندوق پاره های الواح و عصای موسی و عمامه هرون و غیره و نزد بنی اسرائیل
و در وقت قتال پیش می کردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا
بر میداشتند بالای سرهای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل قتال می کردند همین که از آن تابوت آواز می آمد
نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
عمالقه را که آن تابوت از ایشان سلب کردند هرگاه بی ادبی کردند تا تابوت الله تعالی

بر ان کفار بلا مسلط نمود هرکه قریب آن تابوت بول و براز می کرد به بواسیر مبتلا می گردید پس کفار
دانستند که این بلا بسبب بے ادبی تابوت است بر گاوان نهاده از نزد خود روانه ساختند تا بگاوان
بمنزل طالوت رسانیدند و در صحیح مسلم از ابن مالک مرویست قال اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان تاتینی وتصلی فی منزلی فاتخذه مصلی قال فاتی
النبی صلی الله علیه وسلم ومن شاء الله من اصحابه فدخل وهو یصلی فی منزلی واصحابه یتحدثون
بینهم الخ و در روایت دیگر مسلم آمده فقال تعال فخط لی مسجدا فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا
اجعل صلوتی فیه متبرکا باثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها ففیه التبرک بآثار
الصالحین در صحیح بخاری در باب الخضاب مرویست که بود نزد ام سلمه رضی الله عنها موی مبارک آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در جلجل از نقره هرگاه میرسید بصحابه رنجی میرفتند نزد ام سلمه رضی الله عنها
وعرض می کردند پس بر می آورد آنرا و حرکت می داد در آب و استشفاء می کردند صحابه بآن و حدیث
طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن آب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود
در مشکوة از نسائی منقول است علی قاری در شرح نوشته وفیه التبرک بفضله صلی الله علیه
وسلم ونقله الی البلاد نظیر ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک
به اهل المدینة ولیوخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء والصلحاء کذلک و همچنان شیخ عبد الحق

در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر از این امور پر اند شفاء قاضی عیاض
و شروح آن و تصانیف سیوطی را باید دید جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق [illegible]
بجز وجه ادا گردیده است نزد فقیر این امر قابل استقصا و اجازت نیست محبت با کسیکه [illegible]
است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منسوبات او می کند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل است
بر عدم محبت با صاحب او و منشا آثار و کاوکاوی که در تنقید روایات و مثبتات اصلیت آثار میکند
خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در علمیات است پس تیره عملیات و در فضائل اعمال
و غیره وسعت است الم یکفک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور آبادی نسبتی و اقل
مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کابس ابن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه
بلحاظ آن گونه مشابهت صورت که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم داشت از تخت خود تا پایه [illegible]
تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانیده خود دور بادب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود و او
مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج نقل
نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین
بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود بشبیه در موضع خاتم نبوت شامه بود بمقدار بیضه الحمام
مشابه خاتم النبوت و کبودی چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم در ورود میفرستادند
بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و ازدحام می نمودند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و مراد

در

بعضے امور خواہد بود الا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در تمام حسن شریک ندارد بلکہ منزہ
عن شریک فی محاسنہ * فجوہر الحسن فیہ غیر منقسم * قرطبی و ابن ہمام وغیرہما از اکابر معتمدین
و ثقاہ مستندین روایت کردہ اند کہ در اطراف قبا آنحضرت بر سنگی نشستہ بودند کہ زن عقیم
استدعا نمود و آنحضرت دعا فرمود کہ عقم او زائل گردید زان بعد این خاصہ فیض جاری گردید
کہ ہر زن عقیم با طہارت با خلاص نیت بران سنگ نشستہ درود بخواند عقم او زائل می گردد و این
معاملہ بتجربہ صحیحہ رسیدہ و مشہور است واللہ اعلم بالصواب انتہی و موی مبارک کہ بخانہ شاہ صاحب
بود زیارت آن باہتمام تمام شد و مولوی اسمعیل صندوق حامل آنرا بر سر خود می آوردند سلسلہ
رسیدنش منتہی است بجواب کما ہو مسطور فی محلہ در تفسیر عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیہم
نوشتہ و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در ہم صحبتان و اولاد و نسل
ایشان و زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاہر میگردد در تفسیر سورہ قدر نوشتہ بالجملہ از
مضمون این سورہ معلوم می شود کہ عبارات و طاعات بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکہ
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل می شود
و در تفسیر طور سینین نوشتہ در حدیث شریف وارد است کہ چون حضرت صفیہ رض زوجہ مطہرہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی
فارغ شدند از ان مسجد بر آمدہ بر کوہ طور زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند

بهشت

و بر کناره آن کوه ایستاده ارشاد کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به
روند و پاره به دوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا بآسمان بردند و آنمکان را
نصاری تعظیم بسیار میکردند و می کنند و بر سر آن کوه بلانه نام فرنگی زنی کنیسه طیار کرده بود
و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام می گفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم
شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و بانی
آن مسجد غازلیست مصطفی مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب الشجر
می گویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس
دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارتگاه است و هر که برای استغفار
گناهان خود در آن مسجد می درآید از همان دروازه می درآید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن
این دروازه موجب پاکی از گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان
یا انبیاء پیشین ایشان بنا بر وحی یا کشف شباهت بدروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده باشند
که در خاصیت مناسبت بباب حطه قریه مذکوره داشته بود انتهی و در همان مقام نوشته فایده
سیوم اینکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم
اهل الصلاح و التقوی خاصیتی پیدا می کنند که در آنها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن
موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد و از همین جا است که این مردوده از ابوسعید

عبادات

حکایت کرده که ما روزی همراه آنجناب علیه السلام شب هنگام در غزوه یا سفر میرفتیم چون
آخر شب شد در پشته کوهی گذشتیم که آنرا دار الحنظل میگفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل هذه
الثنیة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة یغفر لکم خطایاکم
دالو بکر ابن شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما مثلنا فی هذه الامة
کسفینة نوح و کباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال ما ائمه اهل بیت نبوی که قیم خاندان نبوت و حامل
اسرار ولایت و معرفت اند درین امت مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان
نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین امت وابسته و منتهی باین
بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت باهل
خاندان علیهم الرحمه میرسد انتهی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام
را مصلی که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داد و برد و قدم
مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نماز گاه که بعد از طواف خانه کعبه دو
رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا امامت حضرت ابراهیم
تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان حج داده بود
پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شروع عبادت خدا بجا آوردن گویا
نزد ایشان حاضر شدنست و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام

است چون حضرت ابراهیم بر سنگ ایستاده بنای عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی
عمارت بلند می شد تا از تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو انگشتان
و هر دو قدم حضرت ابراهیم در آن سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از قتاده مرویست که قبل از
اسلام عادت بود که مقام ابراهیم را کسی دست بساید و مسح کند درین امت این امر ایجاد شد
و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر هر دو پاشنه حضرت
ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر
بخوبی ظاهر نیست و ابن ابی شیبه از عبد الله بن الزبیر نیز نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام
ابراهیم را مسح می کنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ نفرموده بلکه حکم او بدین است
که متصل او نماز گذارید انتهی و هم درانست مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب نزدیک
متصل آن سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نماز گذارنده بمنزله مقتدی باید گذارد
و قریب مکان را آن مکان گفتن مجازیست متعارف قریب بحقیقت پس بنا بر این آیه معلوم
است هرچند اصل این نماز واجب است بر مذهب امام اعظم و عند امام شافعی در قول یکی سنت
دوم فرض لیکن گذاردن این نماز با این صفت که عقب آن سنگ باشد بالاجماع مستحب است
استحباب هم که حتی المقدور از دست نباید داد انتهی و هم درآن تفسیر است بالجمله صفا و مروه را
از شعائر الله بودن محض ببرکت حضرت هاجر حاصل گشت که سعی نماید بحضرت حق

جل و علا در میان همین دو کوه با شکوه در حق ایشان جلوه گر شده و حل مشکل ایشان فرمود
و از آن باز معنی شعائر الله بودن هر دو کوه بمنزله ظهور ذاتی آنها گشته انتهی می گوید فقیر
حقیر که از آثار شریفه و تبرکات منیفه آنچه از سلطان اعظام و اکرام در اوهام این ایام نهایت مستبعد
باشد آنرا که در مساکینم و نقل می نمایم حال و قال اهل کمال در تکریم و تبجیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طیار می سازند قسطلانی در مواهب
نوشته و قد ذکر ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعله الکریمة علیه افضل الصلوة والتسلیم فی جزء
مفرد رویته قراءة و سماعا و کذا افرده بالتالیف ابو اسحاق ابراهیم بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من
اهل المرتبة بالاندلس و کذا غیرهما و لم اثبتها ههنا اتکالا علی شهرتها و صعوبة ضبط التسطیر الا
حاذق و من بعض ما ذکر من فضلها و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید و کان شیخا
صالحا و ربما قال حذوت هذا المثال لبعض الطلبة فجاءنی یوما فقال لی رایت البارحة من برکة
صاحب هذا النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع الوجع وقلت
اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل فما اصاب زوجتی من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی للحین و
قال ابو اسحق قال ابو القاسم بن محمد و مما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة و غلبة العداة و حرز من کل شیطان مارد و عین کل حاسد و ان امسکته
المراة الحامل بیمینها و قد اشتد علیها الطلق تیسر امرها بحول الله و قوته و لله در ابی الیمان

بن عساکر حیث قال ودرینجا قصیده در مدح وشوق مثال نعل نموده یک شعر ازان اینست

شعر باشد نعل المصطفی روحی الفداء * لحکلک اسمی الشریف العالی * وباز نوشته

وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة لذکرها ابو اسحق ابن الحاج و قصیده درینجا

نوشته بعد ازان نوشته ولابی بکر احمد بن الامام ابی محمد عبد الله بن حسین القرطبی درینجا قصیده

نقل نموده اولش اینست بیت شفاء للذی سقم رجاء لبائس * امان لذی خوف کذا

یجب الفضل * حافظ علامه احمد المقری التلمسانی درین خصوص کتابی دارد مبسوط مسمی به

فتح المتعال فی مدح النعال مرتب بر فاتحه و چهار باب و خاتمه فاتحه در تحقیق معنی لغوی نعل و تمثال

وقبال وشسع و فوائد و موارد مناسب آن باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق نعال

شریفه وارد باب ثانی در صفت مثال عظیم البرکات جسیم المنافع باب سوم در ذکر قصائد و مقطعات

ائمه اعلام متقدمین و متاخرین که در باب مثال معظم و شبه مکرم بسلک نظم آمده و درین باب صد و

سی نظم بر ترتیب حروف تهجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص و منافع مجربه مثال

منقوله از ثقات مستندین و اثبات معتمدین که شک را در صدق اخبار شان گذری نیست

و نه سوی شان کسی را بجز تکریم و تعظیم نظری خاتمه در خلاصه انچه متعلق است بنعل و مثال

ومزایا انسب [illegible]

ذکر می‌کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن الابار
و ابو عبد الله ابن رشید فهری و ابو عبد الله محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبد الله بن المرزوق
التلمسانی و ابن البراز التونسی و ابو اسحق ابراهیم بن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل
مراکشی و حافظ ابن عساکر و مدر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف
تتائی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سند می‌نویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن
برا تونسی از شیخ خود ابن الحیا از فقیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابوبکر ابن العربی
و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی بن عبد السلام
لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ در مصر لفظا گفت که گفت مرا محمد بن
حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث
کرد مرا ابراهیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسمعیل
بن عبد الله از پدر خود عبد الله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعل
مبارک کشیده شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل ابن ابی
اویس حکم کرد پدر من نقاشش را پس کشید آنرا بر مثال نعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بعین طور سلاسل متعدده نسبت سند و اجازت ذکر کرده است و تبجیل و تکریم جماعت عظیم
توسل بان در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات ببرکت آن مثال

کردم بکثرہ نقل بودہ است بخوف طول از تفصیل آن درگذشتم ہر کسیکہ خواہد بآن رجوع نماید
و جزوی مختصری در فارسی فقیر ہم نوشتہ است مشتہر شد فلینظر الیہ فایدہ از جملہ عقاید
و عمدہ مفاسد نجدیہ اینکہ اگر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبرات مثلا و ذبح کردہ شود
بنام خدا ذبیحہ حرام است و ذابح زید کو ذابح غیر نام نہنیدہ باشد در تقویۃ الایمان نوشتہ قال
اللہ تعالی او فسقا اہل لغیر اللہ بہ ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نی سورہ انعام مین یا گناہ کی چیز کہ
مشہور کی گئی ہو اللہ کی سوا کسی اور کی کرکے فایدہ یعنی جیسا سور اور لہو ہو اور مردار ناپاک
ہی اور حرام مین لیا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہی اور حرام ہی کہ خود گناہ کی صورت بن گئی ہی
کہ اللہ کی سوا اور کسی کا ٹھہرایا اس آیت سی معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کی نام کا ٹھہرایا ہی
بدائی اور وہ جانور حرام ہی اور ناپاک ہی اس آیت مین کچھ اس بات کا ذکر نہیں کہ اس
جانور کے ذبح کرنیکی وقت کسی مخلوق کا نام لیجی تب حرام ہو بلکہ اتنی ہی بات کا ذکر ہی
کہ کسی مخلوق کے نام پر جہان جانور مشہور کیا گیا کہ یہ گای سید احمد کبیر کی ہی یہ بکرا
شیخ سدو کا ہی وہ حرام ہو جاتا ہی پھر کوئی جانور ہو مرغی ہو یا اونٹ ہو کسی مخلوق کی
کی نام کا کی دیکھی ولی کا یا نبی کا باپ کا یا دادی کا یا پیر کا وہ سب حرام ہی اور ناپاک
ہی اور کرنے والے پر شرک ثابت ہوتا ہی در عرب
مخالفین جواب را اہل بودہ است بدلایل نہ بیر در زمین چندان نیست

بر ذکر ان الفامیرود سوال بر جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم ومن بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز وجل و گوشت آن بجهت خوراک
بجماعت مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا الجواب حرام است بدلیل آیه شریف
وما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و بشهرت داده شد
درحق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روحی خبیث خواه
جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیراکه چون بشهرت داده شد که این جانور برای
فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بان غیر گشته
وخبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمی شود مانند
سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبح شوند حلال نمی گردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف
لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آنوقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس در
عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الٰهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین
متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری می گوید اجمع العلماء
لوان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد

در تفسیر رحمانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تحریمه انتهی الحاصل
در تمام تفاسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر بیضاوی وتفسیر
احمدی وآن هر دو قابل اعتبار نیستند وبدلیل حدیث صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله
نووی در شرح صحیح مسلم نوشته وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما ذبح عند
استقبال السلطان تقربا الی غیر الله افتی اهل بخارا بتحریمه لانه اهل به لغیر الله تعالی
ونیز در حدیث نهی از ذبائح الجن وارد است ودر کتب فقه هم مثل اشباه ونظائر وغیره
موجود واین ذبیحه هم در حکم ذبائح جن است ونیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس وبدلیل اقوال فقها فی الدر المختار ذبح
لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی
ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام
الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة
او للذابح وان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فتحرم وهل یکفر فیه
قولان بزازیه وشرح وهبانیه ودر اشباه وغیره هم این مسئله مذکور است فقط اینست فهم
ازال طغرے قول او بالله التوفیق قوله انتهی ملخص التفسیر العزیزی بے شک صحیح آنچه نوشته

ملخص تفسیر عزیزی است این قدر خود راست اما آنچه بعد ازان نوشته که بعینه مضمون
جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی کہ بینندگان بر غلطی این مقام
مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این مکاتبه و مکالمه درین
خصوص جاری ماند هم صاحب تفسیر چند نوبت بتحریر پرداخته از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده
رجوع فرمود و این امر را منقصت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت است
عصمت از خطا خاصه انبیا است و مذموم اصرار بر خطا است و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم
و مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل هم بتحریر رسایل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و بوقت
رسم نام الله تعالی برو گرفته ذبح سازند و آن مذبوح را برای جمعی که معتقد او بند صرف سازند حتی
در تفسیر آیات کلام مجید بر آنچه در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کردند و در آیات کریمه در مقام
لفظا واقع شده است قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که در
زمان ما و پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده میخواهیم که حکم شرعی او بدانیم بتجسس کرده
روایات فقها را که باحث اند از حلت و حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته
درین استفتا سه مضمون است اول حلت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض و تغلیط تفسیر اهل
به لغیر الله که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبد العزیز

بحرمت آن وازین مرتبه مطلب مطلب سیوم قابل آن نیست که اهل علم بعرض بیان آن نمایند بلکه [illegible]
او واقع بالجنایه شنیعه اعراض از آن فرمایند ومطلب دوم اگرچه واجب التحقیق نیست لیکن فهم آن
مخصوص بدانشمندان است مطلب اول را العزیزی تقریر باید کرد که عام وخاص دریافت نمایند
فیه جای استبعاد درین زمانه ودیدن باید صورتهاست که برای بزرگان می کنند پس باید دانست که
مقصود درین صورت گوشت می بود چنانچه در فاتحه دستور است که جانور برای گوشت ذبح می کنند
وطعام آن پخته می خورانند وثواب آن طعام بروح میت میرسانند نه بقصد [illegible] حیوان بذبح حلال
است پس گوشت آن حلال نیست ودیگر نذر مقرر کنند پس بعدم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال
یا نیست آنکه مثلا اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من برآید بمقدار [illegible] حضرت سید احمد کبیر
وا[illegible] بقصد طعام نیاز ایشان [illegible] اگرچه درین نذر گفتگو است لیکن طعام حلال است وهمچنین
گوشت مثلا اگر شخصی بگوید که وزن گوشت نذر حضرت سید احمد کبیر بعد برآمدن حاجت خود
خواهم خورانید گوشت حلال است واگر می گوید که گوشت گاو خواهم خورانید نیز درست است واگر بعض
قصد گاو نذر کنند نیز روا است چرا که مقصدش گوشت است وپس تخصیص اگر گاو زنده باشد
کسی را نیز بطوریکه نقد میدهد نیز روا است گوشت آن حلال است غرض از گاو [illegible] نیست واگر
مقصود ذبح جز [illegible] میت بود پس یا ایصال ثواب [illegible] بذبح نسوی میت بود فی النذر
فیه نذر اولیا [illegible] من [illegible] باشد [illegible]

لفظ نذر کنند خللی دران نیست باید نظر بر آنکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است که مخصوص
بخدا است باید که شاید از ممنوعات شرعیه دران باشد و ادنی آن ترک اولی است اما حرام
نتوان گفت تشبه مسلمانان که بجای اسلمنا صبأنا گفته شاید آنست و چون که آن مسلمانان در ملک
حرب و جاهلیت بودند معذور شدند و اگر از الفاظ مشترکه که بسبب احتمال عرف ایشان را اشتراک
پیدا کرده گفته آید باکی نیست و ایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود
او را ذبح کرده و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست در این مسئله
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید و اگر منت کند که اگر بشرط بر آمدن حاجت خود گاو دو ساله و
غیره را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است آن نذر بطریق حسن است هیچ خللی نیست و
اگر هیچ است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید همین صورت مراد مولانا محمد حسین است که در استفتا
نوشته است و همین صورت با صورت تحریر نوشته شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است
و ایضا فیه دوم ملک کردن جانوران الهی چنانچه بجا رسند و ان حکم این قسم آنست که حلال است
مگر آنکه فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند با جانش و ذبحش سر و کاری ندارند
انتهی و صاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاوی و غیره من التفاسیر
انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین
فی ذلک الزمان ولذا لم یتعرض الی التفاسیر القدیمه من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه و بین ما قصد

یذبح التقرب الی غیر الله تعالی انتهی و در جواب ثانی نوشته لاشک فی وقوع الاختلاف
فی حال هذه الذبیحة وتعارض الادلة ومتی کان کذلک کان محلا للشبهة انتهی بالجمله هرگاه
خود صاحب تفسیر عزیزی واضح جواب این بزرگوار را اعتراف باشد بمخالفت قدما مفسرین
پس دیگر ادعای مطابقت و موافقت تفسیر عزیزی با تفاسیر قدیمه بسیار مشکل است
سست و گواه چیست و چونکه مجیب نام تفسیر رحمانی و نیشاپوری و بغوی یاد کرده است عبارات
آن کتب نقل نمی نماید تا شبهه بالکلیه مرتفع گردد ظاهر که مجیب خود نظر بر این کتب نینداخته
به تغلیط دیگران در مغالطه افتاده است از رحمانی و نیشاپوری که یک فقره هم نقل ننموده
قطع نظر از آنکه مفید مدعا باشد یا نه از بغوی که آن هم درست نیست از عبارت تفسیر
که نقل نموده صاف ظاهر که حرام ذکر اسم غیر الله است اعم از آنکه اسم الله با او ذکر کرده شود یا نه
پس تائید تفسیر عزیزی یا تائید جواب مجیب از کدام لفظ آن عبارت فهمیده شد و بغوی نوشته
ما اهل به لغیر الله ای ما ذبح للاصنام والطواغیت واصل الاهلال رفع الصوت وکانوا اذا
ذبحوا لالهتهم یرفعون اصواتهم بذکرها فجری ذلک من امرهم حتی قیل لکل ذابح وان لم یجهر بالتسمیة
مهل قال الربیع بن انس وغیره وما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله انتهی و عبارت تفسیر
نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هر چند از نفس عبارت مذکوره هم هیچگونه
تائید دعوی صاحب عزیزی ظاهر نیست و علی هذا القیاس آوردن مجیب آن عبارات

در جواب ثانیاً چونکه از مطالعه اول و آخر عبارت مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن
ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغیر الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی واهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة وبعد
عبارت مذکوره نوشته ویستثنی مما اهل به لغیر الله ذبائح اهل الکتاب اذا سمی علیها باسم المسیح
علی الاطلاق قوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم ولان النصرانی اذا سمی الله تعالی
فانما یرید به المسیح وهو مذهب عطاء ومکحول والحسن والشعبی وسعید بن المسیب وقال مالک والشافعی
وابو حنیفة واصحابه اذا ذبحوا علی اسم المسیح فقد اهلوا به لغیر الله فوجب ان یحرم واذا ذبحوا
علی اسم الله فظاهر اللفظ یقتضی الحل ولا عبرة بغیر اللفظ وعن علی علیه السلام اذا سمعتم الیهود
والنصاری یهلون لغیر الله فلا تاکلوا واذا لم تسمعوهم فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو یعلم
ما یقولون انتهی مخفی که در نقل عبارت نیشاپوری بزرگ کار آمده اگر عمداً است محل تاسف است
که بجای قال لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است
والله اعلم بحقیقة الحال قوله دران هردو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار و بی اعتباری
صرف وابسته بحکم مجیب نیست وجوه انکار امد وتصریحات ثقات و عدول مبنا بد تحقیق یا تابع
هوای نفسانی ودواعیه شهوانی مقبول را مردود ومردود را مقبول نوشتن برخیزد ز درگاه
انغماض است قول نووی در شرح صحیح مسلم نوشته الخ مجیب ظاهر الدین نقل هم از استحسان

صاحب تفسیر برداشته است که صاحب الکفایه یک فقره بحذف اول و آخر مغالطه رونق داد
و تمام عبارت نووی اینست اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن
ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او عیسی او للکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام ولا تحل ذبیحته
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد
مع ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة له کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک
مسلما صار مرتدا بالذبح وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال
السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا
لقدومه فهو کذبح العقیقة لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب التحریم انتهی نووی اول در معنی صحیح
صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبیحه حرام می شود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است
و مغالطه باسم نقل نموده بقول رافعی رد کرد بر نقل همان فقره مردود که الکفایه رفت قوله و نیز در حدیث
نهی از ذبایح الجن الخ از اشباه نظائر صاف ظاهر که مراد از ذبایح ذبیحه جن است یعنی جانوری
که جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط
و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست
لا تذکروا الله عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در مهمات
حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی یروی مرفوعا لا تذکرونی عند تسمیة الطعام

وعند الذبح وعند العطاس فلا يصح فانه من حديث سليمان بن عيسى البجزي وهو متهم بوضع الحديث وفيه
ايضا عبد الرحيم العمي وهو ايضا ضعيف قوله في الدر المختار الخ آوردن اين روايات درين محل محض بيجا و
اصلا مناسبتی بما نحن فيه ندارد دعوی مجيب اينكه جانور از تشهير براى غير خدا حرام مى شود و مدلول
اين همه روايات آنكه از ذبح براى غير خدا حرام مى شود فاين هذا من ذاك اهلال را تفسير نموده به تشهير بلكه
تكبير دارند از حمل اين بر ذبح پس سند را با دعوى مباينتى است تامه على طريقتهم وكلام در روايت
در المختار و بحث در معنى آن طويل است بسبب عدم ضرورت درين مقام از تعرض بدان اعراض
نموده شد بايد دانست كه جانور حلال از آواز برآورده شدن و شهرة داده شدن در حق او كه براى
بت است اصلا حرام نمى گردد اول كه نذر از بحائر و سوائب و وصائل و غيرها درين باب چه جواب بود
در شرع بر تحريم اين نكير وارد گرديده نووى در شرح حديث مسلم كل مال نحلته عبدا حلال نوشته
المراد انكار ما حرموا على انفسهم من السائبة والوصيلة والبحيرة والحام وانها لم تصر حراما بتحريمهم وكل ما
ملكه العبد فهو حلال حتى يتعلق به حق ثانيا در باب بحائر يعنى گاوان هنود كه بنام بتان مقرر كرده
ميگذارند و مطلق العنان ميسازند و دست از تملك باز ميدارند مابين فقها بحثها جارى گرديده
درين خصوص كه آنرا مخفى گرفته ذبح نمودن و خوردن جائز است يا نه اكثرے بايں وجه كه مالك دست
از تملك باز داشته واجرى بدر ساخته در حكم جانور صحرائى است واسمال او و ابقاى علامة شرك
و ذبح او افنای علامة شرك است و خصومت مشركين بر رويت اطلاع نه از قسم دعاوى
بجا

مال است بلکه از باب علامت ملت و استعلای دین است جایز داشته اند و بعضی گفته اند اگر ادا
قیمت به مالکش نماید که در حکم مغصوب است در فواید برهانی بتفصیل مذکور است و مولوی اسمعیل
در جواب رد عبدالحکیم لکهنوی بر استفتای شاه عبدالعزیز صاحب بحلت نجار هندوان مقرر کرده ا
چنانچه اشارتی بآن سابق گذشت تمام کتب فقه مملو اند ازینکه جانور را که برای بتان است مسلم
ذبح کند حلال است اکل آن و در فتاوی عالمگیری می نویسد مسلم ذبح شاة المجوسی لبیت نارهم
او الکافر لآلهتهم توکل لانه سمی الله تعالی و یکره للمسلم کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی و
در فواید برهانی نوشته مجوسی گاوی بمسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام
خدا ذبح کرد گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقه زاد المعاد و هدایه و غیره کتب فقه با اتفاق
بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این را از فلان نیست و آن ب
خاص است باتفاق فقها و مفسرین و اجماع سلف صالحین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح موجب
حرمت است و لیس حجة در عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته انا
ان الآیة مجملة لا یدری ما یرید بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول اجمع السلف علی ان
المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی
و ابداعیست در دین اصل مسئله اینست که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد
بنام آن غیر اینست حرام و داخل ما اهل به لغیر الله یا بنام خدا و نام غیر خدا ذبح کرده شد اگر

ذکر نام غیر خدا موصول است بوجه عطف و شرکت آن هم حرام و داخل ما اهل به لغیر الله و همین دو صورت
است مراد از ما اهل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین و عامه مفسرین و لیس حالا فواید قیود صورت ثانیه باید
اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا ذکر کرد یعنی قبل تسمیه و قبل غلطانیدن ذبیحه بر زمین یا بعد ذبح نیست حرام
و نه داخل در ما اهل به لغیر الله و نه مکروه و اگر ذکر کرد نام غیر را موصول بی عطف هم داخل ما اهل به لغیر الله
نیست و نه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه و اگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله و
صلی الله تعالی علی محمد فیه تفصیل عینی در حاشیه هدایه نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد
یحل و الاولی ان لا یقول و لو قال بسم الله و صلی الله علی محمد مع الواو یحل اکله و لو قال بسم الله و باسم فلان
لا یحل بحر المحتار و هم در ان مذکور و فی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح و قال بسم الله و باسم فلان
قال سمعت محمد بن سلمة قال سمعت ابراهیم بن یوسف یقول یصیر میتة و قال محمد بن سلمة لا یصیر میتة لانه
لو صار میتة صار الرجل کافرا و فی مبسوط شیخ الاسلام و لو قال بسم الله و الله اکبر و صلی الله علی محمد
ان اراد بذکر محمد الاشتراک فی التسمیة لا یحل و ان اراد التبرک دون الاشتراک یحل در کفایه از امام
تمرتاشی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو ان خفضه لا یحل لانه یصیر ذابحا بهما و ان رفعه
یحل لانه کلام مبتدا و ان نصبه اختلفوا فیه و علی هذا القیاس لو سمی آخر مع اسم الله تعالی و در کنز
نوشته و حرم المذبوح ان عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان او باسم الله و محمد
رسول الله بالجر و انما یحرم لانه اهل به لغیر الله کذا فی الهدایه و فی الروضة ان قال بسم الله و محمد

ورسول الله بالرفع كانت اضحية واما اذا قال ومحمدا بالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية بلا الفرقان
بين الجر والرفع اذا كان لا يحسن النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يحل [illegible]
الله
يكون ميتة وقال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال بسم الله واسم
ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد الشركة مع اسم الله تعالى
لا تحل الذبيحة در عالمگیری نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم الاشتراك في التسمية لا يحل
وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوی قاضیخان
نوشته رجل ضحى وذبح فقال بسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابو بكر بن محمد بن الفضل
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات است بتفصیل آنچه ذکر کردیم تحریر آنکه گفته در باب ذبح للقدوم قبال قدوم
الله رحمه الله تعالی مخالف که در تحریم می انداز کسی مباح می گوید کسی مکروه کسی کفر وکدام قول دلیل خیر اندوخته
است با اصلی معتد به انتهی بلفظه چه قول تحریم راجع است بآنکه ذکر نکرده نام خدا لکه ذبح کرده بنام
قادم یا نام خدا هم با نام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهل لغیر الله آنچه نوشت لیلال لغیر الله
سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله ودر در المختار
نوشته لانه اهل به لغیر الله ولو دون معنی ما اهل به لغیر الله آنکه ذکر کرده شود نام غیر تنها یا با نام خدا

نزد صاحب در المختار از همان کتاب همان باب ظاهر است چه در شرح قول ماتن وان ذکر مع اسم الله تعالی غیره فان وصل کره وان عطف حرمت نحو باسم الله واسم فلان او فلان نوشته لانه مما اهل به لغیر الله پس هرگاه معنی اهل به لغیر الله در کلام در المختار متعین و متحقق شد تا همان لفظ را در همان باب همان کتاب حمل بران ضروریست و استدلال مخالفین بآن کتاب خلاف صوابست کما لا یخفی علی اولی الالباب

و لزوم کفر بر تقدیر قصد تقرب و عبادة قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیحه برین تقدیر ازان است که ذابح مرتد است نه آنکه جانور زنده قبل از ذبح صرف باعث تشهیر برای قادم حرام گردیده که اگر بغیر قصد تقرب و عبادة بامراء یا بلا امراء ذبح کنند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکند و حکم کراهت مبنی است بر اینکه ذکر ذابح نام قادم را محمول کردن بر اینکه اراده کرده است اشتراک فی التسمیة سوء ظن است بذابح و آن ممنوع است و هرگاه اشتراک فی التسمیة مراد نشد حرمت برخاست فکیف الکفر اما کراهت باقی ماند

و قول باباحت قیاس است به عقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب حرمت نیست مراد از عقیقه برای فلان این است که این ذبح برای بشارت و اکرام ولادة مولود است همین طور مراد از ذکر نام که این ذبیحه برای قدوم فلانی آنست که ذبح برای بشارت قدوم قادم است و سئل الامام الفضلی عن الخوازات التی تجزها الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو و لعب و حرام و من ذبح شاة فی وجه انسان فی وقت الخلقة او القدوم و ما اشبه ذلک من الخوازات و فی المحیط اذا اتخذ خوازات کفر ای اذا ذکر اسم الله تعالی فی ذبحها او شارک القادم فی التسمیة و اما بدون ذلک فلا نظر و جه الکفر فی

هذه القضیه یافت عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر و ذکر می رود از فایده قید قدوم امیر آن
است تنبیه بر آن هم ضرورت است در بستان ابو اللیث مذکور است قال الفقیه رحمه الله و هذا اذا
کان النثر فی العرس او فی ولیمة او فی رجل یخرج حذاقا و باح النهبة للناس او قدوم رجل من
سفره فینثر علیه شیء فلا بأس بان ینهب منه و اذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز ان ینهب لان النثر
علیهم بمنزلة الرشوة الا تری انه یهابهم لو کرهوه وقد جاء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال هدایا الامراء غلول
فکذلک النثر علیهم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه یکره ذلک اللحم الحاصل سبب حرام محض آنچه
ذبح کرده شود بنام غیر خدا سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطاء و غیرهم از اکابر بر آن رفته اند که مراد
بما اهل به لغیر الله خاص ذبایح بت پرستان است که ذبح می کردند برای بتان خود و نصرانی اگر ذبح کند
بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن ذبیحه در عهده دلیل ایشان آنکه نصرانی وقتیکه بنام خدا
ذبح می کند هم از خدا مسیح اراده می کند که مذهب وی است ان الله هو المسیح بن مریم پس هرگاه که اراده
او منع نکرد حل ذبیحه اش با وجودیکه اهلال کرده برای غیر خدا پس سزاوار است که همین حکم باشد هرگاه که
ظاهر کند آن چیز را که در نیت او بود وقت ذکر خدا از اراده مسیح و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی
و اصحاب ابو حنیفه گفته اند که حلال نمی شود دلیل ایشان آنکه هرگاهی که نصرانی ذبح کرد بنام مسیح پس
اهلال کرد بغیر خدا پس حرام شد و از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست اذا سمعتم الیهود و النصاری
یهلون لغیر الله فلا تاکلوا و اذا لم تسمعوا فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو یعلم ما یقولون

وجواب داده اند از دلیل مخالفین بانکه انما کلفنا الظاهر لا الباطن فاذا ذبحه علی اسم وجب ان
یحمل علیه ولا سبیل لنا الی الباطن انتهت بمحض تفسیر کبیر و عبارت نیشاپوری متعلق این بحث
بالا قلمی گردیده و در زیلعی نوشته ولا فرق فی الکتابی بین ان یکون ذمیا او حربیا ویشترط ان لا
یذکر فیه غیر الله حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیر لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله به وهو کالمسلم فی
ذلک فانه لو اهل لغیر الله لا یحل و در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم
عزیر او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی
لقوله تعالی وما اهل به لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم و در عالمگیری نوشته ثم انما
تؤکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه شیء او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی
وحده لانه اذا لم یسمع منه شیء یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا تؤکل الا اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث
ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام مالک و امام شافعی و امام ابوحنیفه و اصحاب او هر چه ذبح کند بنام
غیر خدا حرام است که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر هم مقصود
است کفر است اگر ذابح قبل از ان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام
گردید و ذابح کافر نمی شود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم
می آید و این تفصیل صحیح است در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم و مجیب در جواب پاره

ازان مقام نقل نموده است بهمه این ما را منفصلاً موجود و چنانچه صاحب تفسیر عزیزی هم در استفاضه
آخرین باین راه رفته که تسمیه پیش از همه انچه بیان کردیم ظاهر که مدار حل و حرمت بر ذکر و لفظ
ذابح است عند الذبح صحت و فساد اراده و نیت ذابح یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان هیچ
دخل نیست بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته و لو قال بسم الله و لم
تحضره النية اكل عند العامة وهو الصحيح كذا في فتاوى قاضي خان و در در المختار نوشته لو لم
تحضره النية صح در سراجیه نوشته الكتابي اذا ذبح باسم المسيح لا يحل و لو ذبح باسم الله و
اراد به المسيح عليه السلام يحل و ما سبق دیگر موید است این هم مذکور گردیده است حالا بحثی که در تفسیر
بیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر عزیزی اینست و ما اهل به یعنی و دیگر آن جانوری که آوازه
شهره داده شد در حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خدا است خواه آن بخریت باشد
یا روحی خبیث که بطریق بهوگ که نام او دهند خواه جنی مسلط بر خانه یا سرای که بدون
دادن جانور از ایذای ساکنان آنجا دست بردار نشود یا قوت زوال کردن سحر و حوله بعضی
پیری یا برای صنع جانوری را زنده مقرر کرده دهد که این همه حرام است و در حدیث صحیح وارد است
الملعون من ذبح لغير الله يعني هر كه بذبح جانوری تقرب بغیر خدا نماید ملعون است خواه در وقت ذبح
نام خدا بگیرد یا نه زیرا که چون شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب باین غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از غیر خدا اقرار
داده کشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمی شود
مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبح شوند حلال نمی گردند و کذا این مسئله است که جان را برای
غیر جان آفرین نثار کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه
تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که شایع شده می باشد از ان غیر
ساختن جائز است زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال را
بغیر خود دهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن مال ازینجهت مستوجب
ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع
بعین مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن بانها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بفقرا و
مستحقان میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی
پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا تعالی و ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه
ذبح برای مرده کرده آید بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند که گوشت
پخته بنام مرده دادن بلا شبه جایز است پس از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر
قصد می نمایم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافیست که بآنها باید گفت که هرگاه شما

مقبول نبود و لهذا حکم شد که تلاوت بسم الله نیز نماید بعد ازان هم غیر الله پس بجا نیز چون آواز برآورده
شهرت داده اند که این جانور از فلانی است و نام اوست و برای او می کنم، در وقت ذبح نام خدا
بزبان گفتند اصلا موجب حلت نگشت و سر آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه
که مقرر است متعین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خوانی
طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح
نماید یا بقصد تقرب در ذبح شیر و جانور مسمی معلق است مگر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز شهرت و آواز دیگر دهند که ما این گاو
برای رضای الهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و اینکه کلام کرده شد دران عبارت مختصرا ملتقطا ذکر میکنیم قوله
آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه
مفسرین برخلاف آن تفسیر کرده اند بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی آخر ما قال
قال الربیع بن انس و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در درمنثور گفته اخرج ابن المنذر عن ابن
عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما اهل به لغیر الله قال ما ذبح لغیر الله و اخرج ابن
ابی حاتم عن ابی العالیة و ما اهل به لغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله در جلالین گفته و ما اهل به لغیر الله
ما ذبح علی اسم غیر الله در مدارک ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر الله در تفسیر احمدی اهل به لغیر
الله معناه ذبح لاسم غیر الله تعالی مثل اللات والعزی و احجار الانصاب و غیر ذلک بان قرد

باسم غیر الله او ذکر مع اسم الله عطفا و بعد ذکر عبارت هدایه نوشته و من امثلتها علی ان
البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت
الذبح وان کانوا ینذرونها له انتهی بالجمله در تمام کتب تفسیر بمعرض تداول اند این معنی تحریریست
از بعض ثقات که نقد آن بسمع گردیده که این مسلک ابتداع بعض نواصب ظاهریه است لعنهم
عبد الله قوله نه حرام است محل نظر است حرام گردیدن جانور زنده حلال بسبب مقرر کرده وادن
برای بتان در اعتقاد مشرکین البته بوده است که از طرف شارع بران نکیر وارد گردیده ما جعل الله من بحیرة
ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ان الذین یفترون علی الله الکذب یقولون هذا حلال وهذا حرام قل
آلله اذن لکم ام علی الله تفترون لیس قول باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای فلانیست عاید
حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی با قرار است کما سیجیء و نیز در حدیث صحیح وارد است مضمون
حدیث حسب ترجمه خود شاه صاحب مناسب باب و نیت تیمنا می نویسد یعنی هر که ذبح جانوری بتقرب
بغیر خدا نماید ملعون است در هر دو محل ظاهر است که حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح
جانور برای تقرب بغیر خداست و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر وآنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا گرفته یا
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی
وغیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبح باسم الرحمن

مسلم باشد و اگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب و عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب الی الله
در ذبح لغیر الله احتمالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
بر زبان نیاورده بتعمیم ذکر نام خدا پرداخته و با این همه ربط با اول کلام مفقود قوله زیرا که چون شهرت داد
الخ سخت بی ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا السبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و
در علت فایده نکردن نام خدا السبب شهرت دادن قوله چون جانور منسوب بغیر گشت و خبثی در و
پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرکت و هر گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود انتهی کلامیست محتمل ونا موجه چه خود خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و باز می گوید که هر گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود محل تأمل است که هر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و از مسئله مبحوث عنها چه
علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این دعوی
مدعی است و آن هم باطل کما مر لطف اینست که تسمیه خدا با ندک تقدمی از وقت ذبح بقدر تغیر مجلس
موثر در حل ذبیحه نه شود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و فاسقی جانور زنده برای غیر قبل از
ذبح گو بمدت دراز باشد انچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده خالیا
عن قصد التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد

قوله مانند سگ و خوک ازینجا مستفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت لعینه است و شک نیست
که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است و اتفاق مفسرین بران گردیده در بحث استثنا
ما ذکیتم می نویسند که این استثنا از حرمت میتة و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر الله جایز نیست
که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم دران غیر متصور میتة آنست که مرد بی ذبح و دم ظاهر
و خنزیر که لحم او حرام مطلق است و معنی ما اهل ذبح نکیف یتصور فیه الذکوة بلکه استثنا از ما
یا تقدم علی المنخنقة فاما کلام این مفسر که تفسیر کرده ما اهل به لغیر الله را بآن که شهرت داده شد که
برای غیر است لغزی ابتر از میتة و مثل سگ و خوک قرار داده سراسر مختل است که تذکیر در متصور
وجود باطل نمی کند او را آخر کلامش که گفته آن ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده نمی دهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کند الخ چه ازان چه ظاهر که حرام لعینه و مثل خوک نیست
خود جان جانور مملوک آدمی نیست الخ عجب که جانور رسند عبارتست از مجموع جسم و جان نه فقط
از جسم پس مملوکی جانور مستلزم مملوکی جسم و جان هر دو است و بیع و هبه و سایر عقود
بر جسم و جان هر دو واقع اند و اگر منافع حیوان متعلق بجانست پس تحاشی از بودن جان
جانور مملوک آدمی چه معنی دارد جان آفرین و جسم آفرین و مال آفرین و اعمال آفرین او تعالی شانه
است و ملک او تعالی شانه هم جسم و هم جان و هم دیگر اشیا مملوک آدمی می شوند انچه بعد

آن کلامش که جان جانور هم مملوک آدمی نیست چه اگر مملوک آدمی نیست از دادنش برای خدا
ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن مملوک خود می باشد نه در غیر مملوک و هم باطل میکند آن دعوی
را که جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از داشتن
از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال ماکولات و مشروبات
همه برابر اند در نیکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد به دیگری بخشیدن جایز است و همین است
مراد بانچه می گویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که از ان خواهد شد بان مرده داده
نزده لام سعد فصل لدمع صلوتک صم لمع صومک و اگر کسی برانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تحفه
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه وانحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را
یا پسر خود را یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جایز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی
جز خدا نیست و لهذا کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی منحصر است بر ملک
و منافع و مکتوبات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان
جانوری که پرورده و مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت
جان جانور ثابت دار کلامش ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات
و سایر اموال نموده است باطل گردیده و جان جانور و ماکولات وغیره یکسان گشت قوله
بعضی جهال الی آخره قال اشترک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است

اول که از ان صاف ظاهر گردد ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در دین باشد در ین آن نذر از خوراک
آن قدر گوشت ادا می شود درست بود نه حلال پس مطلق آوازه بر داشتن و تشهیر در حق جانور
که برای غیر خدا است بوجه حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن
گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است ظاهر انچه فهمیده می شود از اطلاق
حرمت تشهیر بنام غیر خدا دوم انکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن
جان برای خدا بمرده که باعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر کردن
مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور همان قدر خریده ادا نمی شود بلا لزوم التقرب
والشرک سیوم انکه جواز دادن عوض نذر و مسئله اجتهادی و مختلف فیه است بین الائمه پس
در صورت مذکوره اگر نادر عوض را اختیار نموده نظر الی المعروف بالکم ما بحکم جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه نسبت بوجوب
رضیت عوض کسی حکم نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا نشدن نذر از عوض
در دین نادر حکم لزوم شرک صریح تحکمی است پس قبح غایت الامر انکه [illegible] و جهالت
باشد مثل دیگر فسود و محققات واهیه و ظاهر کرده این امور تا رحمة الله گر متوهم باشند در حرمت
دخلی نیست و هیچگونه علاقه با شرک چه شرک موقوف بر تصدیق و حکم موقوف بر او از جمله
احتمالات وارده قاصر جملات اجرا احکام کفریات است [illegible] پیش نیت فعل [illegible]

لفظی دران افعال نباشد خواهی نخواهی بزور خود مراد امر نامشروع حمل کردن بی آنکه زبانی اقرار کنند
در شرع ممنوع است چه جاکه اظهار و معذرت او در ارد ساختن و محض بر گمان بد خویش
حکم تحریم و تکفیر دادن که بیجاست و بر قیاس رقی اگر از تجربیات شمرده آید دور نیست دیگر
است مختار اکثری از احبا قوله در لفظ این آیه الی قوله قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی معاذ الله
تفسیر ماثور از صحابه و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین مقبول و معول علیه ائمه
مجتهدین را صرف بر اختراع وهم خود نکوهیدن از شان صاحب تفسیر بغایت بعید و از وضع
و روش او نهایت مستبعد که بر کمال تادب و تهذیب و متانت و دیانت واقع است و انهماک عام
مخالف دیدن اه درین کتاب مشاهد می شود بهر حال عصمت خاصه انبیاست و سهو و خطا لازم
بشر است تلفظ باینگونه الفاظ که ملاحده ظاهریه البته عادت دارند چه عجب که وقت این تحریر
کسی از ان مردم پیش نگاه افتاده و خوبی بکار نرفته اتفاق ترجمه افتاده باشد حالا از ذات
بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق متیقن است قوله در تفسیر نیشاپوری می گوید الخ مقصود
ازین نقل حدیث یا تائید آنچه متصل است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ علاقه ندارد بلکه از
ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره متعلق است
باصل مدعا تا هم شایبه ابطال مدعا دارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای فلانی است
حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد این مدعا را با مطالب نیشاپوری مناسبتی

که حرمت منوط بآن بر اراده وارادهٔ تقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تفاوتی که

این است ظاهر قوله که قرآن در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس است بسبب

مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان کافر است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح

مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد ظاهر که خانه کعبه

از گرفتن نام بتان در باره معاذ الله حسب قیاس فاسد از مرتبه عظمت خود نبرآمده و حرام

که در بیان ظهور رسیده آنکه صاحب تحفه نوشته است که بنام خدا ذبح کنا نیز اصلا موجب

ترتب حلت نگشت که خلاف تصریح فقها است قوله سیرش آن نیست الخ ذکر نام خدا بر وقت

ذبح وخواندن فاتحه وقل و درود و اطعام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح ... در

تقرب بسوی اولیاء است بسلیمن نه ممنوع بلکه در باب ذبیحه بسوی غیر الله ذکر کتابی هم مصرح

مصرح فی کتب الفقه قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است باول دعوی یعنی سبب است

ذبیحه به ذکر نام خدا حلال نمی شود و هم از ان ظاهر که خبث قصد تقرب بغیر خدا است پس

نحوانه شد مگر قاصد که قصد تقرب صنما و نیست نه جانور زنده که قصد تقرب صنم او نیست

الفاضه من قام به القصد الخبیث من قام به الخبث نیست انچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی

للمفطا که تحریر آن پرداخته و حیران این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسانید

تسلیم بعضی مقدمات و تفصیل بعضی محاورات باستشهاد و از آنچه در تفسیر اتفاق

مسطور افتاده بود رجوع فرموده استفتائی قریب فرمود عبارتیکه از جد میفرمائید علمای دین و
مفتیان شرع متین درینصورت که کسی نذر کرد که اگر کار من برآید گاو بسید احمد کبیر یا گوسفند
بشیخ سدو وغیرهما بدهم بعد انجاح حاجت گاو را ذبح بنام خدا کرده حالانکه در نیت لسید
گاو بسید احمد کبیر و بشیخ سدو می کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات وان الله تعالی
لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین معنی صادق است ونیة المؤمن خیر من عمله
نیز دلیل برانکه نیت را دخل ضرورست درینصورت اکل گاو وغیره درست است یا نه بینوا
توجروا الجواب مدار حل و حرمت ذبیحه بر قصد و نیت ذابح است اگر به نیت تقرب الی الله
یا برای اکل خود یا برای تجارت و دیگر امور مباحه ذبح می کند حلال است و الا حرام فی التفسیر
النیشاپوری تحت قوله تعالی وما اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها
التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و فی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر و
نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله تعالی ولو ذکر اسم الله تعالی علیه ولو ذبح للضیف
لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها
لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل
بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم وهل یکفر فیه قولان بزازیه وشرح وهبانیه قلت
وفی صیدلة المنیة انه یکفر ولا تکفر لانا لا نسیئ الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحر ونحوه

فی شرح الوہابیۃ عن الذخیرۃ ونظمہ فقال رہ وفاعلہ جمہورہم قال کافر وفضل ام اسمعیل کافر
انتہی وہکذا فی مطالب المومنین والاشباہ والنظائر وفی الحدیث لعن اللہ من ذبح لغیر اللہ
رواہ احمد وایضا ملعون من ذبح لغیر اللہ تعالی رواہ ابوداود وفی غرائب ابی عبیدۃ وبستان
الفقیہ وکنز العباد انہ لا یجوز ذبح البقرۃ والغنم عند القبور لقولہ علیہ السلام لا عقر فی الاسلام
ہکذا فی سنن ابی داود وکذا لا یجوز الذبح علی البناء الجدید وعند شراء الدار لان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم نہی عن ذبائح الجن لانہم یکرمون مخافۃ انہم ان لم یذبحوا الیوذیہم الجن فابطل النبی
صلعم ونہی عنہ وہکذا فی کتاب ات فعیۃ کما قال النووی فی شرح المسلم وذکر الشیخ ابراہیم
المروزی من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال السلطان تقربا لغیر اللہ تعالی افتی اہل بخارا
بتحریمہ لانہ اہل بہ لغیر اللہ تعالی فان قیل قولہ تعالی وما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ
وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیہ وکذا قولہ تعالی وکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ
ان کنتم بآیاتہ مومنین عام یتناول ما قصد بہ التقرب الی اللہ تعالی او غیرہ فیکون الکل حلالا قلت
ہذہ الآیات مخصصۃ بالنص الآخر وہو قولہ تعالی فی سورۃ المائدۃ حرمت علیکم المیتۃ والدم
ولحم الخنزیر وما اہل لغیر اللہ بہ والمنخنقۃ والموقوذۃ والمتردیۃ والنطیحۃ وما اکل السبع الا ما ذکیتم
وما ذبح علی النصب فلو ان مسلما خنق شاۃ وذکر اسم اللہ علیہ لا یحل مع انہ ذکر اسم
اللہ علیہا وکذا اذا وقذہا بخشبۃ او حجارۃ وذکر اسم اللہ علیہا وکذا اذا القیہا

من حل عان وذکر اسم الله علیہا وکذا اذا ذبح شاۃ علی النصب او علی قبر من القبور وقصد الثواب الی صاحب القبر وصاحب النصب وذکر اسم الله تعالیٰ علیہا لا یحل لہذا النص الصریح ومدار کل ذلک علی قصد التقرب الی غیر الله تعالیٰ او بغیر الطریق المشہور فی الذبح من استعمال الآلۃ المحددۃ ونحو ذلک فعلمنا انہا ای قولہ تعالیٰ فکلوا مما ذکر اسم الله علیہ مخصوص لہذا النص بل لو تاملنا فی ہذہ الآیۃ لعلمنا انہا مخصصۃ بما ذکرنا وذلک انہ تعالیٰ قال وما لکم ان لا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیہ وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیہ فعلمنا ان قولہ تعالیٰ وقد فصل لکم حوالۃ علی ما ذکر فی الآیات الاخر کآیۃ المائدہ وغیرہا وکان سبب نزول ہذہ الآیۃ شبہۃ المشرکین حیث کانوا یقولون للمسلمین بطریق الالزام انتم لا تاکلون المیتۃ وقد قتلہا الله تعالیٰ وتاکلون ما تقتلون بایدیکم فقد رجحتم مقتولکم علی مقتول الله تعالیٰ فاجاب الله تعالیٰ عن ذلک بان المیتۃ لم یذکر معہا اسم الله تعالیٰ فلذلک حرمت فکذا الموقوذۃ والمتردیۃ لم یقتل علی الوجہ الماذون فیہ من الله تعالیٰ فحرم وما قتلناہ بایدینا انما صار حلالا لان قتلہا وقع باذن الله تعالیٰ وبالوجہ المشروع وشرع ذکر اسم الله فتحلیل ہذا وتحریم ذلک عین التعظیم لامر الله تعالیٰ واما حدیث القتل فمغالطۃ وہمیۃ لان الکل مقتول الله تعالیٰ سواء کان بایدینا او بایدی غیرنا او ماتت حتف انفہا عندنا الا باذن الله تعالیٰ کما قال الله تعالیٰ یتوفی الانفس حین موتہا ولذا

والجماعة على ان المقتول ميتة لا اجابة هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من
التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري
عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله
عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر
كانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك
بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني
كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره
وقد جرى بهذه العادة في زماننا ايضاً فانهم يشهرون ان فلاناً يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير
مثلاً سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا واما ما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شيئاً آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان فهذه ثلث مسائل
احدها ان يذكر موصولاً لا معطوفاً فيكره ولا تحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال
باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعاً له لكنه يكره لوجود القران صورة
فتتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولاً على وجه العطف والشركة بان يقول باسم الله
وباسم فلان او يقول باسم الله وفلان وباسم الله ومحمد رسول الله بكسر الدال فتحرم الذبيحة

لانه اهل به لغير الله تعالى والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يضجع الذبيحة او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد صلى الله عليه وسلم ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ
والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود جردوا التسمية انتهى ما في الهداية صريح في ما
ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشركة
نعم لو ذكر مجردا من غير قصد التقرب الى غير الله تعالى ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا معطوفا
يكره مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله واللهم تقبل من فلان ح لا يحرم الذبيحة لعدم قصد التقرب
الى غير الله وانما كره لاجل المشابهة في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب ولو ذكره
معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشركة والصريح لا يحتاج الى النية
واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة
ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير الله
اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا
بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد به التقرب الى
غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من التفريع قوله انما
ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة

للاولياء كما هو الرسم في زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح و
ان كانوا ينذرونها لهم وهي مبني على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله والثالثة ان
يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف يتصور اذا كان النذر للاولياء
فانه عين التقرب اليهم وينتهم وايا الى وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد
الفقه من استدامة النية الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين ان ذكر المجرد الذي
وضع صاحب الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا المسئلة فيه
واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتای شاه عبد العزیز صاحب بلفظه
وکلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعدده که ملخص آن ازان دریجا ذکر می کنم قوله مدار حل
وحرمت بر قصد ونیت ذابح آه اول که این دعوی مخالفت باانچه در تفسیر ارقام یافته چه
مدار حرمت دران جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نیت دائر گردیده دوم انکه مراد از
حدیث انما الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد
کما هو مصرح فی کتب الاصول والفروع ونهایت شهرت آن معنی است از بیان مستغنی سوم
به تصریح کافه فقها ذکر شرط ذبیحت چنانچه خود هم درین استفتا از هدایه نقل نموده که آن
هو الذکر الخالص المجرد واشتراط نیت در ذبح منقول نیست بلکه اصل نیت درین کار نیز کار
نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله ولم تحضره النیة اکل عند العامة وفی

در المختار نوشته لو سمّى و لم تحضره النية اكل عند العامة و هكذا في اكثر الكتب چه از نیت عمل
نمیکند مگر در ملفوظ و این قاعده مقرره فقه است در اشباه نوشته والنية انما تعمل في الملفوظ
در حموی نوشته ای بالا في غيره و ذلك لان النية يقصد بها التميز و انما يتأتى في لفظ محتمل
كعام يحتمل التخصيص او مجمل يحتاج الى البيان او مشترك يعين افراده اما اذا لم يكن اللفظ
محتملا يبقى مجرد النية لا تاثير لها في احكام الدنيا و لهذا لا يقع الطلاق و العتاق بمجرد النية
ثم اللفظ الذي يحتمل شيئين او اشياء ان احتملها على السواء فنوى احدها فانه يصدق ديانة
و قضاء لان الظاهر لا يكذبه و ان احتمل احدها احتمالا مرجوحا فنوى ذلك المرجوح ينظر ان كان
فيه تغليظ على نفسه يصدق ايضا ديانة و قضاء لانه غير متهم في ذلك لكنه لا يصدق في الصرف
عن الظاهر حتى يحنث بايهما وجد و ان كان فيه تخفيف على نفسه لا يصدق قضاء لان القضاء
مبنى على الظاهر و هو مخالف لما نوى و ان نوى ما لا يحتمله اللفظ لا يصدق ديانة و لا قضاء
لانه يخلو عن اللفظ و قد تقدم ان النية لا حكم لها على الانفراد و صاحب اشباه در حاشیه متعلق
بقول خود و انما اشترط في العبادات بالاجماع او باية نوشته و اعلم ان الاقوال تحتاج الى النية
في ثلثة مواطن احدها التقرب الى الله تعالى فرارا من الرياء الثاني التمييز بين الالفاظ المحتملة لغير المقصود
و الثالث قصد الانشاء ليخرج سبق اللسان بالكلام در یکه ذبح کردند بنام غیر خدا و اراده
تقرب نمود یا نمود بحیی دیگر کرمانع فیه نیست ولیکن ذبح کردند بنام خدا و سابق

ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازع فیه است بودن بجزئیه مدار حل عادم حرمت ثابت کردن لازم بود آنچه صاحب تفسیر
و مولوی عبد الحی و غیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجمل را از اشباه و در مختار و غیره
درین باب نقل کرده اند مبنی است بر غفلت ازین قاعده مقصود انها همین است که وقت ذبح
کردن غیر را اگرچه نام خدا ذکر کرد حرام گردد اکثرشان در دلیل آیت کریمه ما اهل به لغیر الله را می آرند
و خود معنی آن آیت را اینکه بنام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمالی بالتصریح
در کلام دیگران که در تحقیق و اعتبار ایشان غالب موجود هیچیک روایتی بتصریح خصوص
صورت متنازع فیها نقل نموده اند زیاده ازین چه خواهد بود که فقها نوشته اند نصرانی ذبح
کرد بنام الله و اراده کرد مسیح حلال است مگر آنکه میگوید بسم الله الذی هو ثالث ثلثه الحاصل
نیت صرف بی لفظ مدار احکام نیست و نیت مدار حکم گردید الفاظ تحجم ازهمین استقاط که محل
بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر است و نظایر نسبت کردن گاو مملوک خود بهر که خواهد
امور مباحه و باختیار مالک گاو است شاه صاحب را چه حکومت ممانعت است تتمه معنی
نیت هم از جهال شنیده اند که مقصود از نسبت رسانیدن ثواب بمنسوب الیه است چنانچه
در تفسیر ذکر کرده اند و در تصحیح آن ما هم چیزی ذکر کرده ایم پس صورت متنازع داخل است
در قول او و دیگر امور مباحه چه دادن ثواب جان دادن جانور و خورانیدن گوشت آن

بمسلمان برای خدا بمرده باعتراف صاحب تفسیر وشهادت اصول فی فروع دین داخل امور مباحه است وظاهر که نسبت نه علت تقریب نه لازم آن نه منحصر دران هفتم اعتراف است درین مقام منحصر حکم بر نیت ذابح پس ناوی نسبت اگر غیر ذابح باشد تا نیت او تاثیری ندارد

قوله فی التفسیر النث یوسے الخ آوردن این عبارت بحذف اول و آخر هم در تفسیر و سلّم درین استفتا تعلیقی بیش نیست چه دران مذکور نیست که از آواز برآوردن غیر و نیت نسبت کردن بغیر خدا جانور حرام می گردد که اگر بعد ازان بنام خدا ذبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب نیشابوری بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات فقها همین است که ذبح کند بنام غیر و قصد تقرب نماید بذبح او بسوی غیر قوله و فی در المختار الخ آوردن روایت در مختار محض مهمل چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است درین صورت که حل ذبیحه متنازع فیها از ان صاف ظاهر و مضر دعوی صاحب استفتا نه مفید و واضح باد که صاحب در المختار و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انجبان مستند نیستند که در صورت مخالفت با فقهای کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام باغرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار

بہ بینید کہ درہمین باب چہ بلا برپا نمودہ کہ نوشتہ د ولا یحل ذبیحۃ جبری لو ابوہ سنیا والوہ
جبریا خلت اشتباہ لانہ صار کمرتد قنیہ بدانستند کہ صاحب قنیہ معتزلی است و از ابی علی کہ رئیس
اعتزال است بر مذہب اعتزال نقل کردہ وعن ابی علی انہ یحل ذبیحۃ المجبرۃ ان کان اباہم من المجبرۃ فہو
کاہل الذمۃ وان کان اباہم من اہل العدل لم یحل لانہم بمنزلۃ المرتدین این ہر دو بزرگواران نہ لفظ ابی علی
نیز بمجبرہ و نہ اہل عدل را فہمیدند و بجای آن جبری و سنی را قایم ساختند قولہ فی الحدیث الخ بیان
آن قریب می آید قولہ وفی غرایب ابی عبید و لسان الفقیہ و کنز العباد الخ این روایت بی محل است
از مسئلہ مبحوث عنہا ہیچ علاقہ ندارد قولہ کما قال النووی فی شرح مسلم الخ یاد کردن مقولہ نووی
را در شرح مسلم گویا فذلکہ تلبیث است بیان یا حب تفسیر چہ قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست
از ہمان قول نووی رد دعاوی مدعی و نص مدعا ما ظاہر است تصرف کہ بکار رفتہ و باعث بر ذکر آن
گردیدہ صرف اکتفا بر یک فقرہ است تمام عبارتش این است اما الذبح لغیر اللہ فالمراد بہ ان یذبح باسم
غیر اللہ کمن ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبۃ او نحو ذلک فکل ہذا حرام ولا تحل ہذہ الذبیحۃ
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یہودیا نص علیہ الشافعی واتفق علیہ اصحابنا فان قصد مع
ذلک تعظیم المذبوح لہ غیر اللہ تعالی والعبادۃ لہ کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک مسلما صار
بالذبح مرتدا وذکر الشیخ ابراہیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیہ
افتی اہل بخاری بتحریمہ لانہ مما اہل بہ لغیر اللہ قال الرافعی ہذا انما ذبحوہ استبشارا بقدومہ فہو

كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يوجب التحريم انتهى قوله فان قيل الخ اين سوال جواب
خبطى او غلطى است كه با مبحث علاقه ندارد تنبيه بر زوال ان حاجت نمود قوله واما وقع فى تفسير
البيضاوى وغيره الخ اعتراف است صريح بر غلطى خود در تفسير و مخالطت قدماى مفسرين عذر
است بدتر از گناه چه از تفاوت عادات و ازمنه معانى الفاظ متبدل نمى شود قوله ذكروا عليه
عند الذبح اسم ذلك الغير همين است مقصود التحريم از آيت و مسوق له الكلام قوله بخلاف
المشركين المسلمين هرگاه باعتراف آيه كريمه موافق تفاسير قديمه افاده حكمى درين خصوص نمى كند
پس انچه درين باب حكم نمود يا بوحى جديد است يا بتفسير بالراى واضح باد كه در ذابح ايمان و اسلام
شرط نيست ذبيحه كتابى ذمى و حربى هم درست است شرط ذابح آنست كه صاحب ملة توحيد باشد
خواه باعتقاد مثل مسلم خواه بدعوى مثل كتابى كه دعوى توحيد ميكنند كما يفهم من الهداية وحواشيه قوله
سواء ذكروا اسم الله تعالى عليه عند امرار السكين ام لا اين افتراى است صريح و ادعاى است قبيح ذكر
اسم خدا لازم مى دانند علاوه بران در صورت معروضه مسئله داخل است كه نام خدا هم
كرد قوله واما ما وقع فى الهداية نهج اين مقال از انواع اضلال بالامال است اول كه عبارت هدايه نقل
نموده مى گويد صريح فيما ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله يحرم الذبيحة سواء كان بطريق الاستقلال
او بطريق الشركة بشنيد كه چه آفت است جائيكه كنايه هم نباشد دعوى صراحت نمودن بر وزرا شب گفتنا
است از ان قطع نظر بايد كرد و فرض بايد نمود كه در نسخ عبارت هدايه صريح نمود دراينه ذكر

دوم آنچه گفته نمو لو ذکره ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب الی غیر الله ففیه تفصیل مغایر برایه مذکور اول
آنست بر آنکه فقط این است که گفته صاحب الهدایه وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بالقصد التقرب الی
الغیر بل ذکره مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد التقرب الی غیر الله چه خود گفته که وضع
فیما ذکرنا و باز خودش گوید بمعزل عن مسئلتنا باز زین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نمو لو ذکره ذکرا
مجردا الخ بیان مطلب هدایه است و این امر خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد چه
صاحب هدایه دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له الا انه یکره لوجود القران
صورة فتتصور بصورة المحرم و در مسئله ثانیه نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم قصد التقرب الیه و انما کره للوصل صورة فیشابهه
فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه قرار دادن
کار ذی عقل نیست سبحان الله صاحب هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در حاشیه نوشته ای
یحرم ایضا و ان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه یسبح فی الشرک و الصریح لا یحتاج الی النیة فرق در میان آن و این
بیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة تعجب
است چه هر گاه باعتراف خودش وضع مسئله هدایه بر ذکر مجرد و غیر مقرون به تقرب است پس لو ذکر
قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلت از قول هدایه منفصلا عنه صورة و معنی معنی ندارد چه باعتراف خودش
در مراد صاحب هدایه تقرب را دخلی نیست اگر می گفت که مبنی است بر غفلت از آنکه صاحب هدایه وضع
مسئله بر ذکر مجرد بی تقرب نموده است و در تفریع تقرب موجود است ره بجائی داشت آنچه

دلیل غفلة از قید ہدایه قرار داده فان الانفصال المعنوی کیف یتصور الخ بدتر است از دعوی
چه صاحب ہدایه انفصال صورة و معنی را بانچه بیان کرده است در ہمان قول از ان غفلت نیست
و اطلاع بر اختراعات این بزرگوار صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظہور آن بزبان ہمتد امکان نداشت
و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمد در حاشیه ہمان مقام نوشته داده ہذا العجب قوله و ما اہل به لغیر الله اما
النحب النذر فقد تقرر ان النذر لغیر الله حرام و نذور الاولیاء ما دل بان النذر لله و ثوابه لہم لیس لغویه
بیان مورد از ان خود ظاہر است قوله و ایضاً مبنی علی عدم الفرق تا زمان صاحب تفسیر احمدی که ہمان
ہدایه موجود و انچه از الفاظ آن متبادر بران تفریع نموده مسئله موضوعه این بزرگوار که بس متاخر است
زمانا فرق در میان آن و این بصاحب احمدی گنجایش نداشت در اینجا امریست واجب التنبیه که صاحب
تفسیر مسئله موضوعه ہدایه را ہم تسلیم میکند و مسئله موضوعه خود را ہم تصحیح میکند و قایل است الفرق
در ہر دو مسئله و صاحب ہدایه استدلال می نماید باتیه کریمه ما اہل به لغیر الله بر مسئله خود و صاحب تفسیر ہم
ہمان آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد فالبته صاحب تفسیر و اتباع
او درین مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اہل
لغیر الله را تفسیر کردند باواز برآورده شدن و در انجا غایة تکبیر نمودند براراده ذبح اہل و غیر
ذلک و چون دران وادی مدار گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و تشنیع بر جمہور
وارد می کردند زیاده از ان بر خود گوارا نمودند و چونکه در تقرب ہم نوبت کلام رسید مسئله نذر

می آویزند حال آنکه ذابح به لغیر الله چیزی دیگر و مسئلهٔ نذر لغیر الله چیزی دیگر اشارتی باین
اجمال مناسب شود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بر سه وجه
مباح است یکی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم و از آن صالح رسانم دوم
اینکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید شما شود سیوم آنکه آن بزرگ را
در جناب الهی وسیله و شفیع سازد گویا می گوید الهی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات
و مهربانی خود بر دوا اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو دهم و ثواب آن تنخواه روح آن بزرگ
سازم تا از بر و احسان بآن بزرگ خوشنود شوی انتهی کلفتم ملتقطا است از رسالهٔ نذور مولوی
رفیع الدین که درین ایام بما رسیده و مانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیا را ما دون الحق
الیمین ما قال مولانا محمد مبین موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذور و نذر شیخ سدو
و امثال آن حرام است و بز و مانند آن که بنام شیخ سدو ذبح می کنند اگر وقت ذبح نام شیخ
گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال الله و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و انه لفسق و اگر بنام خدا بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت نام
دار نذر ظاهرا خوردنش حلال باشد لیکن متقی را در چنین کارها باید که نخورد و الا حلال لیکن

که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهی بحروفه میگوییم تتمیماً للالزام و تکمیلاً للاصل الزام نکته
منکته صاحب تفسیر عزیزی که منکوت است کما بینا فاما در انفهام اعتراف است باینکه نذر و ذبح
جانور بنام غیر ضد القصد خورانیدن گوشت برای ثواب آن مرده جایز است و همین است مراد
صاحب تفسیر احمدی کما هو مصرح فی کلامه پس در استفتا چرا برین بیچاره عتاب نموده و چرا نذر اولیا
علی الاطلاق تقرب باولیا قرار داد و از انچه از کلام موافقین ذکر نمودیم ظاهر که در نذر اولیا ماکول
و ذبح جانور هر دو برابر صحیح در هر دو صحیح و غیر صحیح در هر دو غیر صحیح فالحکم بالاطلاق والفرق تحکم فاسد
والنذر الحرام یجعل الناذر عاصیا لا تاثیر له فی المنذور و یبقی علی ملکه کما هو فی عامة کتب الفقه لفساد
حرمة النذر و بطلانه لقولهم ما لم یقصد و اصرفها للفقراء قوله لما تقرر فی الفقه من استدامة النیة
الی آخر العمل این حواله پس عجیب است حواله کتاب ضرور بود و انچه ما میدانیم این است که الدعوی مخالف
لما تقرر فی الفقه در اشباه و نظایر ببینید که در مباحث قاعده ثانیه می نویسد الثانی فی
بیان عدم اشتراط استمرارها واضح باد که منشا و توقع این حضرات در اغلاط عدم
التفات است بفقهیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر می کنیم اول نیت در عبادات
کر شرطاست وقت آن اول عبادات است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند
تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بچیزی که غیر جنس منوی است صاحب اشباه
در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادات بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد

ما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض وقدم در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یأتی بما ینافی
بین النیة والمنوی پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی
که ذبح است نام خدا بمیان آید آن نیت سابقه باطل گردید مسیوم در بند نیت کفایت
نمی کند بلکه تلفظ شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد
من التلفظ به جوابه فی کتاب الاعتکاف وحموی نوشته ومنها ما فی الجامع الصغیر للتمرتاشی
ولو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة وعنده لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف
وکذا روی الحسن لو اشتراها نویها للاضحیة یصیر بها الضحایا عندهما والزعفرانی لا یصیر بالشراء
حتی یوجبها بلسانه والفرق بین هذا وبین ما لو اشتری عبد للتجارة ولو لم یشترها بل کانت عنده
فانوی بها اضحیة لا تصیر بها انتهی فلتراجع این فواید محفوظ باید داشت که درین بحث بسیار معتقدان
این است ملخص و محرر تعریفات مردمان بر استفسار شما بعضا بتحریر جواب ایراد مولوی عبدالحکیم
پنجابی ثم الکهنوی که خیلی سست و نامربوط بود دیده شد اگر جواب از ان هم پریشانی نادرست
از مواخذات خارج مبحث پر است و به تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست در نقل بیرون فایده
نیست جسته جسته چیزی ذکر می کنم قال الکهنوی گاو وغیره در صورت مذکوره حلال است و خوردن
آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد قال الذکر
ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب وی پس نیت موکل و منیب در حل و حرمت تاثیر

خواند کرد کما فی الاضحیہ انتہی قیل علیہ نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست و شافعی گفتہ اند
کہ جائز است توکیل در نیت بشرط اقتران نیت ما قبل مثل تقسیم زکات و ذبح اضحیہ کہ
جائز است آنکہ وکیل کند کسی را کہ ذبح کند و نیت کند و این ہمہ مذکور است در حموی
شرح اشباہ پس تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اصل ندارد و ہم در کتب
فقہ موجود کہ مجوسی گاو را بمسلمانی داد کہ بنام نار کہ معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا
ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کالاضحیہ قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاس مع الفارق
است کہ در اضحیہ نیت شرط است بلکہ تلفظ ہم شرط است علی الاختلاف پس قیاس بیت
کردن دیگر ذبائح بر ان صورت جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگرے منحصر در وکالت نیست با
ہم می باشد قال الکھنوے ما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ عبارۃ عن الذبیحۃ التی لم یقصد
بذبحہا اکل لحمہا بل قصد بہ الدفع الی الغیر کما سیاتی قال الدہلوی ہذا لیس بمدلول لغوی
لقولہ ما قصد بہ التقرب لغیر اللہ فاین وجہ دلالۃ اللفظ علی ہذا المعنی والا فہو مردود
علی قائلہ قیل علیہ المدلول لیس منحصرا فی المدلول اللغوی ولا ہو المعبر المراد فی کل موضع
فی الشرع بل ہو مدلول شرعی ماخوذ من استفتائہ حیث استند برد المحتار فانظر الی
الفارق واسکت اذیرد علیک ما اوردتہ علی الغیر وتفکر فی الجواب فان الایراد مشترک
بل ماخوذ من کلامک ثم اعترض الدہلوی علی قولہ بل قصد بہ الدفع الی الغیر انتہی لقولہ

ماذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى ولا يخفى ان اللغوه بامثال هذه الهفوات ليس من
شان المحصلين قال اللكهنوي نقلا عن السراجية الكافي اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح
باسم الله واراد به المسيح يحل قال الدهلوي هذا عين مذهب القايل بالحرمة فانه يقول لو قال
رجل بحضرت الناس انى نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية تحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطا في اعتقاده
حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
هو المسيح بن مريم فخطاءه في المعنون لا من العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو
قال انى نذرت ان اذبح بقرة السيد احمد فانه اخطا في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح
النصراني باسم المسيح قيل عليه لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا عين مذهب القايل بالحرمة
فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة
وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من قوله فانه يقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم
الله وباسم غير الله شئ واخر مسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شئ آخر فالعنوان الحق
على تقدير صدق اقراره واعترافه يكون ما في السراجية بعينه هذا بان يقول فانه يقول لو ذبح
رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به السيد احمد يحل ثم في ما قال سوى عدم
استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل

ذبیحه لانه لاخلل فی نیته بل هو خالص النیة بعد لانا نقول ارادة السید احمد من النیة علی
اعتقاد الحلولیة حق عنده ام باطل فان کان حق فهو من الحلولیة وان کان باطلا فالحکم
بانه لاخلل فی نیته بل اخلص النیة باطل قطعا فان الارادة هو النیة قال الکهنوی اما
قول المفسرین فقول العالم العارف المحدث الاصولی المفسر حاجی الحرمین فی التفسیر الاحمدی
ان البقرة المنذورة کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت الذبح
علیه وان کانوا ینذرونها لهم قال الدهلوی هذا القول یعارضه اقوال جم غفیر من الفقهاء
کما سیجیء فکیف یحتج بقول هذا القایل وحده مع مخالفته باقوال العلماء الکبار ومع هذا فقوله
حلال طیب محل اشکال اذ لاشک فی وقوع الاختلاف فی حل هذه الذبیحة وتعارض الادلة
ومتی کان کذلک کان محلا للشبهة ومن قاعدة الفقهاء انه اذا اشتبه الحل والحرمة غلب
جانب الحرمة احتیاطا قیل علیه دعوی معارضة الجم الغفیر من الفقهاء ومخالفة العلماء الکبار
تقول صرف وتفوه محض لم یثبت منه شیئا وما قال کما سیجیء لم یجیء منه شیء الی آخر الجواب
وکذا دعوی تعارض الادلة لان الدلایل التی اوردها الدهلوی قد ابطلت وعجز هو واخواه لادلة
المودین تسحت ونقول منزلا اخر دعواه کون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتیاط
هذا ایضا صحیح فی الرجوع من بدعات التفسیر العزیزی والاستغنا قال الکهنوی والحق
المنفی ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالة سیف النذور الخ قال الدهلوی لفظ ظاهر درین عبارت

دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا مفتی را از خوردن آن منع نموده اند و قول
تم غفیر فقهائیکه فیما بعد منقول است شک دلالت بر حرمت می کنند فالاخذ بهما اولی از دلا
قول الشاک قیل علیه عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب مخالف می شوند غلغله
می اندازند که اینک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب و پریشان میگردد
از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقهائیکه فیما بعد منقول است فقره
قول اینکه فقیهی حقیری در عالمی صغیری هم در جواب مرکوزیت و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال المکتوب ثانیاً نقلاً عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله والمنفعة للضیف
وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله قال المکتوب اذا کان المراد
من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب بل اکثر الولائم والاعراس تخرج منها اذ الاکل الذابح
منها غیر مقصود ولا معمول نقول لما کان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سمعها ظاهر او
الضیف لیس اکل الذابح صحت علیها ان یکون ذبیحة القصاب والولائم والاعراس کلها
محرمة اینست تعریض مکتوب بر فقره ان قدمها باز تعریض می نماید بر وان لم یقدمها المراد
اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولائم والاعراس محرمة
داخلة فی القسم الثانی فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم ان یکون المذبوحات
بنیة اخری محظورات الاحرام والنذور معهودة لله وکذا فی کفارة الجنایات کلها منتات

محرمات وایضاً فالرفع الی الغیران کان حلالاً فکیف صارت بذه الذبیحة محرمة وان کان حراماً فکیف
یصح جعله مدار الحکم الشرعی اذ الحرام ساقط عن درجة الاعتبار قیل علیه الاشتغال باظهار ما فی بذه العبارة
لا حاصل فیه الا تضییع الاوقات وما فیها لا یخفی علی من له ادنی فہم وتمیز ویکفی للتنبیه علیه ان العبارة
التی یردها ویورد علیها ہی التی فی روایت در المختار استدل بها فی قوله فالرد علی العبارة رد علی
سند او نیست ملخص مبحث بالجملة چون قال وقیل بتطویل کشید مولوی رفیع الدین صاحب ومولوی عبد الحی
ہم تحریر پرداختند وہر چند تنزلی نمودند فاما صاف صاف بیان نکردند وتکلفات را در میان آوردند
واز انچه مذکور شد ہمان از ہیم فی مابین مولوی رفیع الدین صاحب صورت متنازعه فیها را این نمط تقریر
نمودند بود هم مانحن فیه که طائفه از روحانیات خبیثه بر سر بعض مردمان تصرف می کنند واخبار
غیب میدهند وپرستشهای خود می خواهند ومیگیرند واگر کسی درین تقاعد کند او را ایذا میرسانند انها
شیاطین مداعیین معبودان باطله اند که برای خود عبادت می خواهند تقرب بانها شرک جلی است
انتهی وظاہر است که این صورت را با صورت متنازعه فیها ہیچ علاقه نیست بالآخر مولوی محمد اسمعیل
بمشوره واصلاح شاه صاحب ومولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند ودران تنزلی نمایان ترتیب
بسر حد حق تحقیق که حیزی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله مذکوره بسط
وتفصیل وتصحیح مطلب تفسیر عزیزی تاویل پرداخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که جانوری
منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور است که مسلمانان خورند پس شبه حلال است

وازاراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر بهای ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اول
گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار نا جایز و ثواب بر وی مترتب در صورت ثانیه
گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم جواز گوشت نذر
و نیاز مطلقا لازم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس این معنی موجب تحریم گوشت او نخواهد شد
و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما مر تقریره بخلاف ذبائح الجن که آنجا نذر و نیاز و فاتحه
کجا است پس قیاس بر وی نشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم در ایام اضحیه بغفلتی
رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم بسبب ما ورد به الشرع ذکر نموده برای
العید اضحیه مینامند و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت قرار داده حال
آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی نوشته و یجوز
ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر و الکفارات و هدی التطوع
یجوز قبل ایام النحر و لا یجوز دم المتعة و القران و الاضحیة الا فیها و دم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة
و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد و آخر همه شاه صاحب بفتوی مختصر پی این جنگ را طی نموده اند
جزاه الله خیرا ابدا صورت سوال کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف ملیده
یا شیرینی بنیت نیاز کدام بزرگ ببرد و علما را بخورانند این هر دو را چه حکم است و خوردن
طعام نیاز و نذر مساکین و فقیر را جایز است اغنیا و اهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن

جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد
تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار می شود و ذبح کننده مرتد می شود
و توبه ازین فعل شنیع لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است قال العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و اگر ملیده
و شیر برنج برای فاتحه بزرگی بقصد ایصال ثواب بروح ایشان بپزند و بخورانند مضایقه نیست جائز
است و طعام نذر الله اغنیا را خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر مریض
ما شفا شود یا مراد من بیاید یا کار فلانی من شود بر ذمه من اینقدر طعام است برای خدا خوردن [illegible]
این نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگی داده شد اغنیا را هم خوردن در آن جائز است والله اعلم

باب دوم در مکاید نجدیه و حیلهای تلبیس و اغوار و مردم را بمذهب خود

مائل کردن و انواع این جنس بسیار اند و زیر هر نوع افراد بیشمار منظور بود که به تفصیل تمام شرح آن
نموده آید فاما بسبب پیش آمدن بعضی عوائق سمر دست نداد بر ذکر امهات و اصول آن
کفایت میرود انواع کلیه که جامع جمیع اصناف و افراد جزئیه باشند ده اند یکی مکاید اسمعیلیه دوم
مکاید اسحقیه از مکاید اسمعیلیه آنکه آیت و حدیث را در هر جا ذکر نموده که امر [illegible] خالی معتبر
و معقول فاما مقصود از ذکر بند تذکیر مراد آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلبیس
و اغوار مردم بتصرفات در معانی و الحاق احکام مخترعه دین [illegible] بنام آنها [illegible]

بداند که این همه احکام از آیه و حدیث ثابت گردیده حالانکه اصلا مناسبتی نمی‌باشد و آیات

بجا بود در تمام تحریر و تقریر مولوی اسمعیل از اجلی بدیهیات و کسی را جای دم زدن نیست

هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث

مستنده باید دید آنچه گفته‌ام در هر مقام ظاهر گردد و درین اوراق به بعضی جاها اشارتی

هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین میدانست طرح

استناد یکقلم موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر و شرح حدیث نام اسناد بر زبان نیاورده

و اجتهاد را پرده تزویر نموده بدین سبب اکثری را تردد در دخول آن مسلک پیش می‌آمد که

طریقه شاذه نادره بکسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین

استنادی ندارد و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می‌نماید که از عهد رسالت تا

مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین همه‌ها مشرک باشند و توحید خالص نصیب مولوی اسمعیل باشد

آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض امور یکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا

تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و محمود و حسنه بوده اند و کسانیکه در اوایل وهله بوادیه مجان

ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری و گندم نمائی مغالطه خورده بودند

بعد یافت حال توبه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید کار عجیب بنیاد

نهاد و آن اینکه ذکر مسئله بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آمد با سند ذکر

ہم عام تفسیر و حدیث و فقہ و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی کہ ملفوظات مشایخ ہند بدین حیلہ رام کردگانرا
رام و وحشت خوردگانرا اسیر دام نموده عالم عالم از ناواقفان برادر خارستان کشید و چون پرده از عرایس
ابکار افکار برداشته شد صورتی بان خباثت ظاهر گردید که بیننده بی اختیار لا حول ولا قوة الا بالله
بر زبان ارد و آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاهی یکفقره را از میان عبارت منقوله حذف کرده
تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیده اول می آید گاهی بزیادت یک جمله در میان عبارت منقوله
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قولیکه ردان عقب آن موجود
چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله هر کتابی با وجود نبودن آن
دران کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است
اگر خوف خدا مانع نیامد از فضیحت دنیا هم نترسید که فساق و فجار بلکه کفار را هم پاس ذلت و ظهور
رذالت در دنیا ازین جرأتها در امور دنیویه مانع می آید جوانمردی بتتبع نموده قریب صد جا
در نقل تصرف و خطا بر آورده از فقیر میگفت که این بابیه مسئله بابیه فریده است فقیر را هم قبل از ان
بر بسی و چند محل مطلع نموده بود نه الحین که دم تحریر این اوراق است در دیہہ دارد م از مواد
کتب هیچ یک نیست ورنه بر همه آن مواضع اطلاع می کردم حالا بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله چند
مجال که موجود است بقلم می آید مشتی نمونه از خروارهم قیاس کن بر گلستان من بهار مرا چه مکیده اول
در مانه مسائل بجواب سوال سی ام نوشته قال الملا علی قاری فی شرحه علی المشکوة انما حرم

اتخاذ المساجد علیہا لان فی الصلوٰۃ فیہا استنانا بسنۃ الیہود ویدل علیہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لعن اللہ الیہود والنصاریٰ الذین اتخذوا قبور انبیائہم وصالحیہم مساجد وحال آنکہ عبارت شرح کو
چنانست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد لان فی الصلوٰۃ فیہا استنانا بسنۃ الیہود انتہی
وقید علیہا یفید ان اتخاذ المساجد بجنبہا لا باس بہ ویدل علیہ قولہ صلعم لعن اللہ الیہود والنصاریٰ
الذین اتخذوا قبور انبیائہم وصالحیہم مساجد کیدہ دوم در بیان جواز نوشتہ مکان بر قبور مثل قبہا
وغیرہم ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث و روایت کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از
مشکوٰۃ نوشتہ و مراد از بنا در حدیث عام است کہ عمارت نمودہ شود یا خیمہ استادہ کنندہ شود
چنانچہ از ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبدالحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود انتہی حال آنکہ ملا علی
قاری بعد نقل از کتاب توربشتی یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجراہا والآخر
ان یضرب علیہا خباء ونحوہ وکلاہما منہی عنہ لعدم الفائدۃ فیہ نوشتہ است قلت مستفاد
منہ انہ اذا کانت الخیمۃ لفائدۃ مثل ان یقعد تحتہا القراء فلا یکون منہیۃ قال ابن الہمام واختلف
فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراہۃ باز نوشتہ قال بعض الشراح عن علمائنا ولا خیامہم
الکمال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشایخ والعلماء المشہورین لیزورہم الناس ولیستریحوا بالجلوس
فیہا مکیدہ سوم در جواب سوال الیت دہم نوشتہ نماز گذاردن در مقبرہ ممنوع و مکروہ است بموجب احادیث
و روایات فقہیہ و چند حدیث نقل نمودہ اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر

دیدگر نماز میگذارد و نزد قبر حال آنکه در نامه مسایل واربعین حصر استدلال در مرفوع نموده است
دوم حدیث ابی مرثد غنوی لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سوم
حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجه حال آنکه ترمذی در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن
عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم حدیث ابی سعید حال آنکه ترمذی
نوشته هذا حدیث فیه اضطراب تکمیله چهارم در جواب سوال هفتم هم نوشته وفی شرح المشکوة
لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حال آنکه عبارت شرح مذکور این است وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال
به علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارة
مامور بها بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة
من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر اما المشاهد فلا تساوی
بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القایل من شد الرحال لقبور الانبیاء
والاولیاء فی معناهم ولا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات
من المقاصد تکمیله پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت
استمداد است چنانچه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح می شود پس این مسئله
مختلف فیه است و آن این است که استمداد نزد قبر غیر انبیا منکر شده اند آنرا فقها می گویند که

نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد از
از غیر انبیا مانند قبر ولی و شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال قوم
جایز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبدالحق و شیخ عمر
ایشان مرقوم است و من شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا اما استمداد باهل قبور در غیر نبی
یا غیر انبیاء صلو منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر نیست که از فقها آنانکه قایل بسمع
ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنکه منکر اند آنرا این نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد
مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل بروحانیت بنده مقرب درگاه وا
و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان حاجت مرا یا ندا کند
زایران بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی
مطلب ما تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است
تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام
مبحث بر کتاب الجهاد نموده در انجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده حسب مایل که بنقل عبارت
ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما الاستمداد الی ان قال انتهی کاری عجب نموده انتهی
هرچو کتاب کشف الرحمد جراتی است عجب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست از اول تا آخر

از عبارت شیخ گرفته جمله و ظاهر است که از فقهاء آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند از این را
نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده در آخر نوشته داد انتهی لا حول ولا قوة الا بالله باوجود یکه بودن این جمله در کلام
شیخ د اتباع در حق بحسب خیلی نقصه حیثیت شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث استمداد در فاتحه مبحث علم و سماع بتصریح نوشته است که
انکار نکنند انرا مگر جاهل باخبار و منکرین ایشان اند منکر استمداد در سوال حق و درین تقریر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید بلکه
تقریر مطلب برین نوع نموده که فقهاء منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل انرا جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار
دکثیر واقع و مقابل آن قلیل است پس شیخ تعیین نسبت بمنکرین قایل انرا بسیار الا که از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ قدر زیاده الفقهاء
حواله اتمام بحث نموده بر کتاب الجهاد در انجا نوشته منکر شده اند آنرا بعضی فقها فقد انکره بعض الفقهاء و در انجا
نوشته کلام در مقام بحد اطناب و تطویل رسید بر زعم منکران که در قرب این زمان پیدا شده اند منکر اند استمداد و سبحان
استعانات را از اولیا رحمه الله که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و حظوظ
اند و مردم را ایشان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی به بینید که فقره منکر شده اند
بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال ان فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده تصرف کلی و شی دوام
تفصیل کسترانیده زیاده ازین بیهوده خواهد بود بگیده ششم در اربعین در حق باب مسئله چهلم نوشته استعانت و استمداد
از اهل قبور بهیچ که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد
اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمه والغفران

چنان مستفاد گردید که قبور انبیا علیهم السلام ازین حکم که ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ
اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه
حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنا برین استثنا بر
نمی آید حق آنست که انکار فقها تمام است از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جایز نیست ما نهی نمی
دعوی جایز نمودن استعانت و استمداد از اهل قبور بهیچ که باشد بے تفصیل قول لا واحد آمر خلاف ما بیان نموده قطع
نظر از آنکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده و بر اثبات نهایت تکبیر کرده و از کثیر من الفقهاء بکثرة ایشان
فی نفسه مراد است کار عجیب نموده اینکه بعد دعوی نوشته چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة می آرد و در نقل
عبارت از آنچه در ما بیان نموده هم انتقار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب
مطابق مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی مجیب ثابت نمیشود طرفه تر اینکه این کلام را برای استناد گم
خود آورده بار آنرا خود رد می کند بقول خود و حال آنکه حیات آنجا مماثل حیات این دنیا نیست بنا برآن استثنا بر
نمی آید سبحان الله این قدر نفهمید که شیخ نقل نموده است بر نقل مع متوجه نمی شود و هم این از آنجا که برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در آن حیات کفایت می کند در بودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را
یکسان قرار داده از کمال بی دینی است شیخ در شرح سفر السعادت در باب غسل یوم الجمعة نوشته است عدم
اکل ارض اجساد انبیا را کنایت است از حیات و الا مستند بدن در زمین بے اعاده روح چه فایده دارد
و این مبنی است بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که ایشان

حیات معنوی اخرویست و درین مسئله هیچکس را از علمای امت اختلاف نیست انتهی بالجمله نهافت
کلام بحیث ظاهر است در رد استحقیات به تفصیل نوشته ام نقل عبارت شیخ از هر دو باب ترجمه
مناسب نموده و ضرورتی نیست بنقل عبارت شرح عربی که بعینها مطابق ترجمه است
درباب زیارت القبور نوشته اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا
علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت قبور مگر از برای دعای
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن
و ثابت کرده اند آنرا مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این
امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
ارواح رسید و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله علیه
قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که
استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ
عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا
شمرده اند و مقصود حصر نیست انچه خود دیده و یافته است گفته سیدی احمد بن زروق که
از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی

از من پرسید امداد حی قوی تر است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از انست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق
ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال
ایشان ثابت و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات
بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان
را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت
یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست
فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان
هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که نماز
گزارد بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری
صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه

بجانب قبر بلکه نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب مجاورت قرآن روح پاک را
هرچه نیت در آن مرو در آخر باب چیزی می‌باید متعلق باین سخن و تمام گردد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در
فصل قتل بدر والله اعلم و عبارت ترجمه مذکور در کتاب جهاد این است واما استمداد باهل قبور منکر شده اند
آنرا بعض فقها اگر انکار جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزایران و احوال ایشان پس بطلان
او ثابت شد واگر آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس
ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشانرا از محنت و شدت آنچه بازداشته است از دیگران
ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را
از قرب در برزخ و منزلت و قوه و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند
بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیلی برای آن و تفسیر کرده است بیضاوی آیه کریمه والنازعات
غرقا الایه را بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می‌شوند از ابدان و نشاط می‌کنند
بسوی عالم الملکوت و سیاحت می‌کنند در آن پس سبقت می‌کنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف و
قوت از مدبرات ولیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آنرا آنچه ما می‌فهمیم
از آن نیست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا می‌کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب عزت و غنی وی
و توسل می‌کند بروحانیت این بنده مقرب کریم در درگاه عزت وی می‌گوید خداوندا ببرکت این بنده
تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی که بوی داری برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی

یا دعا کنند این بنده مقرب را که ای بنده خدا برای وی شفاعت کن و او بخواهد از خدا که بدهد مسئول و مطلوب او را و قضا کند حاجت او را پس متوسل و معطی
و مسئول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود
مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل و قدرت
و تصرف نه اکنون که در قبوراند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کرده
موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم می کند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و مستحسن است باتفاق و
شایع است در دین و اگر گویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت
و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این
کلیه نباشد و فائده استمداد دعا نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در ین نشأه چنانکه در
عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادراند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
دارند و چیزها می کنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی قبر
و غیر آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار

ندارد

ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم شریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند این
اعتقاد در او این فعل را کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن
خارج از حصر است و مذکور در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر
کنم و شاید که منکر متعصب شود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم و شریعت
است آری مکروه و ممنوع در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قرارت است لیکن درینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال
زائر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله و سلام علیهم اجمعین که ایشان احیا اند
بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب
تطویل کشید بزعم منکران که در قرب این زمان این فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوش
اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک خدا و عبده اصنام میدانند و میگویند
آنچه میگویند و عمره باشد که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطور خاطر فاطر بود الآن توفیق الٰهی مساعده کرد بحث
تکمیله ـ هفتم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا
و هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالضرب
لو حلف لا یکلم فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم و المیت لیس کذلک لعدم

لت

السماع واورد قوله في القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت
كيف يقول عمر ذلك والله يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة
بان تلك خصوصية له عم وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه ويشكل عليهم ما في
ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة للسوال جمعا
بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتى حالانكه عبارت فتح القدير اينست اما التلقين بعد الموت وهو في القبر فقيل
يفعل لحقيقة ما رويناه ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يؤمر به ولا ينهى عنه
ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك الذي كنت عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقته الا بدليل فيجب تعينه وما في الكافي
من انه ان كان مات مسلما لم يحتج اليه بعد الموت والا لم يفد يمكن جعله الصارف يعني ان المقصود
منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت وقد يختار الشق الاول والاحتياج اليه
في حق التذكير لتثبيت الجنان عند السوال فنفي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلية منتفية و
عندي ان مبنى ارتكاب هذا المجاز منها عند اكثر مشائخنا هو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في
كتاب الايمان ولعله انچه عجيب بران اختتام نقل نموده نوشته الا انه على هذا ينبغي التلقين بعد الدفن
لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتاكم في حقيقته وهو قول طائفة من المشائخ

او

او ہو مجاز باعتبار ما کان نظرا انہ الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنہ الروح علی کل حال یحتاج
الی دلیل آخر فی التلقین حالۃ الاحتضار اذ لا یراد المعنی الحقیقی والمجازی معا ولا المجاز بان لیس یظہر معنی
یعم الحقیقی والمجازی یعتبر مستعملا فیہ لیکون من عموم المجاز وشرط استعمالہ بہما ان لا ینتصاد انتہی کلام
ابن ہمام اینکہ مرتکبین مجاز یعنی نفی تلقین بعد موت ہماں کسانند کہ منکران سماع عند ما سبق دلیل
ما نفی تلقین بعد موت را رد نمودہ و گفت کہ نسبت کردہ است بسوی معتزلہ و آنچہ مبنا بر منع شان نزد
ابن ہمام قرار یافتہ یعنی عدم سماعت میت آنرا در مالحق رد نمودہ پس استشہاد عجیب بفتح القدیر بحذف
اول و آخر و نقل موصول تغلیطی بیش نیست مبنا را ایمان در مذہب حنفیہ اہل سنت بر معرفت است و مسئلہ
حنث مبنی بر آن و احتمال معتزلہ در حنفیہ بحدیست کہ تمیز آن بجز واقفین بر دیگری مشکل ہزاران ہزار حنفیہ
معتزلی المذہب بودہ حتی کہ تلامذہ ابی حنیفہ و ابی یوسف و در کتب حنفیہ روایات خاصہ مذہب ایشان
خلاف اہل سنت و بحوث و مجادلات بر طرز تقدشان بیش از بیش موجود بلکہ کتب مصنفہ معتزلہ مثل
قنیہ وغیرہ در حنفیہ دایر و سایر شاہ ولی اللہ در حجۃ البالغہ نوشتہ وبعضہم یزعم ان بناء الحنث علی ہذہ
المحاورات الجلیۃ المذکورۃ فی مبسوط السرخسی والہدایۃ والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من اظہر
ذلک منہم المعتزلۃ ولیس علیہ بناء مذہبہم ثم استطاب ذلک المتأخرون توسعا وتشحیذا لاذہان الطالبین
او لغیر ذلک واللہ اعلم در فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لم یحنث نوشتہ نظرا الی
تمسک ابی حنیفۃ انما ہو بالعرف لا بما ذکرہ المصنف وجہ الاستحسان در باب الیمین فی الکلام نوشتہ لا یقال